

بسم الله الرحمن الرحیم



حمد و سپاس خدای پاک را [illegible] بندگان [illegible] شد

خاتمهای [illegible] او و درود و سلام بر محمد مصطفی صلعم و آل و عترت عالی مقام

که مبعوث شدند تا باشند هادی برای ظاهر آن کس را که [illegible]

راست جهد و التزام باشد به کسی که از حد خود گذرد بر آن

و اصحاب آن حضرت جمیعاً که زنده ساختند سنت را اقدام

[illegible] احمد فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی [illegible]

[illegible] الآخرة والاولی که بعض اعزه احباب و اجله اولی الالباب

[illegible] الله لما یحب و یرضی و جعل مآلهم الی الدرجات العلی

[illegible] ترجمه کتاب نور العین [illegible]

[illegible] آورده خاتمه زبان ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بابن سید
الناس است قدس سره در خواب شد از بابت [illegible] قبول آنها
چاره ندید و در بعضی مواضع بسبب ضعف روایتی که مصنف اختیار
کرده یا مثل آن از اسباب زیادت و نقص و تبدیل تصرف کرده
تقبل الله ذلك منی و منه و جعله خالصا لوجهه الکریم انه قریب
مجیب رؤف رحیم و سمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور
العیون پیغمبر ما محمد ع م است ابن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن
غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه است و ما بعد
عدنان تا حضرت آدم ع م اختلاف بسیار است و مادر آنحضرت
ع م آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره و
ولادت آن حضرت ع م روز دوشنبه [illegible] شد از شهر ربیع الاول از سالی
که واقعه فیل در آن بوده بعضی گفته اند که بتاریخ دوم و بعضی
که بتاریخ سوم و بعضی گفته اند و از دهم و غیر از این نیز اقوال گفته
اند منجمله شب ولادت آن حضرت ع م در حرکت آمد کوشک
کسری تا آنکه شکسته شد و از وی و افتاد چهارده کنگره
[illegible]

آتش فارس [illegible] و بعضی از ان [illegible]

[illegible] سه ماه و شیر داد آنحضرت را عم [illegible] ثویبه

او [illegible] دیگ حلیمه [illegible] آنحضرت عم و بر کرد آن را

بدا [illegible] و ایمان بعد از آن [illegible] بیرون آوردند [illegible] شیان را

از آن باد [illegible] شیر داد آنحضرت عم را [illegible] کنیزک ابی لهب

و در کنار داشت آنحضرت عم را ام ایمن حبشیه که نامش

برکه است و آن حضرت عم ام ایمن را میراث یافته بودند از پدر

خود عبد الله [illegible] آن را آزاد کردند و در [illegible] زید

بن حارثه داده بود وفات یافت عبد الله والد آن حضرت عم در [illegible]

آنکه آنحضرت عم در شکم والده خود بودند و بعضی گفته اند طفل [illegible]

[illegible] و بعضی گفته اند دو ماه بودند و بعضی گفته اند که طفل بیست و هشت

ماه و بعضی گفته اند طفل [illegible] ماه و [illegible] یافت والده آن

حضرت عم حال آنکه آنحضرت عم طفل چهار ساله [illegible] و بعضی

گفته اند طفل شش ساله [illegible] پرورش آن حضرت شد [illegible] آن

حضرت عم عبد المطلب چون عمر شریف هشت سال و [illegible] روز

[illegible] عبد المطلب وفات یافت پس [illegible]

[illegible] چون عمر آن حضرت عم دوازده سال

و دو ماه و ده روز [illegible] بیرون آمدند همراه ع م خود ابوطالب بجانب [illegible]
شنیدم چون بشهر بصری رسیدند آن حضرت ع م بحیرا راهب [illegible]
شناخت بعلامتی که میدانست پس پیش آن حضرت ع م آمد
دست آن حضرت ع م را گرفت و گفت این رسول رب
العالمین است خواهد فرستاد این را خدای تعالی تا رحمت باشد
جهانیان را همانا شما که وقتیکه آمدید نماند هیچ سنگی و درختی مگر
بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمیکنند مگر پیغامبر را
همانا صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت ابوطالب را اگر
ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس
ابوطالب آن حضرت را ع م باز بمکه فرستاد و بعد ازان آنحضرت
عم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجه در تجارتی
که برای خدیجه بود پیش ازانکه در عقد آن حضرت ع م در آیند
پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند آنحضرت ع م زیر
درختی قریب صومعه راهبی پس گفت آن راهب که فرود
نیامده است زیر این درخت هیچ گاه مگر پیغامبر و میگفت میسره که
چون نیم روز شد و گرمی به نهایت میرسید دو فرشته فرو
می آمدند و در آنحضرت ع م سایه میکردند چون آنحضرت ع م

ازان بعد در بیست و پنج سالگی نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و در ان
حال عمر شریف بیست و پنج سال دو ماه و ده روز بود و غیر ازین
نیز روایت کرده اند و چون عمر شریف سی و پنج سال رسید
حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر الاسود بدست شریف خود چون
عمر شریف به چهل سال و یک روز رسید خدای تعالی آنحضرت
صلعم را فرستاد با نبوت و انذار و بشارت و آمد پیش آن حضرت
صلعم جبرئیل عم در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من
خواننده نیستم یعنی آنحضرت صلعم فرمودند پس تنگ گرفت مرا
جبرئیل عم تا آنکه بنهایت رسید مشقت من بعد ازان مرا
بگذاشت پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم من خواننده نیستم باز
مرا تنگ در بر گرفت و باز نوبت سوم گفت اقرأ باسم ربك الذی
خلق تا قوله تعالی ما لم یعلم این ابتدای نبوت بود و در بعض اقوال
روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد ازان بآواز بلند اظهار
نمودند حکم خدای تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیک خواهی
قوم دریغ نداشتند اهل مکه از بی دانشی بایذا برخاستند.
و محاصره کردند آن حضرت عم را در شعب پس آن
صلعم بیرون آمدند اقامت کردند ...

[illegible] سال [illegible] یکر در محاصره ماندند بعد [illegible] حضرت عم

بیرون آمدند از محاصره در آن وقت عمر شریف چهل و نه سال

بود بعد ازان بهشت ماه بیست یکروز وفات یافت ابو طالب

و وفات یافت خدیجه بعد ابی طالب سه روز بود [illegible] عمر شریف

پنجاه سال و سه ماه رسید در خدمت آن حضرت عم جن نصیبین

آمدند و اسلام آوردند چون عمر شریف پنجاه سال و نه ماه رسید

خدای تعالی آن حضرت عم را بمعراج مشرف گردانید نخست

از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس

بردند بعد ازان براق حاضر آوردند پس آن حضرت عم سوی

آسمانها روان شدند بعد ازان برداشته شدند آن حضرت عم

و فرض گردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال

رسید هجرت کردند از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول

داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آن جا اقامت نمودند ده سال

تمام بعد ازان متوفی شدند هم دران جا و در تاریخهای مذکوره علما

را اقوال مختلف است که در کتب مطوله توان یافت و بود غزوات

آن حضرت عم درین مدت بیست و پنج و بقولی بیست و هفت

[illegible] و هفت غزوه بود و احد و خندق [illegible]

و بنی مصطلق و خیبر و طایف و بقول دیگر وادی القری و غابه و بنی
نضیره نیز کارزار واقع شده بود و چون بعوث آن حضرت ع م
قریب به پنجاه و بعوث عبارت از آن است که آن حضرت
ع م لشکری بجایی فرستند و خود در آن لشکر نباشند و حج
گذاردند آن حضرت ع م بعد از آنکه حج فرض شد یکبار و قبل
از این دو بار حج گذارده بودند بیرون آمدند از خانه خود در حج الوداع
در روز بعد از آن که شانه کردند و روغن و خوشبو در بدن مالیدند
پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آن جا شب گذرانیدند و فرمودند
امشب بمن آینده آمد از پروردگار من و گفت نماز کن درین
وادی مبارک بگو عمرة فی حجة حاصل معنی این کلمه آن است
که نیت حج و عمره هر دو کن و این را در فقه قران گویند پس
آن حضرت ع م احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه روز
یکشنبه وقت صبح از جانب کعبه و طواف کردند برای قدوم
پس پویه پویه رفتند در سه طواف بعد چهار بار آهستگی رفتند چهار بار
بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و نیز سواره دویدند در وسط وادی
بعد از آن امر کردند کسانی را که هدی همراه خود نیاورده بودند آنکه فسخ
کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس

چون روز ترویه رسید آن حضرت [illegible] بسوی منی
متوجه شدند بسوی منا پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا خواندند
و شب آن جا ماندند و نماز صبح بگزاردند چون آفتاب طلوع کرد
روان شدند بسوی عرفه و پیشتر از رسیدن آن حضرت صلعم بعرفه
خیمه برای آن حضرت صلعم در وادی نمیره که طرف وادی عرفات
است زده بودند پس دران خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از
وسط آسمان زایل شد آنگاه خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر باجماعت جمع
کردند بیک اذان و دو اقامت بعد ازان روان شدند بسوی موقف
که وسط وادی عرفات است و آن جا پیوسته دعا و تهلیل میگفتند
تا آنکه غروب شد آفتاب بعد ازان روان شدند بسوی مزدلفه بعد
غروب آفتاب و آن جا شب گذرانیدند و نماز صبح گذاردند بعد
ازان وقوف کردند در مشعر الحرام تا آنکه روشن شد وقت
بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منا پس انداختند
در جمرة العقبه هفت سنگریزها و در هر یکی در ایام تشریق می انداختند
در هر سه جمره را بهفت هفت سنگریزه ابتدا می کردند بآن
جمره که متصل خیف است و خیف زمین نشیب را گویند مراد
جای است که مسجد منا دران واقع است [illegible]

[illegible] جمره عقبه و دراز می کردند و چهار تنه و یک جمره
اولی و ثانیه و آن حضرت ع م نحر کردند در اول روز از ایام منا
روان شدند بسوی کعبه و طواف کردند هفت شوط و بعد از ان
بسقایه آمدند و آن جای است که آب زمزم دران جمع میکنند
پس دران جا آب خواستند و تناول فرمودند بعد ازان بمنا رجوع
کردند و چون سیوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند
و بمحصب فرود آمدند و آن جا امر کردند عایشه را که از تنعیم احرام
بسته عمره کند بعد ازان امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف
وداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای آن حضرت ع م بس
چهار بودند همه در ماه ذیقعده بودند آن حضرت ع م [illegible] سفید
رنگ آمیخته بسرخی بود میان هر دو شانه آن حضرت ع م [illegible]
بعد بود موی آن حضرت ع م میرسید [illegible] گوش [illegible]
نرسیده بود و بر سر و ریش آن حضرت ع م بیست موی سفید
بود [illegible] میدرخشید نور روی آن حضرت ع م مانند ماه چهارده
نیک تن و معتدل بدن بودند اگر خاموش می شدند ظاهر می شد
بر ان حضرت ع م مهابت و بزرگی و اگر سخن می گفتند
آنحضرت ع م لطف و نازکی اگر [illegible] دور میدید [illegible]

و تازگی ادراک مینگردد اگر از نزدیک میدیدند ملاحت و شیرینی می
فهمید شیرین گفتار بودند آنحضرت ع م و کشاده پیشانی و دراز
و باریک ابرو غیر پیوسته بلند بینی نرم رخسار کشاده دهان روشن
و کشاده دندان میان دو شانه آن حضرت ع م خاتم نبوت بود و می گفت
صفت کننده آن حضرت ع م که ندیدم پیش از ان حضرت ع م و نه
بعد آن حضرت ع م مثل آن حضرت فرمودند نام من محمد است و احمد و
ماحی که بسبب من نابود میکند الله تعالی کفر را و حاشر که پیش از
همه محشور خواهم شد و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد بود و در
روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمة و نبی الملحمه نیز آمده
و خدای تعالی آن حضرت را ع م مسمی ساخت به بشیر و نذیر
و رؤف و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و احمد و طه و یسین و مزمل و
مدثر و عبد در آیه سبحان الذی اسری بعبده لیلا و عبد الله در آیه و انه
لما قام عبد الله یدعوه و منذر در آیت انما انت منذر و اسماء
دیگر نیز علماء ذکر کرده اند و این اسماء همه در بیان صفات آنحضرت
ع م است و سوال کرده شد عایشه رض از خلق آن حضرت ع م
گفت بود خلق آن حضرت ع م قرآن مجید بخشم می آمدند بوقت
خشم قرآن و خشنود می شدند بسبب خشنودی قرآن و

[illegible] انتقام نمی کشیدند برای نفس خود
الا ان وقتیکه ضایع کرده میشد حقی از حقوق خدای تعالی انتقام میکشیدند
محض برای خدا و چون بخشم می آمدند هیچ کس تاب خشم آن
حضرت نمی داشت و بودند آن حضرت ص شجاع ترین مردم
سخی ترین و کریم ترین آن حضرت هرگز نبود که سوال کرده
شوند چیزی پس گویند نمیدهم و شب نمی ماند در خانه آن حضرت
ص درم و دیناری و نه درهمی اگر باقی میماند چیزی و نمی یافتند کسی را
که بگیرد ناگاه شب می آمد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه
بری الذمه نشوند از آن چیز و برسانند آنرا بمستحقان و هرگز نمی گرفتند
از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یک
ساله اهل خود از ارزان ترین کسی که بدست می آمد از خرما
و جو بعد از آن ایثار میکردند دیگر انرا از قوت اهل خود با آنکه
احیانا محتاج میشدند بقوت پیش از گذشتن سال و آن حضرت
[illegible] گو ترین [illegible] در سخن گفتن و وفا کننده ترین
ایشان در عهد و نرم ترین ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان
در صحبت و حلیم ترین مردم و باحیاتر از زن باکره در پرده

زمین زیاده تر از نظر آن حضرت ع م بسوی آسمان بیشتر بود
نگریستن آن حضرت ع م بگوشه چشم و بودند بسیار ترین
مردم باعتبار تواضع قبول می فرمودند دعوت کسی که دعوت کند
غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم با خلق الله کج
میساختند آوند را برای گربه پس برنمی داشتند آنرا تا وقتی که
سیراب شود آن گربه از غایت شفقت و بودند عفیف
ترین مردم یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب
نبودند و بسیار ترین مردم در گرامی داشتن یاران خود دراز
نمی کردند پای مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ
میساختند چون بسبب ازدحام تنگ می شدند و زانوی آنحضرت
ع م پیشتر نمی شدند از زانوی هم نشین خود هر که آن حضرت ع م
را ناگاه دیدی هیبت خوردی و هر که صحبت داشتی نهایت
محبت بهم رسانیدی آن حضرت ع م را رفیقان که پیوسته گرداگرد
آن حضرت ع م بودندی اگر آن حضرت ع م میفرمودند ایشان
خاموش شدندی تا سخن آنحضرت ع م را بشنوند اگر بچیزی امر
می فرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان آن حضرت ع م
ابتدا به سلام میکردند با هر که ملاقات می نمودند تزئین و

میکردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و
خبر میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس هر
اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند و اگر در سفر رفته بودی
برای او دعا میکردند و اگر مرده بودی در حق وی انا لله و انا الیه راجعون
میگفتند و از پس او دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم
میکردند که آزرده شده است بسوی او میرفتند تا آنکه داخل شوند بر وی در
خانه وی و برون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و ضیافت
ایشان میخوردند و استمالت می کردند دل اشراف قوم خود را
و گرامی داشتند اهل فضل را و دریغ نمیداشتند تازه روی از
هیچ کس و بدخوئی نمی کردند بر هیچ کس و قبول میکردند عذر عذر
آرنده و توانا و ناتوان نزدیک آن حضرت ... در
راست گفتن یکسان بودی و نمیگذاشتند هیچ کس را که پس
پشت آن حضرت علیه السلام راه رود و می فرمودند بگذارید پشت
مرا برای فرشتگان و نمی گذاشتند هیچ کس را که پیاده رود
همراه آن حضرت علیه السلام وقتی که سواره میرفتند تا آنکه آنرا نیز سوار
کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع کردی می فرمودندی از من
پیشتر رو و تا مقام مطلوب خود و خدمت میکردند کسی را که خادم

آنحضرت عم بودی و آنحضرت را عم غلامان و کنیزکان بودند
آنحضرت عم بر ان جماعه بلندی و تمیزی نمی کردند در خوردنی
و پوشیدنی انس رض گفت که خدمت کردم آن حضرت را
عم قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نداشتم با آنحضرت
عم در حضر و نه در سفر مگر خدمت آنحضرت عم بسیار بود از
خدمت من آنحضرت را عم و هیچ گاه برا نمی گفتند اف و آن
کلمه تنگ دلی و ناخوشی است و نمی فرمودند چیزی را که کردم
چرا کردی و چیزی را که نکردم چرا نکردی و بودند آن حضرت عم
در سفری پس امر کردند بدرست ساختن گوسپندی پس
شخصی گفت ذبح این بر ذمه من دیگری گفت پوست کندن
این بر ذمه من دیگری گفت پختن این بر ذمه من آنحضرت عم
فرمودند هیمه آوردن بذمه من جماعه عرض کردند که بجای آنحضرت عم
ما این کار کفایت کنیم فرمودند میدانیم که شما بجای من کفایت
[illegible] و لیکن من [illegible] آنکه تمیز کنم و بلندی جویم بر شما
هر آینه خدا تعالی مکروه میدارد و [illegible] این خصلت را که تمیز سازد
[illegible] و جمع کردند همه را او بودند

نماز بعد از آن رجوع کردند سوی شتر بعض اصحاب عرض کردند
یا رسول الله کجا میروی فرمودند میخواهم که بند کنیم پای شتر خود را
عرض کردند ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد
طلبند از مردمان اگرچه در یک پاره از مسواک باشد و آن
حضرت عم نمی نشستند و بر نمی خواستند مگر باذکر الله تعالی
و چون میرسیدند بجماعتی می نشستند همانجا که منتهی میشد مجلس
یعنی اول که بمجلس رسیدند همانجا می نشستند و قصد صدر مجلس
نمیکردند و همین خصلت امر میکردند ایشان هر یکی را از
همنشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی
را اکرام و توجه مبذول میداشتند نمیدانست همنشین
آنحضرت عم که کسی گرامی تر است از وی نزد وی
آنحضرت عم یعنی توجهی با هر یکی بشاشت میکردند که هر کسی
میدانست که وی گرامی تر است و اگر کسی با نحضرت عم
می نشست آنحضرت عم بر نمی خواستند از آن مجلس
تا آنکه آن شخص برخیزد مگر آنکه ضروری پیش آید پس
طلب اذن میکردند از وی و روبروی کس نمیگفتند آنچه وی
[illegible]س شود و مقابله نمیکردند بدخوئی و بی ادبی کسی را به

و مانند ان ملکه عفو میکردند و ز بیگانه شنید و عیادت بیمار میکردند

و فقیر را دوست میداشتند و با ایشان همنشینی میکردند و بر

جنازه ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیدانستند هیچ فقیر را

بسبب فقر او و هیبت نمی خوردند از هیچ پادشاه بسبب

پادشاهی او بزرگ میداشتند نعمتهای الهی را اگرچه اندک

باشد و نکوهش یاد نمیکردند از نعمتها هیچ نعمات را هرگز

غیبت نکردند هیچ طعام را اگر رغبت ان داشتند تناول

کردند والا ترک نمودند و خبرداری احوال همسایه میکردند

و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آن حضرت صلعم زیاده

تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روئی هیچ وقت

بر آنحضرت صلعم نمی گذشت در غیر عمل برای خدای تعالی یا اشتغال

بحاجت ضروری و اختیار داده نشدند در دو چیز که اختیار کردند آسان

ترین آنها الا آنکه در وی قطع رحم باشد اگر قطع رحم می بود از وی

دورترین مردم بودندی یعنی با مانع وجوه از وی احتراز می کردندی

[illegible] پوشش [illegible] او پیوند می کردند جامه خود را و سوار می شدند

بر اسب و اشتر و دراز گوش و ردیف می ساختند پس پشت

[illegible] ان [illegible] می کردند روی [illegible]

بباد رخود و آن حضرت ع م دوست می داشتند فال را و نا پسند
می کردند طیره را وفال عبارت ازان است که کسی چون بکاری
متوجه شود کلمه نیک بگوش وی رسد مثل یاراشد و یاسالم یا استماع
آن خوشوقت شود طیره عبارت ازشگون بداست که ازگذشتن
حیوانات بجانب راست و چپ یا و ازکردن زاغ یامانند آن
گیرند چون حاصل می شد چیزی که آنرا دوست می داشتند می فرمودند
الحمد لله رب العالمین علی کل حال چون چیزیکه ان را ناپسند
می داشتند می فرمودند که الحمد لله علی کل حال و چون بعد ازفراغ
طعام بر داشته می شد طعام از حضور آن حضرت ع م می فرمودند
الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا و آوانا وجعلنا مسلمین بیشتر
نشستن آن حضرت ع م رو بقبله بود بسیار سعی کردند که کم
می گفتند سخن بیهوده را و می کردند نماز و کوتاه می ساختند خطبه
را و طالب مغفرت می کردند از خدای تعالی در یک مجلس
صد مرتبه و شنیده می شد از سینه مبارک در حال نماز آوازی مثل
جوشش دیگ بسبب بکا آن حضرت ع م روزه می داشتند
روز دو شنبه و پنجشنبه و سه روز از هر ماه و روز عاشوره و کم
بود که روز جمعه بی روزه باشند و در تاریخهای بیرون رمضان

چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آن حضرت
ع م آن بود که در خواب می رفتند چشمان آن حضرت ع م
نمی خفت دل آن حضرت ع م بسبب انتظار وحی و متوجهم
شدن جانب قدس چون آن حضرت ع م می خفتند شنیده
می شد دم آن حضرت ع م و غطیط از آن حضرت ع م ظاهر نمی شد
و این صوت منکر است که از بعض خفتگان شنیده می شود
چون می دیدند در خواب جز نیک پسند نمی کردند می گفتند هو الله
لا شریك له و چون بمحل خفتن آرام می گرفتند می گفتند ربی
قنی عذابك یوم تبعث عبادك و چون بیدار می شدند میگفتند
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و نمی خوردند
صدقه و تناول می کردند هدیه و صدقه آن است که برای طلب
ثواب بفقیران دهند و خصوصیت آن شخص منظور نباشد و هدیه
آن است که برای اکرام این شخص باشد و اگر کسی هدیه
بخدمت آن حضرت ع م می فرستاد آن حضرت ع م به مقابله
آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت می فرمودند و
تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت جوع سنگ
می بستند بر شکم خود تا بی طاقت نشوند خدای تعالی آن حضرت ع م

را کلید خزانهای زمین عطا کرده بود پس آن را قبول نکردند
آخرت را اختیار نمودند و آن حضرت عم خوردند نان با سرکه و
فرمودند نیک نان خورش است باسرکه خورهمه اند گوشت دست
بز فرمودند بخورید زیت بمالید و بر بدن ادهنوا بها ایه که وی از
درخت مبارک است و آن حضرت عم میخوردند بسه انگشت
و بعد فراغ طعام می لیسیدند آن انگشتان را و آن حضرت
عم خورده اند نان جو با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و بادرنگ
را با خرمای تر و خرما را با مسکه رغبت بسیار داشتند بشیرینی و شهد
و آب نشسته میخوردند و در میان آب نوشیدن سه بار آوند
را از دهن جدا کرده دم می گرفتند و چون می خواستند که آب باقی
مانده را با اصحاب عنایت کنند از جانب راست شروع میکردند
یکبار شیر آشامیدند و انگاه فرمودند هر که چیزی از ماکولات خورد
باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا منه و هر که شیر را آشامد باید که بعد از آن
بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه و فرمودند نیست چیزی که
کفایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو بغیر شیر و آن حضرت عم
جبّه پوشیدند جامه پشمین و در پا میکردند نعل دوخته و پیوند کرده
و تکلف نمی کردند در پوشیدنی و بهترین جامها نزدیک آن حضرت

ع م قمیص بود چون جامه نو می پوشیدند میگفتند اللهم لك الحمد

کما کسوتنیه اسالك خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بك من شره و

شر ما صنع له و خوش میشدند از جامهای سبز و احیانا یک چادر می پوشیدند

که جز ان بر آنحضرت ع م نبود و می بستند دو گوشه او را میان دو شانه خود نماز

گذاردند در ان یک چادر باین کیفیت و آن حضرت ع م دستار

می بستند و میگذاشتند یک طرف آن را در میان دو شانه خود یعنی

شمله و می پوشیدند روز جمعه چادر سرخ بعضی گفته اند ان چادر

مخطط بود بخطوط سرخ و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش

آن محمد رسول الله بود در خنصر دست راست و گاهی در خنصر

دست چپ و خنصر نام خوردترین انگشتان است و دوست

میداشتند خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و می فرمودند هر اینه

الله تعالی نهاده است لذت من در زنان و خوشبو گردانیده است

خنکی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالیه

و ان خوشبوی است مرکب و نیز مشک را تنها و بخور میگرفتند

از عود و کافور و ... میکردند باشد و ان قسم اعلی است از

اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار

در چشم چپ و گاهی سرمه میکردند در حالت صوم و بسیار استعمال

میکردند دهن را زیر و زیر شب خود و استعمال دهن میکردند یک
روز در میان و سرمه میکردند بر حاجت عدد طاق و دو دوست
میداشتند ابتدا کردن از جانب راست در شانه کردن و نعلین
پوشیدن و طهارت کردن و در آئینه نظر میکردند و در آئینه در
سفر از آن حضرت عم جدا نمی شد چند چیز شیشه دهن و سرمه دان
و آئینه و شانه و مقراض و مسواک و سوزن و رشته و آن حضرت
عم مسواک میکردند شبی سه بار پیش از انکه بخواب روند
و بعد خواب چون به تهجد بر میخاستند و وقت بر آمدن نماز صبح
آن حضرت عم حجامت میکردند یعنی خون میکشایند و آن حضرت
عم مزاح می کردند و نمیگفتند در مزاح مگر سخن راست یک بار
شخصی بخدمت آن حضرت عم آمد و گفت یا رسول الله سوار
کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچه ماده شتر گفت بچه مرا
نتواند بر داشت حاضران وی را می گفتند نمی باشد شتر مگر بچه ماده
شتر دیگر بار زنی بخدمت آن حضرت عم آمد گفت یا رسول الله
شوهر من بیمار است وی حضرت عم را می طلبد فرمودند تا شوهر
تو آن است که در چشم وی سفیدی است مراد آن حضرت
عم سفیدی پیغوله چشم بود و آن زن سفیدی مذموم که مانع

نظر باشد فهمید پس زن باز گشت به کشاد چشم شوهر
خود شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من میکشائی گفت خبر
داده است مرا آن حضرت ع م که در چشم تو سفیدی است
شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی است
و زن دیگر بخدمت آن حضرت ع م عرض کرد یا رسول الله ع م دعا کن
بجناب خدای تعالی که مرا در بهشت داخل گرداند فرمودند ای ام
فلان در بهشت هیچ پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه
کنان از مجلس آن حضرت ع م باز گشت فرمودند او را خبر دهید
که داخل نخواهد شد در بهشت بحالت پیری یعنی از سر نو جوان خواهد شد
و در حالت جوانی در بهشت در اید همانه خدای تعالی می فرماید
انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا معنی آیه بحسب
اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم مومنات را پیدا کردن
دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را دختران جوان
والله اعلم آن حضرت ع م نخست در عقد نکاح آورده بودند خدیجه
بنت خویلد را وسابق این قصه مذکور شد بعد ازان سوده بنت
زمعه را و وی نزدیک آنحضرت ع م پیر شد و آنحضرت ع م
خواستند که وی را طلاق دهند پس نوبت خود عایشه را داد رضی

و گفت مرا بمردان هیچ کار نیست مقصود من آن ست که بر
انگیخته شوم در ازواج آنحضرت ص م بعد از ان عایشه بنت
ابی بکر الصدیق رض را بنکاح او دادند وی را [illegible] پیش از هجرت
بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال و در ماه شوال و وی
آنوقت شش ساله بود هم بستر ساختند آنحضرت ص م وی را در
ماه شوال سال دویم از هجرت و وی نه ساله بود و آنحضرت
ص م وفات یافتند و وی هژده ساله بود و وی وفات یافت
بدبنه هفدهم رمضان سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و خبر
ازین نیز نقل کرده اند آنحضرت ص م هیچ بکر را بجز عایشه رض
تزوج نکرده اند و کنیت وی ام عبدالله است بعد از ان حفصه
بنت عمر فاروق را به نکاح آوردند بروایتی آمده که آن حضرت ص م
وی را طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل که خدای تعالی شما را میفرماید
که رجعت کنید او را زیرا که حضرت حفصه بسیار روزه دار و نمازگذار است
و بروایتی آمده که آن حضرت ص م رجعت کردند بجهت مهربانی بر عمر رض
و به نکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و وی در آنوقت
در حبشه بود و مهر او را از طرف آن حضرت ص م نجاشی
بادشاه حبشه چهارصد دینار داد و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان رض

والتقاط میکرد و میگفت من بد بختم اختیار کردم دنیا را از ان جمله
اساف خواهر دحیه کلبی را بزنی خواستند و دخول نکردند وخوله بنت
هذیل و وی همان است که بخشید نفس خود را بآن حضرت ع م یعنی
بغیر مهر در نکاح آمد و بقولی بخشنده نفس خود ام شریک بود و اسماء
بنت النعمان جونیه گویند چون آن حضرت ع م خواستند که دست
بوی رسانند گفت اعوذ بالله منك بخدای می پناهم از تو پس آن
حضرت ع م مفارقت کردند و عمره بنت یزید و زنی از غفار و عالیه بنت
ظبیان و این همه را طلاق دادند قبل از دخول و سبا بنت الصلت
و وی بمرد پیش از انکه آن حضرت ع م بوی نزدیک شوند و
زنی دیگر چون آن حضرت ع م خواستند که نزدیک شوند فرمودند
هبی لی نفسك یعنی نفس خود بمن ده گفت هیچ زن ملکه نفس
خود بباز آری میدهد پس آن حضرت ع م او را رها کردند
خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد
و بوی هیچ علت نیست چون رجوع کرد داغ یافت و خطبه کردند
زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده ازین
انست که گاهی بیمار نشده است فرمودند که این را نزدیک خدا هیچ
رحمت نیست پس ترک کردند و بود مهر ازواج آن حضرت

پانصد و ... به زنی داد این قول اصح اقوال است مگر صفیه و ام
حبیبه چنانکه گذشت از اولاد آنحضرت عم قاسم و کنیت
آنحضرت عم بنام وی بود پس آنحضرت عم را ابوالقاسم
میگفتند و عبدالله طیب و طاهر هر دو لقب وی است و بقولی
طیب غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و فاطمه خورد
ترین دختران آنحضرت عم است این پسران مرد ند پیشتر
از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام یافتند و مسلمان
شدند و این جماعه همه از بطن خدیجه بودند بعد ازان در مدینه از بطن
ماریه قبطیه ابراهیم پیدا شد و طفل هفتاد روزه شده در گذشت و
بقولی هشت ماه و بقولی هژده ماه و اولاد آنحضرت عم همه در حیات
آنحضرت عم وفات یافتند الا وفات فاطمه که وی بعد آنحضرت
عم بشش ماه بود پس زینب در نکاح ابی العاص بود بزاد برای
وی پسری علی نام که در حالت صغر در گذشت و دختری امامه نام جوان
شد امیر المومنین علی کرم الله وجهه او را در نکاح آورد وفات بعد از
فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل از وی پسری زاد یحیی نام فاطمه
... در نکاح امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود بزاد برای
وی حسن و حسین و محسن و رقیه و ام کلثوم و زینب

و حسن در صغر سن درگذشت و زینب را عبد الله ابن
جعفر به نکاح آورد پس بزاد برای وی پسری علی نام
نزدیک وی بمرد و ام کلثوم را به نکاح آورد امیر المومنین عمر رض
پس بزاد پسری زید نام برای او رض و بعد عمر رض عون
بن جعفر بزنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد از ان عبد الله بن
جعفر و رقیه بنت آن حضرت ع م نزدیک امیر المومنین عثمان
رض بود بزاد پسری عبد الله نام بصغر سن درگذشت و رقیه
وفات یافت روزیکه زید بن الحارث بشارت فتح بدر به مدینه
آورد پس عثمان رض بعد از وی به نکاح آورد ام کلثوم را و وی
نیز در عقد عثمان رض متوفی شد در ماه شعبان سال نهم و پیش
از عثمان رض رقیه نزدیک عتبه و ام کلثوم نزدیک عتیبه هر دو
پسران ابولهب بودند اسامی اعمام و عمات آن حضرت ع م
حارث و قثم و زبیر و حمزه و عباس و ابو طالب و عبد الکعبه و حجل
و ضرار و غیداق و ابولهب و صفیه و عاتکه و اروی و ام حکیم و امیمه
ازین جماعه اسلام نیاوردند مگر صفیه اسامی موالی آن حضرت ع م
زید ابن الحارثه و پسر وی اسامه و ثوبان و ابو کبشه و وی در
بدر حاضر بود در روزی که امیر المومنین عمر رض خلیفه شدند وفات

یافت وافیست شقران بقولی وی را آنحضرت عم وارث شده بودند
از پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمان بن عوف خرید کردند
و رباح و یسار او را عرنیون کشتند و ابو رافع وی را عباس
بخدمت آن حضرت عم گذرانیده بود و وقتیکه خبر اسلام عباس
رسید او را آزاد ساختند و در نکاح وی دادند سلمی را که مولات
آن حضرت عم بود پس از وی پسری متولد شد عبد الله
نام که نویسنده امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود و ابو موبهه و
و فضاله و وی بشام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را
آن حضرت عم آزاد کرده بودند و بد عم. که او را رفاعه بهدیه
گذرانیده بود و وی کشته شد در غزوه وادی القری و کرکره
او را هوزه بن علی یمامی بهدیه پیش فرستاده بود و آن حضرت
عم او را آزاد ساختند و زید جد بلال بن یسار و عبید و طهمان و
مابور قبطی از هدیه مقوقس و واقد یا ابو واقد و هشام و ابو ضمیره وی
ارمی بود و روز حنین او را آزاد ساختند و ابو عسیب احمر نام
ابو عبید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود بعد از ان او را آزاد
کرد و شرط نمود که مادام که زنده باشد خدمت آن حضرت عم
کند گفت اگر شرط نمی کردی نیز مفارقت آن حضرت عم نمیکردم

و انجشه که حدی می‌گفت شتران را و ابجر نابه و بعض اهل
سیر بیشتر از این شمرده‌اند اسامی کنیزکان آن حضرت عم
سلمی ام رافع و رضوی و امیمه و ام ضمیره و ماریه و شیرین و ام
ایمن که برکه نام داشت و در کنار داشته بود آن حضرت عم را
و شش کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و خضره و خویده اسامی
خادمان آن حضرت عم انس بن مالک و هند و اسماء دختران
حارثه و ربیعه بن کعب اسلمی و عبد الله ابن مسعود و عقبه بن
عامر و بلال بن سعد و ذو مخمر یا ذو مخبر برادر زاده یا خواهر زاده نجاشی
بود و بکیر بن شداخ لیثی و ابو ذر غفاری و اسامی نگاهبانی کنندگان
آن حضرت عم سعد بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان
بن عبد قیس محمد بن مسلمه انصاری روز احد حراست کردند و زبیر
روز خندق و عباد بن بشر و سعد بن ابی وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی
القری و چون این آیت نازل شد والله یعصمک من الناس
موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند اسامی ایلچیان آن حضرت
عم بجانب پادشاهان روزگار عمرو ابن امیه را بجانب نجاشی
فرستادند و نجاشی لقب کسی است که پادشاه حبشه باشد و نام
وی اصحمه [illegible] بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامه

آن حضرت ع م بر دو چشم خود و فرو آمد از تخت و [illegible]
بر زمین و اسلام آورد و وفات یافت [illegible] در ایام حیات آن
حضرت ع م سال نهم پس غایبانه بر وی جنازه گذاردند و دحیه
کلبی را بسوی پادشاه روم و وی هرقل نام داشت پس ثابت
شد نزدیک وی بدلایل نبوت آن حضرت ع م و قصد اسلام کرد
قوم وی با وی موافقت نکردند و ترسید از آنکه اگر اسلام آرد
سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن حذافه را بسوی
کسری پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامه آن
حضرت را ع م پس آن حضرت ع م فرمودند خدای تعالی پاره
پاره کناد پادشاهی او را [illegible] بتقریب کشته شد و حاطب ابن
ابی بلتعه را بسوی مقوقس و مقوقس لقب کسی است که مصر
و اسکندریه در تصرف او باشد پس نزد وی آمد با نامه و هدیه
فرستاد بخدمت آن حضرت ع م ماریه قبطیه و شیرین و اشتر
سفید که دلدل نام داشت و بقولی هزار دینار و بیست جامه
و عمرو ابن العاص را بسوی جعفر و عبد الله پسران جلندی پادشاهان
عمان پس هر دو مسلمان شدند مانع نیامدند عمرو را از آنکه از رعیت
زکوة گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمرو میان ایشان می بود

[illegible] آن حضرت عم وفات یافتند و سلیط بن عمرو را بسوی هوذه بن علی
رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط کرد و بخدمت آن حضرت عم
گفته فرستاد که چه نیک چیز است آنچه شما بسوی وی میخوانید و من
خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعضی تصرف در امر خلافت
دهید پس آن حضرت عم قبول نفرمودند مسلمان نشد و شجاع
بن وهب را بسوی حارث غسانی بادشاه بلقا که شهری است از شام
پس بر تافت نامه آن حضرت عم و گفت می شوم بادشاه روم
ازین معنی منع کرد و مهاجر بن ابی امیه را بسوی حارث حمیری در یمن
و علاء بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی بادشاه بحرین پس مسلمان
شد و ابو موسی اشعری را و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان
شدند رعیت یمن و بادشاهان ایشان بغیر قتال اسامی نویسندگان
آن حضرت عم خلفاء اربعه و عامر بن فهیره و عبدالله ابن ارقم و ابی
ابن کعب و ثابت بن قیس بن شماس و خالد بن سعید و حنظله
بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شرحبیل بن حسنه اسامی نجبای آن
حضرت عم یعنی [illegible] سادات صحابه مخصوص بودند خلفاء اربعه
و حمزه و جعفر و ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و عبدالله ابن مسعود
و عمار و بلال [illegible] خلفاء اربعه و سعد ابن ابی

وقاص و زبیر ابن العوام و عبد الرحمان بن عوف و طلحه ابن عبد الله
و ابو عبیده بن الجراح و سعید بن [illegible] و دواب آنحضرت
عم از اسبان ده راس بودند و این جا اختلاف هم است
سکب و بروی روز احد سوار شده بودند پیشانی و قوایم او
سفید بود و الا دست راست که برنگ بدن بود و او را فرسی
مناسب و همواری بدن بود آن حضرت عم بروی مسابقت
کردند پس سبقت کردند و خوش وقت شدند و مرتجز همان است
آنکه خزیمه بن ثابت گواهی داده و لزاز از هدایای مقوقس و لحیف هدیه
ربیعه و ظرب هدیه فروه بن عمرو خدامی و ورد هدیه تمیم دارمی و ضریس
و ملاوح و سبحه که او را از [illegible] یمن خرید کرده بودند و سبقت
کردند سه بار پس [illegible] ماند بر روی وی گفتند ما انت
الا بحر و بحر اسپ کشاده گام [illegible] استر [illegible]
و دلدل از هدایای مقوقس و وی اول کره [illegible] بر وی سوار
شدند و قصه قبول فرمودند آن را از ابو بکر صدیق رض و ایلیه هدیه
بادشاه ایله و در سه کار آن حضرت عم [illegible] گوشی بود که او را
یعفور می گفتند و نقل کرده نشده که چیزی از [illegible] در سر کار
آن حضرت عم بوده باشد و آن حضرت عم را العضبا ناقه شیر

بار بود ند در غابه [illegible] موضع است قریب مدینه منوره و [illegible]
فرستادند بسوی آن حضرت [illegible] م سعد بن عباده ناقه شیر دار
از مواشی بنی عقیل و نزدیک آن حضرت ع م ناقه بود قصوی
نام که بر وی ہجرت کردند چون وحی نازل شد هیچ چیزی بر
نمیداشت آن حضرت ع م را الاقصوی گویند عضباء جدعا نیز نام
وی است یک بار روزی باشتر اعرابی دوانیدند شتر سبقت
کرد این معنی بر مسلمانان شاق آمد آن حضرت ع م فرمودند لازم
است بر الله تعالی که هیچ چیز از امور دنیا غالب نیاید الا دقتی او را
مناوب سازند و در سرکار آن حضرت ع م صد راس از بز می بودند
که برای شیر خوردن آن حضرت [illegible] بخصوص مهیا کرده بودند
خروس و بود سفید و نزدیک آن حضرت [illegible] شمشیر بودند از ان
[illegible] و ذوالفقار که از غنایم بدر [illegible] از اموال منبه ابن الحجاج بدست
آمده بود و آن حضرت ع م بخواب دیدند گویا در طرف وی
شکستی آمده است و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد
ذالصورت روز احد متحقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع
بدست آورده بودند قلعی و تباو حتف از جمله آن شمشیرها مخذوم
و رسوب [illegible] دیگر که از پدر خود میراث یافته بودند و عضب که

سعد بن عباده گذرانیده بود و قضیب و [illegible] شمشیری بود
است که آن حضرت عم او را حمایل کرده و پس آن حضرت
عم چهار نیزه بودند نام یکی مثنی و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست
آمده بودند و هم نیزه بود که بر داشته میشد روبروی آنحضرت
عم در عیدین و چوبکی بود سه کج اقامت یک درع و نیم عصا که
[illegible] را عرجون می گفتند و عصای دیگر که او را ممشوق گفتند و چهار
کمان و یک ترکش و تیر سپر که بروی صورت کرکس ساخته
بودند بخدمت عم بر سم هدیه آمد آنحضرت عم دو دست
خود را بروی نهادند پس آن صورت معدوم شد انس گفت
رض نعل و قبیعه آن حضرت عم از سیم بوده در میان نعل
و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزی است که نزدیک مقبض
از سیم بود و بر آن سازه و نعل چیزی است که بر [illegible]
شمشیر از سیم و غیر آن سازند پیش آن حضرت عم آورده
بودند که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آورده بودند یکی سعدیه
دیگر فضه زرهی بود که او را ذات الفضول میگفتند او پوشیده بود
آن را در حنین و گویند که نزد آنحضرت عم زره داود عم
بود آنکه ایشان روز قتل جالوت [illegible] بود و پیش

آن حضرت ع م خودی بود که آن را ذی الخ...غ می گفتند و پیش
آن حضرت ع م کمربندی از ادیم وردی سه حلقه از سیم و
نشان آن حضرت ع م سفید بود و چون آنحضرت ع م وفات
یافتند گذاشتند جامه برد و حبره نوعی است از چادرهای یمن و
وازاری عراقی گذاشتند روضه الاحباب و دو جامه صحاری و قمیص
صحاری و قمیص سحولی جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادری علم دار و کیمن
سفید و چند کوفیه خورد و غیره مانند سه یا چهار لحاف رنگین بود بس و
پیش آن حضرت ع م ظرفی از جرم بود که در روی آن می نهادند
آیینه و شانه عاج و سرمه دان و مقراض و مسواک و فرش آن حضرت
ع م از جرم بود و حشو آن بجای پنبه لیف خرما بود و قدحی بود که سه
موضع آن صفایح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ و آوندی
کلان ... که در روی ... سه می ساختند و آن حضرت ع م
آن را بر سر می نهادند وقتی که در سر از حرارت اثر می یافتند و پیاله
بود از شیشه و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان
و پیمانه بود که بوی صدقه فطر می پیمودند و چهارم حصه صاع بود و
انگشتری بود از سیم که نگینش هم از وی بود بر آن کلمه محمد
رسول الله کنده بودند و بقولی وی از آهن بود و جای و عمل نگینه بالاتفاق

سیم مضبوط کرده بودند و نجاشی دو موزه ساده هدیه فرستاد
پس آنحضرت ع م پوشیدند آنهارا و آن حضرت ع م را گلیمی
بود سیاه و عمامه که او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت ع م
دو جامه بودند برای نماز جمعه بجز آن جامه ها که سایر ایام می پوشیدند
و رومال بود که می مالیدند آن را بر روی بعد وضو و از جمله معجزات
آنحضرت ع م قرآن است و او بزرگترین معجزه است هیچ بشری
مثل یک سوره از ان نتواند آورد و خبر داد از اخبار گذشته و
آینده مطابق واقعه و از ان جمله شق صدر است که در زمان
خورد سالی ملایکه سینه آن حضرت را شگافتند و با یمان و علم پر کردند
و از ان جمله آن است که آن حضرت ع م خبر دادند قوم را از
قصه اسرا و رفتن بیت المقدس پس کفار تکذیب
کردند و بعض علامات بیت المقدس که آن حضرت بارها
تا بان نظر موده بودند پرسیدند پس خدا یتعالی بیت المقدس
را برای حضرت ع م منکشف ساخت تا هر چه آن قوم می پرسیدند
آن حضرت ع م بواقعی بیان می فرمودند و از ان جمله شگافته شدن
ماه است و از ان جمله آن است که قریش با خود عهد بستند
که آن حضرت ع م را بکشند چون آن حضرت ع م پیش آمدند

و بجانب سعادت آن ایستادند و یک مشت خاک گرفتند فرمودند شاهت الوجوه و دررو‌ی ایشان انداختند پس نرسید چیزی از ان سنگ ریزه‌ها یکسی مگر که کشته شد و زبار و از ان جمله آن است که آنحضرت ع م روز حنین انداختند یک مشت خاک در روی دشمنان پس خدا یتعالی آن جماعه را هزیمت داد و از ان جمله آن است که چون آن حضرت ع م در غار پنهان شدند عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست و از ان جمله آن است که چون سراقه بن مالک تعاقب آن حضرت ع م کرد وقت هجرت فرو شدند قوایم اسپ او در زمین سخت و از ان جمله آن است که آن حضرت ع م دست خود رسانیدند بر پشت بز غاله که نو زایی نرسیده بود پس شیر آن بز غاله ... معبد شیر داد حال آنکه شیر ... بود و از ان جمله آن است که آن حضرت ع م دعا کردند برای عمر رض که خدا یتعالی بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس ... دافع شد و از ان جمله آن است که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدای تعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود در چشم ایشان افگندند

حال آنکه ایشان درد چشم داشتند همان ساعت شفا
حاصل شد و هیچ گاه بعد ازان درد چشم ایشان را عارض نشد و
ازان جمله آن است که بچشم قتاده بن نعمان زخم رسید و آب
بر رخساره روان شد پس آن حضرت عم آن چشم را بجای
او نهادند پس آن چشم بهترین چشمان او و باجمال ترین آنها
شد و ازان جمله آن است که دعا کردند آن حضرت عم برای
ابن عباس رض که خدای تعالی او را تاویل قرآن و فقه
فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد و ازان جمله آن
است که دعا کردند به برکت در خرمای جابر رض و وی بنهایت
قایل بود پس جابر ازان حق غرما ادا ساخت و سیزده
وسق باقی ماند و ازان جمله آن است که دعا کردند برای
[illegible] (بازل) [illegible] رفتی پس ازان باز از همه پیشتر
می رفت و ازان جمله آن است که دعا کردند برای انس بطول
عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد و ازان جمله
آن است استسقا نمودند پس یک هفته باران می آمد بعد ازان
دعای رفع باران کردند پس منقطع شد سحاب فی الحال و ازان جمله
آن است که آن حضرت عم دعا کرده اند بر عتبه بن ابی لهب

جهال کل پس او را بشیر یافت در روز از توابع شام و از انجمله
آن است که آن حضرت ع م اعرابی را دعوت کردند باسلام
گفت هیچ گواه هست بر آنچه می گوئید فرمودند آری این درخت
گواهی خواهد داد بعد آن درخت را طلبیدند پس پیش آمد
ازو گواهی خواستند او گواهی داد سه بار بعد ازان بجای خویش
رجوع کرد و ازان جمله آن است که امر کردند دو درخت را که
جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق گشتند و ازان جمله آن
است که امر کردند انس را که برو بسوی درختی چند از خرما بگویه
ایشان را که آن حضرت ع م می فرمایند شما را که فراهم آیند پس
بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس
را که ایشان را بگوئید بجای خود بروند پس بجای خویش رفتند
و ازان جمله آن است که آن حضرت ع م پس درختی بخواب
رفتند آن درخت زمین را کافته کافته نزدیک آن حضرت ع م
آمد و پیش آن حضرت ع م استاد و چون آن حضرت ع م
بیدار شدند اصحاب قصه را بالعرض رسانیدند فرمودند که این درختی
است که اذن خواست از پروردگار خود که بر من سلام کند پس
او را خدای تعالی اذن داد و ازان جمله آن است که سلام کردند

بر آن حضرت عم سنگ و درخت دران شبها که آنحضرت
عم مبعوث شدند که السلام علیک یا رسول الله و ازان جمله آن
است آن حضرت عم فرمودند که من می‌شناسم سنگی را که
در مکه بر من سلام کرد پیش از انکه مبعوث شوم و ازان جمله
آن است که چون برای آنحضرت عم منبر ساخته شد ستونی که
آنحضرت عم بروی تکیه کرده خطبه می فرمودند ناله و فریاد کرد و ازان جمله
آن است که کافران برای آنحضرت عم در گوشت بز زهر مخلوط
کردند پس خبر کرد آن حضرت عم را آن بز که در وی زهر است
ازان جمله آن است که تسبیح گفتند سنگریزه در دست آن
حضرت عم و [illegible] طعام تسبیح گفت وازان جمله آن است
که شتری پیش آنحضرت عم شکایت کرد که مالکان من علف
کم میدهند و کار بسیار می فرمایند و ازان جمله آن است که ماده
آهو بخدمت آن حضرت عم التماس کرد که حضرت عم وی را
از قید خلاص کند تا شیر دهد بچه خود را بعد ازان باز آید پس
آنحضرت عم او را خلاص کرد و او بشهادتین تلفظ کرد و ازانجمله
آن است که خبر کرد روز بدر که فلان کافر این جا کشته خواهد شد فلان
این جا پس تجاوز نکرد هیچ کس از ایشان ازان محل که آنحضرت

[illegible] تعالی فرموده بود و ازان جمله آن است که خبر دادند بآنکه
جمعه از امت آنحضرت صلعم دریا غزا خواهند کرد و ام حرام از ایشان
است پس همچنان واقع شد و ازان جمله آن است که خبر دادند
عثمان رضی را بلای شدید پیش خواهد آمد پس این صورت
واقع شد و درهمان بلا مقتول شدند و ازان جمله آن است که انصار
را فرمودند که شما را پیش آید بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح
دهند پس این صورت در زمان معاویه رض واقع شد و ازان جمله
آن است که در حق حسن رض فرموده اند که این فرزند من است
و نزدیک است که صلح اکند خدای تعالی بسبب وی در میان
دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنین واقع شد و ازان جمله
آن است که آن حضرت صلعم خبر دادند بقتل اسود عنسی کذاب
شبی که کشته شد و با آنکه کشنده او کیست و وی در صنعا بود
که شهری است به یمن و ازان جمله آن است که آنحضرت صلعم
فرمودند ثابت بن قیس را عیش حمید او بقتل شهید از زندگانی
کند در حالی که ستوده باشد و کشته شود در حالی که شهید شود پس
شهید شد روز یمامه و ازان جمله آن است که مرتد شد مردی
و پیوست بمشرکان پس خبر رسید بآنحضرت صلعم که او برد

فرمودند که او را زمین قبول نخواهد کرد پس هرچند که دفن میکردند
زمین او را بیرون می انداخت و از آنجمله آن است که شخصی
دست چپ طعام میخورد و آن حضرت ع م فرمودند که دست
راست بخور او دلالة کرد که بدست راست نمیتوانم خورد فرمودند
توانای مباد اثر این پس بعد از آن نتوانست که دست راست
بر آرد و بسوی دهان خود برد از آن جمله آن است که داخل شدند روز
فتح مکه معظمه در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبه معلق بودند بدست
آن حضرت عصا بود پس اشارت میکردند بآن بجانب
و می فرمودند که جاء الحق و زهق الباطل و آن بتان می افتادند و
از آن جمله آن است قصه مازن بن غضوبه و حاصل این قصه
آن است که وی از جوف صنمی این کلمات بشنید * یا مازن اسمع
تسر * ظهر خیر و بطن شر * بعث نبی من مضر * بدین الله الکبر *
فدع نحیتا من حجر * تسلم من حر سقر * و بار دیگر این کلمات
شنید * اقبل الی اقبل * تسمع ما لا یجهل * هذا نبی مرسل * بوحی
منزل * فآمن به کی تعدل * من حر نار تشعل * وقودها
بالجندل * و این معنی او را باسلام آورد و از آنجمله است
قصه سواد ابن قارب و حاصل این قصه آن است که وی

در جامع نهایت کاهن بود که جنی وی را از تو آمد شد بشقابه
خبر میداد جنی وی بسم شب وی را از بعثت آنحضرت
عم آنکه اتباع دین آنحضرت عم البته می باید کرد خبر داد او بموجب
آن خبر آمده مسلمان شد از ان جمله آن است که گواهی داد
سوسمار به نبوت آنحضرت عم از ان جمله آن است خورانیدند
هزار کس را از یک صاع جو در غزوه خندق بس همه سیر
شدند و طعام زیاده بود از حال اول از ان جمله آن است که
توشه لشکر باخر رسید پس آنحضرت عم جمع نمودند بقایای
توشه و دعای برکت کردند بعد ازان قسمت کردند
آن را درمیان همه لشکر پس کفایت کرد همه را و ازانجمله
آن است که آورد ابوهریره بخدمت آن حضرت عم یک مشت
خرما و گفت یا رسول الله دعا کن برای من درین خرما برکت پس
دعا کردند ابوهریره رض گفت آن را در انبان کردم هر چند بر
می آوردم تمام نمی شد چندین وسق در راه خدا انفاق کردم و
همیشه ازان میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رض گشته شد
آن دبرکت مفقود گشت و ازان جمله آنست آنحضرت عم
دعوت کردند اهل صفه را برای یک پیاله از ثرید ابوهریره گفت

پیش آمدم و منتظر خبر می شدم تا مرا نیز خواندند تا آنکه برخاستند
قوم و وضو در پیاله مگر اندکی که در کنارهای وی پس آن حضرت
عم آن را جمع کردند یک لقمه شد آن را بر انگشتان خود نهادند
و فرمودند بخورید به برکت نام خدا گفت ابوهریره رضی الله عنه
می خوردم از ان تا سیر شدم و از ان جمله آن است که جاری
شد آب از میان انگشتان آن حضرت عم تا آنکه قوم آشامیدند
و وضو کردند و ایشان یک هزار و چهارصد کس بودند و
از ان جمله آن است که آوردند بخدمت آن حضرت عم
پیاله که در وی نبود از جمله آب بود پس آن حضرت عم خواستند
که انگشتان خود را در ان پیاله نهند وی گنجایش نکرد پس
چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند یاران بیائید پس همه
وضو کردند ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از ان جمله آن
است که در غزوه تبوک وارد شدند بر آبی اندک که یک کس
را سیر آب کند و لشکر تشنه بود شکایت کردند بخدمت
آن حضرت عم پس گرفتند تیری از ترکش خود فرمودند
این تیر را در ان آب نشانند پس جوش کرد آن آب و
سیراب شدند اهل لشکر و ایشان و قتی هزار کس بودند

از آن جمله آن است که شکایت کردند تزمی بخدمت آن
حضرت ع م که آب چاه ایشان شور است پس رفتند
آن حضرت ع م با جماعه از اصحاب تا آنکه استادند بر چاه
و ایشان آب دهن خود انداختند در ان چاه پس جاری شد آب
شیرین هر چند آب می کشیدند منقطع نمی شد و از ان جمله آن
است که آوردزنی بخدمت آن حضرت ع م کودک خود را که
کال شده بود پس دست رسانیدند بر سر وی پس جمو ار
گشت موی سر او و دور شد بیماری او و آهل یمامه آن را
شنیدند پس آوردزنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک
مسیلمه کذاب و او دست رسانید بسر او پس آن کودک
کال شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از ان جمله آن است
که بشکست روز بدر شمشیر عکاشه پس عطا فرمود آن حضرت
ع م او را [illegible] پس گشت [illegible] شمشیر و ماند نزدیک او و از انجمله
آن است که در خندق بشته بیشتر می آمد که هر چند کلند میزدند
در وی هیچ اثر نمی کرد پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم
بدست خویش [illegible] گشت تل کرتاه از هم باشید و از انجمله
آن است که دست رسانیدند بپای ابی رافع که شکسته بود پس

درست شد گویا که هیچ گاه بیماری نداشت و معجزات آن حضرت صلعم
از ان زیاده تر اند که کتابی احاطه آن کند یا دفتری جمع کند وفات
آن حضرت صلعم بعد ازان که به شصت و سه سال رسیده بودند
و غیر ازین روایت نیز کرده اند روز دوشنبه وقتی که گرم شد
چاشت بتاریخ دوازدهم ربیع الاول و بیمار ماندند چهارده روز و
مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت بود نزدیک
آن حضرت صلعم ظرف آب پس داخل میکردند و روی دست
خود را و [illegible] می‌مالیدند روی خود را و می فرمودند اللهم اعنی
علی سکرات الموت خداوندا مدد کن مرا بر مشقت های مرگ و
چون مقبوض شده حاضران آن حضرت را صلعم بچادر حبره پوشیدند
و بقولی فرشتگان این چادر را انداختند در آن وقت بعض اصحاب
از فرط بی طاقتی انکار موت آنحضرت صلعم کردند و این از عمر رض
منقول است و عثمان رض گنگ شد و علی کرم الله وجهه جا مانده
شد و در اصحاب هیچ کس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق رضی
الله عنهما نبود و بعد ازان مردمان از در و از حجره شنیدند که آن
حضرت صلعم را غسل ندهید زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم طاهر مطهر اند بعد ازان آواز دیگر شنیدند که آنحضرت صلعم

را غسل دهید که گویند حرف اول شیطان بود من حضر ام پس
خضر علیه السلام تعزیت بر اصحاب رضی الله عنهم کردند باین
کلمات ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل هالك و
درکا من کل فایت فعلی الله فثقوا والیه فارجعوا فان المصاب من
حرم الثواب معنی اش آنکه نزدیک خدای تعالی دلاسا است از
هر مصیبت و عوضی است از هر میرنده و تاوانی است از هر قوت
شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی او رجوع نمایید به تحقیق مصیبت
زده آن است که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف
کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامها از تن مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بر کشند یا با جامه غسل دهند پس خدای تعالی
بر ایشان خواب را مسلط کردند و گوینده که نمید انستند کیست
گفت غسل دهید آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در جامهای
آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس بیدار شدند و همچنان کردند و
متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای
آن حضرت صلی الله علیه و سلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد
آنجا اوس انصاری و علی رضی الله عنه دست بر شکم مبارک
آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهاد پس چیزی بیرون نیامد

مجمع الا صابین ۱۷

مخبر الوا صابین در ین کتاب

* قطعات تاریخ و فات آن حضرت *

* صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم وخلفای راشدین *

* و ... معصومین واولیای مقربین رض است مولف *

* آن ابو عبدالله محمد فاضل بن سید احمد بن سید حسن حسینی *

* ترمذی اکبرآبادی است مدعو بمظهر الحق که در عهد *

* دولت شاهجهان پادشاه در سنه یکهزار و شصت بنظم *

* آن پرداخته و از نام کتاب تاریخ آن بر می آید من *

* بیچ مدا ... این کتاب مستطاب را از حضور *

* حضرت سید حسین ... صاحب که از اولاد حضرت مخدوم *

* جهانیان جهان گرد و متوطن بیر بهوم اند بعاریت *

* ... بتصحیح مولوی بدیع الدین صاحب و منشی *

* محمد ... صاحب که بمقابله چند کتب دیگر تصحیحات آن *

* پرداختند در سنه ۱۲۴۹ هجرت علی صاحبها *

* وآله و اصحابه الصلوة والتحیة من خالق البریة *

* بشهر کلکته بقالب در اورد *



فهرست اسامی اولیاء الله تعالی که درین کتاب مذکور اند

* حضرت شیخ فرید الدین عطار رح
* ۵۶ * نجم الدین کبری رح
* ۵۶ * شیخ شہاب الدین سہروردی رح
* ۵۷ * خواجہ معین الدین چشتی رح
* ۵۸ * شیخ محی الدین بن عربی رح
* ۵۹ * خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رح
* ۵۹ * حضرت علی لالا رح
* ۶۰ * شمس الدین تبریزی رح
* ۶۰ * سید برہان الدین محقق رح
* ۶۰ * شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی رح
* ۶۱ * شیخ فرید الدین گنج شکر رح
* ۶۲ * شیخ حمید الدین ناگوری رح
* ۶۲ * حضرت جلال الدین مولوی رومی رح
* ۶۳ * حضرت فخر الدین عراقی رح
* ۶۳ * حضرت سعد الدین حموی رح
* ۶۴ * شیخ مصلح الدین سعدی رح
* ۶۴ * حضرت ناصر الدین بیضاوی رح صاحب تفسیر
* ۶۵ * حضرت قطب الدین علامہ رح
* ۶۵ * حضرت سید حسین رح
* ۶۷ * حضرت شیخ نظام الدین سلطان اولیا رض
* ۶۷ * حضرت امیر خسرو دہلوی رح
* ۶۸ * شیخ صفی الموسوی الاردبیلی رح
* ۶۹ * حضرت صفی شمس الدین سمنانی رح
* ۷۰ * امام یافعی قطب مکہ رض
* ۷۰ * شیخ نصیر الدین چراغ دہلی رض

* ۷۰ * حضرت سید علی ہمدانی رح
* ۷۱ * فخر الدین امیر محمود
ابن یمین رح
* ۷۱ * خواجہ بہاء الدین نقشبند رض
* ۷۲ * خواجہ حافظ شیرازی رح
* ۷۳ * مخدوم جہانیان جہان
گرد رضی اللہ تعالی عنہ
* ۷۴ * افصح الفصحا کمال خجندی رح
* ۷۴ * صاحبقران اول امیر تیمور رح
* ۷۵ * ملا سعد الدین تفتازانی
صاحب مطول و مختصر معانی رح
* ۷۵ * میر شریف علامہ رح
* ۷۶ * حضرت شیخ مغربی رض
* ۷۶ * سید محمد چشتی گیسودراز رح
* ۷۶ * سید شاہ نعمت اللہ ولی رض
* ۷۷ * سید قاسم انوار رح
* ۷۷ * حضرت بدیع الدین
شاہ مدار رضی اللہ عنہ
* ۷۹ * سعد الدین کاشغری رح
* ۷۹ * خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
احرار رح
* ۸۰ * حضرت عبد الرحمن جامی رح
* ۸۰ * شیخ جمالی دہلوی رح
* ۸۱ * مولانا حسین واعظ رح
* ۸۱ * شاہ علاء الدین مجذوب
اکبر آبادی رح
* ۸۱ * شیخ محمد رفیع محدث رح
* ۸۲ * سید محمد غوث گوالیاری رح
* ۸۳ * حضرت شاہ عالم محبوب
احمد آبادی رح
* ۸۴ * شیخ احمد مغربی رض
* ۸۴ * شاہ علی گجراتی رح
* ۸۵ * شیخ علی متقی گجراتی رض
* ۸۵ * شاہ عبد الغفور رح

* ۱۴۵ * حضرت شاه دوله رح
* ۱۴۶ * حضرت شیخ پیر محمد
* ۱۴۶ * خلیفه محمد یوسف رح
* ۱۴۶ * شاه رفیع سبز پوش رح
* ۱۴۷ * شاهزاده سلطان محمد رح
* ۱۴۷ * حکیم ابو المظفر
* ۱۴۷ * میر محمد عاقل
* ۱۴۸ * شیخ عبد الرشید
* ۱۴۸ * مریم زمانی
* ۱۴۸ * بی بی صاحبه مخدومه
* ۱۴۸ * بی بی عفیفه
* ۱۴۸ * شیخ طه رح
* ۱۴۹ * قاضی قربان
* ۱۴۹ * معین الدین محتسب
* ۱۴۹ * خلیفه ابو القاسم رح
* ۱۴۹ * سید لطف الله شهید [illegible]
* ۱۴۹ * شیخ جلالی متورع رح
* ۱۵۰ * شیخ عبد العزیز رح
* ۱۵۰ * قمر الدین حسین معصوم
* ۱۵۰ * شیخ نور الدین رح
* ۱۵۰ * شیخ حفیظ الله رح
* ۱۵۱ * میر مومن خوشنویس
* ۱۵۱ * ملا سلمی هندی
* ۱۵۲ * سید عالم رح
* ۱۵۲ * سید مصطفی رح
* ۱۵۳ * شیخ عبد الله رح
* ۱۵۳ * سید محمد عاقل برادر مصنف رح
* ۱۵۵ * میرزا فریدون بیگ ذاکر رح
* ۱۵۵ * سلطان حسین

بسم الله الرحمن الرحيم

برترين كلاميكه عارفان معارف سخن سازي وواقفان مواقف نكته پردازي
ديباچهٔ مقاصد ومطالب را بآن تزيين دهند وبهترين بيانى كه مخبران
ومترسلان بلاغت آئين ومشعران وسخن گزاران دانش گزين عنوان
مدعا ومآرب را بآن نگارين كنند سپاس صفوت اساس خالقي است كه طائر
ذي بال عقول وافهام عالميان چندانكه شهپر تفكر وادراك در هواي
ذاتش به پرواز كشود تا سر ديوار قصر كبرياى او نتوانست پريد وسمند
خوشخرام انديشه واوهام جهانيان در فضاى بى انقضاى صفاتش بدست
وپاى دريافت ومدركه آنقدر كه تك وپو نمود بغير از سر منزل واماندگي
بجاى نتوانست رسيد زبان حدوث راچه بارا كه سخن از كنه قدم كويد وقدم
امكان راچه پايه كه راه كيفيت واجب پويد مقدسى كه نمود همه از وجود
اوست ووجود همه از نمود اوقادري كه حباجان بحر معرفت را

هوش دردم عنایت نموده وهادئی که سیاحان طریقت را نظر
برقدم مرحمت فرموده صانعی که نقشبندان کارگاه حقیقت را
خلوت در انجمن نشینده ناصری که خواجکان صفهٔ شریعت را فوائد
سفر در وطن محصل ومیسر گردانیده بازگشت همه دریاد داشت خود
نگهداشت ویاد کرد همه بازگشت خویش وآگاه داشت فکر او باعث
شوق ووجد ان است ذکر او سرمایهٔ سعادت جاودان هر که بیاد او
گویا نیست در عالم گویا نیست وآنکه بشغل او برجا نیست فی الحقیقة
کالبد بیجا نیست تعالی شانه وتقدس مکانه * لقائله * وانکه او جان
وما همه جسمیم * او مسمی وما همه اسمیم * نام او در دهن نمیگنجد *
وصف او در سخن نمی گنجد * ودرود نامعدود خجسته ورود بر صدر
نشین مقام محمود خواجهٔ اولین وآخرین سید المرسلین خاتم النبیین
رحمة العالمین شفیع المذنبین احمد مجتبی محمد مصطفی الذی ما
انعقد درّ مثله فی اصداف بحار الوجود * وما استخرج جوهر شبهه
من معادن الاعیان الثابتة فی اطباق عالم الشهود * زهی سلطان سریر قاب
قوسین او ادنی پادشاه کشور دین ودنیا صاحب تاج * انا فتحنا لك فتحا مبینا *
فارس مضمار ینصرك الله نصرا عزیزا * که جمیع انبیا را پیشوای بحق
امت وهمه اصفیا را رهنمای مطلق چون قدم برعرش نهاد آسمان در

زمین گنجید و چون نظر بر فرش گشاد سر زمین با آسمان رسید کمند عبارت
از کنگرهٔ مدایحش قاصر و کوتاه و زبان مبالغه در ادای ثنایش شرمنده
و عذرخواه * آن فاتحهٔ کتاب تمکین * و آن خاتمهٔ رسالهٔ دین * آن
ذاتکه ختم مرسلین است * در خاتم دست حق نگین البت * نعتش که
ز گفتگو فزون است * زاند ازهٔ عقل کل برون است * والوف الوف
تحیات زاکیات و صنوف صنوف دعوات طیبات بر آل طیبین واصحاب
راشدین او باد * رضوان الله تعالی علیهم اجمعین * لقائله * چه کنم
وصف آل واصحابش * چه زنم دم بمدح احبابش * گر زبانم یکی هزار
شود * هر هزار وش سخن گزار شود * وصف ایشان شمار نتوانم * بلک
یک از هزار نتوانم * طوبی لمن تشبث بذیل محبتهم * و ویل لمن تخلف
عن سفینة مودتهم * اما بعد میگوید * المفتقر الی الله الغني الرشید
الهادي ابو عبد الله محمد فاضل ابن سید احمد بن سید حسن الحسیني
الترمذي الاکبر آبادي المدعو بمظهر الحق اصلح الله تعالی حاله
واحسن قاله * که حسب الامر احباو اصدقا که سر وفا و دل صفا باین
بی ریو و ریا داشتند خاطر فاتر بر جمع تواریخ حیات وممات حضرت
سید الانبیا و سند الاصفیا خاتم المرسلین وقائد غر المحجلین صلی الله
علیه وآله وسلم الی یوم الدین وخلفاء الراشدین المهدیین وائمة المعصومین

اولیاء محققین و علماء شرع متین مقید گشت که چون کاتبان نسیان شعار و نویسندگان فراموش دثار ارقام هندسه و اعداد تازیه و شمار فارسی را که در سنه ولادت و وصال آن گروه با شکوه واقع شده اکثر در کتب و نسخ تغییر و تبدیل داده اند و اختلافش * الی یومنا * بدینموجب است لهذا استدعا و ملتمس آن اعزه در ینموضع خیلی مناسب و مستحسن روی نمود اگرچه اشتغال با مور صوری و معنوی فرصت وقت نبود که خود را باین کار مشغوف و مشغول کرداند اما الحکم * الامر مطاع والمامور مطیع * با ذکر بعضی از افراد اولیای عظام و علمای کرام و فصحای ذوی الاحترام * علیهم التحیة من الملک العلام * از طبقات متقدمین و متوسطین و متأخرین که اختلاف کثیر در سال ولادت و رحلت ایشان موافق کتب سلف و مطابق نسخ خلف واقع شده درین مختصر که موسوم بمخبر الواصلین است مندرج و مندمج نموده و ذکر خوارق و کرامات و حالات و کمالات آن طایفه مقدسه حواله بتذکره قدما کرده بهمین ما قل و دل اکتفا نموده و چندی از اعزه عرفا و علما که اوصاف حمیده و کمالات پسندیده آنها از خدمت قدوة الواصلین غوث الکاملین حضرت قبله گاهی ولی النعمی قدس سره و از حضرت عمدة العارفین قطب الفاضلین ارشاد پناهی قدس سره استماع نموده نیز اسامی گرامی

ایشان درین نسخه مرقوم کردانیده در ان ایام خجسته انجام عمر این
احقر از هزده سالکی تجاوز نموده و از تحصیل علوم نقلیه و عقلیه فارغ
گشته بحصول علوم معرفت الهی کمر سعی بر بسته و نعمت نامتناهی
از هر جا کرفته نا بجدیکه تلقین روحانی ازارواح اکابر از رجال الله
حاصل شده و سرور وفورا زمجالست معنوی بفیض سرمدی یافته بدین
سبب این مسوده بر صفحهٔ بیاض روزکار خال چهرهٔ اهل اغراض نشده
بعد از سی و پنجسال باز بخواهش فرزند ارجمند بعمر و دولت کزنیده
بهره مند سید عبدالله سلمه الله * وابقاه علی منهج الصدق والسداد
وثبته فی مقام الرشد والارشاد * دریکهفته این تواریخ را بسلک نظام
در آورد و بر خی از فرقه مشایخ کرام و اولیای عظام را که این نیازمند
ز رکاه الهی بملازمت آنها ارتباط معنوی رسانیده و کیفیت حال خیر مآل
یشان دیده هم درین منظومه بحیز تحریر آورد تا ببرکت عبادات و حالات
کمالات آن کافهٔ مقبلین و معلی این دعاکوی بی ریا بکمال دولت دینی و
نیوی و سعادت صوری و معنوی فائز و بهره مند کردد * استجب هذا الدعاء
ربنا * برارباب دانش و بینش محتجب و مخفی نماند که اکرچه این شاهد
نام از پیرایهٔ نزاکت شاعرانه و حلیهٔ صنعت فاضلانه عریان است اما
منائع موزخانه از زیور رخوبی و لباس نازکی بیرون نیست و تا. بیآغا..

این نسخهٔ منظومه بنامیکه مسطور رمنا کور اینست مرقوم کردیده وتاریخ انجامش
چون ایام قیامت بدل انصرام نرسیده رجا که ارباب سخن و اصحاب این هنر
بسرمایهٔ بی بضاعتی و پیرایهٔ کم استطاعتی این احقر بچشم الطاف وعین اعطاف
نظر اندازند وبسهو وخطا از قلم عیب پوشی وخامهٔ معذرت نیوشی اصلاح فرمایند

* این سخنی چند که من گفته ام * گوهر ناسفته نگر سفته ام *
* بلبل این نوگل باغ خودم * باده کش جام ایاغ خودم *
* شاه سخن را به سخن میشناس * سکهٔ نو را ز کهن میشناس *
* بشنو از انصاف اگر مقبلی * شعر بود حجت روشن دلی *
* در شرف شعر رسول خدا * گفت بسی قول بمدح و ثنا *
* شعر که اصحاب نبی گفته اند * چون در و یاقوت وگهر سفته اند *
* شعر علی گفت و حسین و حسن * کعب و انس گفت و ویس قرن *
* شعر که حسان عرب گفته است * سید کونین پذیرفته است *
* منع ز اشعار نکردش نبی * تا بسبب آن که نکردش نبی *
* بلکه بر و کرد هزار آفرین * سید کونین رسول امین *
شعر بسی خوانده ام از اولیا * شعر بسی دیده ام از اصفیا *
* شعر که در فقه حرام آمده * آن همه اشعار عوام آمده *
* گه به طمع وصف خسان میکنند * گه بحسد هجو کسان میکنند *

* در صفت شعر گواه متین * * شعر رو [illegible] و شالوده تبیین *

* تابع غاوون که حقارت شده * * از پی آن قوم اشارت شده *

* گر چه شعرا وصف بتان کرده اند * * رغم نبی کفر عیان کرده اند *

* در صفت شاعر مومن خدا * * گفت دران آیهٔ ثانی ثنا *

* [illegible] چند بطبع غبی * * فرق نکرده ز نبی تا نبی *

* دشمن شعر اند بذهن سقیم * * طعنه زنانند بطبع سلیم *

* طبع غبی دشمن شاعر بود * * خصم نبی ابله و کافر بود *

* بودی اگر شعر قبیح و کریه * * نسخهٔ منظومه نکردی فقیه *

* هست باشعار فوائد بسی * * مسئلهٔ فقه و عقائد بسی *

* مجتهدان شعر پذیرفته اند * * نکتهٔ اغراق بسی گفته اند *

* شعر که در وعظ و نصائح بود * * پاک ز اطوار قبائح بود *

* شعر که آن در خط و خال آمده * * سر بسرش رنج و وبال آمده *

* شعر چو انسان بشرف ظاهر است * * [illegible] مومن و هم کافر است *

* اینکه سخن گفته ام از صد طرب * * نیست درو صورت لهو و لعب *

* صورت خال آمده در قال من * * نیست برون قال من از حال من *

* اینهمه حالت که مرا رو نمود * * از مدد و موهبت پیر بود *

* پیر که آن هادی راه خدا است * * در همه شیخان جهان مقتدا است *

* شیخ فلک مرتبه صالح بنام * * هست مرا مرشد عالی مقام *
* چشم خدا بین شده پر نور ازو * اهل حقایق شده مسرور ازو *
* سینهٔ او مخزن اسرار بود * جبههٔ او مطلع انوار بود *
* سخت دلان نرم ازو میشدند * سرد دمان گرم ازو میشدند *
* تا که بود کرسی و لوح و قلم * رحمت حق باد برو دمبدم *
* مظهر حق ست بعلم و کمال * سوی سخن گفتن نازک خیال *
* باد خدائی دو جهان یاورش * شاهد اقبال ابد در برش *

* بسم الله الملک المستعان *

* فی التوحید و التحمید عز اسمه *

* نحمد الله خالق الاشیاء * نشکر الله رازق الاحیاء *
* حمد او از شمار بیرون است * شکر او از حساب افزون است *
* ذات پاکش که واحد است و احد * وصف او لم یلد و لم یولد *
* آنکه او جان و ما همه جسمیم * او مسمی و ما همه اسمیم *
* نام او در دهن نمی گنجد * وصف او در سخن نمی گنجد *
* خالق الارض و السموات است * عالم الغیب و المخفیات است *
* اکرم الاکرمین بفضل عمیم * ارحم الراحمین بلطف قدیم *
* بیگمان است قاضی الحاجات * بالیقین است رافع الدرجات *

* انّما ربّنا هو الله * * الّذی لا اله الّا هو *

* اوست رحمان و هم رحیم و کریم * خالق و باری و علیم و حکیم *

* باسط و قابض و سمیع و بصیر * رافع و خافض و جلیل و کبیر *

* حیّ و قیّوم و باقی و توّاب * نور و قدّوس و هادی و وهّاب *

* بصیر و واحد و معزّ و علی * * حکم و ماجد و مذلّ و ولی *

* متعالی و مومن و غفّار * * متکبّر مهیمن و جبّار *

* احد و حق و مقتدر قادر * * ظاهر و باطن اوّل و آخر *

* واسع و مقسط و عزیز و عظیم * والی و منتقم رئوف و حلیم *

* وارث و مبدئ و معید و مجید * باعث و محیی و ممیت و حمید *

* آن متین و قوی شکور و غفور * و ان ودود و غنی و عفو و صبور *

* محصی و جامع و حسیب و رقیب * مغنی و مانع و حفیظ و مجیب *

* اوست فتّاح و هم خبیر و رشید * اوست رزّاق هم وکیل و شهید *

* مالک الملک و برّ و عدل و سلام * ملک و ذو الجلال و الاکرام *

* آن مقدّم موخّر و قهّار * * آن مصوّر لطیف و نافع و ضار *

* بدیع و مقیت و واحد دان * نام پاکش باین صفات بخوان *

* معطی و منعم است و ربّ و قدیر * اسم آن خالق صغیر و کبیر *

* لیس شیٔ معارض لقضاه * * لن تری ناقضا لما اعطاه *

* مظهر الحق که محو حق گردید * با همه بی همه همه حق دید *
* مظهر الحق که محو ذات حق است * صفت او همه ز صفات حق است *
* فی نعت سید المرسلین خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم *
* ونصلی علی ابی الارواح * هو محی النفوس و الاشباح *
* ذات پاکش که مفخر البشر است * در جهان از جهان بزرگتر است *
* جز خدا قدر او چه داند کس * وصف او جز خدا چه خواند کس *
* نام محمود آن شه دو جهان * احمد و حامد و محمد خوان *
* سند و سید و رسول و امین * قاسم و عاصم و متین و مبین *
* عاقب و فاتح و بشیر و نذیر * حاشر و ماح و داع و نور و منیر *
* امی و عالم و فصیح و خطیب * واعظ و ناصح و نبی و حبیب *
* حاکم و صاحب و مطاع و مطیع * آمر و ناهی و رفیع و شفیع *
* مصطفی و امام کون و مکان * مجتبی و نظام هر دو جهان *
* عادل و شاهد و جواد و کبیر * حجت و مخبر و ولی و بشیر *
* طیب و سابق و مکین و مکان * رحمت و قائم دلیل و زمان *
* هاشمی و قریشی و عربی * یثربی و بهی و مطلبی *
* ابطحی و تهامی و مکی * مدنی و مزکی و زکی *
* متقی و مکرم و صادق * صابر و ثابت است و هم واثق *

* ظاهر است و مظهر و برهان * [illegible] فاعل و منعمی و [illegible] *
* اول و آخر است آن کامل * * ظاهر و باطن است آن عامل *
* اسم سامی او مزمل خوان * * نام نامی او مدثر دان *
* فخر طاها و مفخر یسین * * ذات والا صفات اوست یقین *
* هر حلال خدا محلل دان * * هر حرام خدا محرم خوان *
* خاتم ذات انبیا و رسل * * واقف جزئیات نقطهٔ کل *
* مصری و حجازی و یمنی * * قالع لات و قامع وثنی *
* آدم و نوح و صالح و یعقوب * * شیث و ادریس و موسی و ایوب *
* هر یکی در زمانهٔ خود بود * * مادح ذات پاک آن محمود *
* یوسف از بندهای حلقه بگوش * * پیش او غاشیه گرفته بدوش *
* عیسی از جان و دل بفرمانش * * تا بیوم الجزا ثنا خوانش *
* ذات او نور حق تعالی بود * * نور را سایه کی بود موجود *
* ذات حق بود ذات والاییش * * زان سبب ظل نداشت بالاییش *
* بر فلک رفته ذات و با جسمش * * لامکان شد مکان معراجش *
* باز ماه دو هفته را دو هلال * * کرد در یکشب آن ستوده خصال *
* همچو ماه دو هفته آن محمود * * ماه را در شب محاق نمود *
* وصف او برتر است از گفتار * * عاجزم در ثنای او ناچار *

* در مدح خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین *

* بعد حمد خدای عز و جل * * و ز پس نعت احمد مرسل *
* صفت و مدح چار یار کنم * *خویشتن را بحق دو چار کنم *
چار یارند در جهان معروف * چون محمد بنظم چار حروف *
*چار یارش مدار هفت فلک * *چون بدرگاه حق چهار ملک *
*چار یارند چار حد کمال * *مشرق و مغرب و جنوب و شمال *
* چار یارند با عدالت و داد * *چون بهم خاک و آب و آتش و باد *
* چار یارند از سر آداب * *خیمهٔ شرع را چهار طناب *
* چار یارند چار جوی عدن * *رونق چار باغ و چار چمن *
* چار یارند در وجود بشر * *چون دو چشم و دو گوش یکدیگر *
*چار یارند با محبت ضم * *چون محبت بچار حرف بهم *
*چار یارند چون چهار ستون * *سقف دین را ز خالق بیچون *
* چار یارند از سر اکرام * *چار دیوار خانهٔ اسلام *
*نام مصحف که چار حرف نهند * *انتظامش چهار یار دهند *
*حرف اول شمر ز نام چهار * *بی نفاق است بعد و بایار *
* صدق و عدل و حیا و علم نبی * *بود در هر چهار یار نبی *
* پانچهٔ دین بچار یار قوی است * *هر که برگشت زان چهار غوی است *

*چون نر انگشت مصطفی است بدست * چار یار حق مثال چار انگشت *
*هر که از چار یار منحرف است * دانم او از قبیلهٔ غرف است *
*هر که از چار یار بر گردد * مقرش در ته سقر گردد *
*لعنت حق بود بر ان بد کیش * که از ایشان دوئی کند در پیش *
*حب ایشان بجای ایمان است * هر که دانست مرد حق آنست *
*مظهر الحق فدای ایشان است * بیگمان خاکپای ایشان است *
*وصف هریک جدا کنم تحریر * تا منافق بماند از تقریر *
* در منقبت حضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه *
*آنکه صدیق اکبرش نام است * حامی دین و شرع اسلام است *
*در خلافت خلیفهٔ اول * در صحابه ز هریکی افضل *
*کابن بوستان صدق و صفا * گلشن چار باغ مهر و وفا *
*خسرو تخت شرع و کشور دین * خسرسید زمان و زمین *
*پیشوا و سر آمد اصحاب * مقتدائی همه اولوا الالباب *
*هست در شان آن ستوده شعار * ثانی اثنین اذ هما فی الغار *
*مطلع مهر و منبع احسان * مظهر فیض و مصدر عرفان *
*شیخ اسلام و هادی ثقلین * شاه آفاق و مرشد کونین *
*یار غار محمد عربی * صاحب جادهٔ خدا طلبی *

* آن امیر زمان ابو بکر [illegible] * [illegible] آن امام جهان ابو بکر است *
* [illegible] او دست گیر هر مظلوم * * قهر او کفر را کند معدوم *
* [illegible]وق است ومصدق وصدیق * * قاتل قوم غالی و زندیق *
* کام بخش حقیقت است ومجاز * * معنی و صورتش همه ممتاز *
* رضی الله عنه در شانش * * آسمان و زمین ثنا خوانش *

* در منقبت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه *

* آنکه فاروق اعظم است بنام * * ماحی کفر و حامی اسلام *
* در خلافت خلیفهٔ ثانی * * قوت بازوی مسلمانی *
* روز و شب با کمال تیغ زنی * * کرده همچون خلیل بت شکنی *
* خانهٔ کافران خراب ازو * * جگر دشمنان کباب ازو *
* این حدیث آمده بشان عمر * * ینطق الحق علی لسان عمر *
* آن مجاهد گرفت تیغ جهاد * * کرد از جد و جهد فتح بلاد *
* شور ناقوس از جهان رفته * * بانگ قاری بر آسمان رفته *
* شرع و اسلام [illegible] ازو * * [illegible] و انصاف [illegible] رعایت ازو *
* تیغ او کفر از جهان برده * * [illegible] کار [illegible] را کرده *
* خسرو سید زمان است او * * پادشاه همه جهان است او *
* کوه حلم و وقار و تمکین است * * رونق شرع و زینت دین است *

*قلزم جود و دولت و اقبال * * آفتاب سپهر جاه و جلال *
* سرو باغ عدالت و انصاف * * گل اعطاف و زو غنه الطاف *
* تابع امر و نهی او ثقلین * * رضی الله عنه فی الکونین *
* در منقبت امیر المؤمنین حضرت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه *
* آنکه او بود جامع القرآن * * رونق الحیاء من الایمان *
* بود بی شک خلیفه ثالث * * بهر آباد ملک دین باعث *
* نام آن بحر بخشش و احسان * * ابن عفان رضی دین عثمان *
* در ره حق نثار زر کرده * * کار دین را بجام سر کرده *
* بود داماد سید الکونین * * الملقب بفخر ذی النورین *
* شرع از رجهان رواج از وست * * در د اسلام را علاج از وست *
* خلق او خلق را کند بنده * * دست او جود را کند زنده *
* صاحب علم و حلم و احسان بود * * اختر برج چرخ عرفان بود *
* دلش از کینه و کدورت صاف * * بر زبانش نرفته لاف و گزاف *
* شرم او شرم آفتاب آمد * * بحیاش از حیا حجاب آمد *
* لطف و احسان شعار آن فیاض * * کرم و جود کار آن فیاض *
* بود در قول و فعل چون مقبول * * گشت راضی از و خدا و رسول *
* نام کش بهر دیو طبع شهاب * * خنجرش آتش وعد و سیماب *

[illegible]ات او بود مجمع البحرین * رضی الله عنه فی الله ارا ین *

[illegible]قبت امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه *

[illegible]نکه او زیب اهل اتا آمد * نفس پیغمبر خدا آمد *

* ابتدای ولایت است باو * انتهای خلافت است باو *

* مرتضی وامیر نحلش خوان * بوتراب وابو الفوارس دان *

* آنکه یعسوب دین پیغمبر * کنیت او ابو الحسن بشمر *

* بخدا خلق واصل است باو * انتهای سلاسل است باو *

* ساقی حوض کوثر است علی * هادی روز محشر است علی *

* حامی شرع و فخر مجتهدین * مفتی ملت است و قاضی دین *

* همه را التجا بحضرت اوست * همه را آرزو بخدمت اوست *

* شهر علم است ذات پیغمبر * در آن شهر مرتضی حیدر *

* اختر برج رفعت است علی * کوهر درج دولت است علی *

* شاه شاهان علیست در کونین * ماه تابان علیست از نور دین *

* هر که را حب مرتضی نبود * [illegible] انبود *

* از علی میتوان علی را یافت * از علی این سخن توان بشناخت *

* باب جنت را از و مفتاح * طاق لاهوت را از و مصباح *

* خلق را بود رهنما بخدا * * کرم الله وجهه ابدا *

* در مدح پادشاه زمان یعنی [illegible] بادشاه غازی *

* در زمان شه ستوده سیر * عادل و باذل و هنر پرور *
* زبدهٔ خاندان تیمور است * خلق زو شاد و ملک معمور است *
* ثانی صاحب قران است او * هرچه گویم بوصف آن است او *
* رونق افزای ملک هندوستان * شد وجود شریف شاه جهان *
* مختصر نسخه نگاشته ام * گل و ریحان تازه کاشته ام *
* من بطرح دگر نبرد م پی * و زخُم و جام کس نخوردم می *
* نسر الوا صلین نهادم نام * نام این نسخه نکو فرجام *
* چون تو تاریخ او ز من خواهی * نام او را شمر کز آگاهی *
* نسخه ام نیست بانکه کاغذ آراست * دلکش و دلنشین و دلدار است *
* نسخه ام بسکه با صواب آمد * ورقش روی آفتاب آمد *
* هر یکی نقطه اش بود ناچار * بصفائی چو صفحهٔ رخ یار *
* حرف او چون بدیده جا کرده * دیده را پر ز توتیا کرده *
* نسخه ام نسخهٔ [illegible] بود * نظم او عنبرین سرشت بود *
* مخبر اصل [illegible] حق است این * [illegible] ما نامان حق است این *
* اندرین نسخه آنچه پنهان است * ذکر غیر خدا پرستان است *
* سال مولود آنقال دین داران * اندرین نسخه گفتم ای یاران *

* نمودم ذکر طویل کلام * * و اختتم بالسلام و الاکرام *
* در تاریخ عمر و رحلت حضرت خاتم الانبیا و المرسلین محمد *
* مصطفی رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم *

* چون شفیع الوری بحکم خدا * * شد ز دار الفنا بقصر بقا *
* عمر آن شاه قبلهٔ آمال * * ابن عباس گفت شصت و سه سال *
* روز مولود و نقل آن محمود * * گفت شاه نجف دو شنبه بود *
* لیک تاریخ آن شفیع امم * * از ربیع نخست دوازدهم *
* سال نقلش خرد به تعمیه خواند * * از محمد زمانه خالی ماند *
* سال نقلش چنین غم افزا شد * * جان ز دین رفت و دین ز دنیا شد *
* گفته ام سال نقل آن مه دین * * وای شد پادشاه روی زمین *
* شد رقم سال نقل آن عالی * * حیف بی احمد است دین خالی *
* باز گو سال نقل آن شه دین * * بدل دردمند و جان حزین *
* احمد از انبیا سر آمد بود * * زان سبب ز انبیا عروج نمود *
* باز تاریخ نقل او در یاب * * زین رفت بیشک از اصحاب *
* شد رقم سال نقل سامی حق * * رفت از مرسلین گرامی حق *
* سال نقلش ز عقل ثابت گشت * روح اکبر ز اهل بیت گذشت *
* گفت تاریخ نقل او رضوان * * که شده حیف از عجم ایمان *

* سال نقلش بخوان برنج و تعب * ما غره صد حیف بی کرام عرب *
* باز تاریخ نقل او برخوان * که شد از فراق او بیجان *
* سال نقاشش بگو بناله و آه * کز مدینه بشد نبی الله *
* باز گو سال نقل آن سرور * بدل ناتوان و غم پرور *
* چون شفیع الوری ز دنیا شد * شده تاریخ دُر ز دریا شد *
* تو ان گفت دُر ز دریا شد * یا که گویم که جان ز دنیا شد *
* روضه اش در مدینهٔ والا ست * مظهر الحق برا و همیشه فدا ست *
صد هزاران درود نامعدود * باد بر ذات پاک آن محمود *

* تاریخ عمر و رحلت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه *

* آنکه او صادق الوری بوده * یار پیغمبر خدا بوده *
* عمر آن شاه صادق الاقوال * بود بی اشتباه شصت و سه سال *
* بر سر بر خلافت از تقدیر * پنج ماه و دو سال ماند امیر *
* آنکه تاریخ او چو گوهر سفت * روز فوتش چهارشنبه گفت *
* بایست و دوم جمادی الآخری بود * که بدار البقاش نقل نمود *
* عقل سال وصال او فرمود * دو کسن جو ز رفت صاحب جود *
* سال نقاشش بتعمیه برخوان * حیف شد صدق از ورع پنهان *
* قبر او جنب مرقد سرور * همقران است چون شمس قمر *

تاریخ عمر و رحلت امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه

عمر آن پادشاه کشور دین *چون ز دنیا شده بخلد برین*

همچو صدیق صادق الاقوال *عمر او نیز بود شصت و سه سال*

کرد شاهی بدولت واقبال *بیست و نه روز شش مه و ده سال*

شنبه و عشرهٔ محرم بود *که عمر نقل زین جهان فرمود*

۲۴

بسکه در عدل سعی و کوشش بود *در سنه کو رحلتش فرمود*

سال نقلش خرد بحسرت خواند *وای صد وای عدل بی کس ماند*

مرقد او قریب صدیق است *اینکه گفتم بدانکه تحقیق است*

تاریخ عمر و رحلت امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه

آنکه او صاحب حیا بوده *حامی دین مصطفی بوده*

عمر آن خسرو عدالت و داد *هم نود گفته اند هم هشتاد*

ده و دو سال بر خلافت ماند *خلق را در ره شریعت خواند*

سوی فردوس او چو عزم نمود *جمعه و هژدهم ذی حجه بود*

۲۵

چونکه او دال خیر و احسان بود *در سنه دال رحلتش فرمود*

سال نقلش بگو بدرد و الم *که وفا و حیا شد از عالم*

در جوار بقیعهٔ والا *مرقد اوست ای خجسته لقا*

تاریخ عمر و شهادت امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه

* آنکه زوج بتول حق بوده * ابن عم رسول حق بوده *
* شاه تخت ولایت است علی * ماه چرخ هدایت است علی *
* شش مه و چار سال کرد روان * حکم امر خلافت آن سلطان *
* روز جمعه بوقت صبح نمود * ماه ماسوی اوج نهاد صعود *
* بود از ماه صیام نوزدهم * که شد آن پادشه بچرخ بهم *
* گر تو سال شهادتش جوئی * سر ماتم چرا نمیگوئی *
* این سخن بس بود بصاحب غم * که سر ماتم است این ماتم *
* باز سال شهادتش که جلی است * پیکان آخر دو حرف علی است *
* شد رقم سال نقل آن اعظم * رفت صد حیف صاحب از عالم *
* عمر آن شاه و اتقی بالا توال * همچو عمر نبی است شصت و سه سال *
* سال نقلش ذکر بنعمیه خوان * وای صد وای زیب شد ز جهان *
* سال نقلش بغم منادی شد * که ز دوران علی اعلی شد *
* در نجف مرقد منور او دست * آسمان و زمین معطر از وست *

تاریخ رحلت حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها

* فاطمه آنکه سید مدنی * بر گزیدش به بضعة منی *
* در شرف بهتر از همه نسوان * دختر مصطفی است بیشک دان *
* اوست معصومه زمان و زمین * اوست مستوره مکان و مکین *

اوست بی اشتباه بنت رسول *لقب او صفیه است و بتول*

اوست خیر النساء بصدق و یقین *اوست زهرای باغ خلد برین*

جسم او را ز روح مریم دان *پاک از لطف و رحمت یزدان*

* ساعیه در ره خدا طلبی * * نور چشم محمد عربی *

*نام والای اوست امة الله * *بر بزرگیش این بس است گواه*

*بعد شش ماه سید الکونین * *نقل کرد آن صفیه دارین*

* بود تاریخ سیوم از رمضان * *که شده فاطمه بعدن جنان *

* شب آدینه یاد و شنبه بود* *که ز دنیا بخلد نقل نمود *

*سال فوتش به تتمیه برخوان * * ماند دنیا بما تمنش بیجان *

* قبر او جنب روضهٔ سرور * *گفته اند اهل علم و فضل و هنر*

*لیک بر مدفنش خداست علیم * *این سخن بس بود بطبع سلیم*

تاریخ ولادت و خلافت و رحلت حضرت امام المسلمین

* حسن بن علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما *

*حسن آن بادشاه کون و مکان * * کنیت او ابو محمد دان *

آن امام موید امت حسن *تقی و سبط سید است حسن*

*ذات والای آن شه کونین * * بیشک و شبه سید الطرفین*

* صاحب صولت و شهامت بود* *منبع بخشش و کرامت بود*

* بعد حیدر خلافت آن شاه * * پنج ماه وسه روز و یا شش ماه *
* دل ز دنیای بیوفا بر داشت * * امر نهی خلافتش بگذاشت *
* شده عزلت نشین بیاد خدا * * که جهان است عاقبت بفنا *
* ختم بر ذات او خلافت شد * * بجهان فتنها و آفت شد *
* عقد سال ولادت آن شاه * * یافت حرف نخست بسم الله *
* لیک از روی اختلاف بگو * * سر جان است سال زادن او *
* بود تاریخ هفتم ای مسعود * * سفرش در مه صفر فرمود *
* صبح یوم الخمیس نقل نمود * * زین جهان سوی حضرت معبود *
* انتهای تمام بسم الله * * آن دو حرف است سال رحلت شاه *
* هاتفم گفت سال نقل امام * * حیف آفاق ماند بی اسلام *
* در بقیعه مزار او آمد * * رحمت حق نثار او آمد *

* تاریخ شهادت امام المسلمین حسین بن علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما *

* بعد او شاه کشور کونین * * بیگمان آمده امام حسین *
* قرة العین مصطفی و بتول * * گلشن روضهٔ فروع و اصول *
* ثمرهٔ شجرهٔ علی ولی * * هادی مسلک خفی و جلی *
* گر بحرف نخست بسم الله * * سر الحمد را کنی همراه *
* سال مولود آن شهنشه دین * * می برآید از آن دو حرف ببین *

۴۰ *سخن مختلف ز عام این است * *سال مولود او سر دین است*
* جمعه و عاشر محرم بود * * که سوی خلد امام نقل نمود*
سوره فاتحه تمام بخوان * * بعد زان هرد و حرف منقطع آن *
* بیشک وریب نبگری دو گواه* *بهر سال شهادت آن شاه* ۶۰
*سال نقلش بگو محنت وغم * * که برون شد امام از عالم *
*سال نقلش بگفت غمگینی * * سر دین را برید بی دینی *
*مرقد او بکر بلا آمد * * هر دو عالم بر او فدا آمد *

تاریخ وفات و ولادت امام زین العابدین بن امام حسین
* رضی الله تعالی عنهما *

* آن امام زمانه زین عباد * * مثل او باد و زمانه نزاد *
*زبدهٔ خاندان مصطفوی * * قدوهٔ دودمان مرتضوی *
* شهسوار ممالک عرفان * * مرشد و هادی امام زمان *
*بیگمان زین عابدین است او * * رونق شرع و زیب دین است او *
*آنکه او را ست رتبهٔ اعلی * * شده سال ولادتش والا * ۳۸
*شب شنبه امام نقل نمود * *هژدهم از مه محرم بود *
*سال ترحیل آن شه بی عیب * *زیب دین بود گفت هاتف غیب* ۹۵
*سال نقلش خز بماتم و غم * * زد رقم آه رفت از عالم *

*سال نقلش بسینه ها بربست * *گفت هاتف ولی زعالم رفت *
* در بقیعه مزار آن شاه است * * رحمت حق نثار آن شاه است *

* تاریخ وفات وولادت حضرت امام محمد باقر بن امام *
* زین العابدین رضی الله عنهما *

*آن امامیکه باقرش نام است * * هادی خاص ومرشد عام است *
*ذات او جامع الفضائل بود * * بجهان احسن الشمائل بود *
*عمدهٔ خاندان سادات است * *صاحب خارق وکرامات است *
*آن امام همام اهل جهان * * انتظام ونظام اهل زمان *
* وارث علم مصطفی بوده * * صاحب فضل مرتضی بوده *
* سال مولود آن سعید ورشید * * عقل با صد نشاط گفت مجید * ۵۷
* هفت ذی حجه ودوشنبه بود * * که سوئی عدن شاه عزم نمود *
* سال شنقار آن شه دوران * * هاتف غیب گفت باز جنان * ۱۱۴
* در بقیعه مزار اوزقضاست * * برمزارش همیشه فیض خداست *

* تاریخ وفات وولادت حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه *

*آنکه ابو جعفر صادق * * لقب اوست ثابت وواثق *
*فاضل وافضل زمان بوده * * کامل واکمل جهان بوده *
*عالم علم باطن وظاهر * * برسر دشمنان دین قاهر *

* علم دنیا و دین که او را بود * هم ز آبای خویش کسب نمود *
* بود از جان مرید والد خویش * کاندرین نیست نکته کم و بیش *
* باز او ورثه ذکر بمزید * از سوی جد مادر خود دید *
٨٠ * سال مولود آن شریف و نجیب * هاتف از اوج عرش گفت حبیب *
* روز آدینه یا دوشنبه بود * که ز دنیا امام نقل نمود *
* از رجب ماه بود پانزدهم * یا ز شوال ماه شانزدهم *
١٢٦ ١٥٠ * آنکه او بود خسرو دوران * سال نقلش مه جنان بر خوان *
* در بقیع است مرقد آن شاه * رحمت حق براوست شام و پگاه *
١٢٨-١٨٣-٢٠٠-١٢٣ * تاریخ وفات و ولادت حضرت امام موسی کاظم *
* رضی الله تعالی عنه *
* آنکه موسی کاظمش نام است * قدوه روزگار ایام است *
* صالح و کاظم و حسن بوده * بیکمان خسرو زمن بوده *
* ذات او را کلیم ثانی دان * در شرف به ز عقل اول خوان *
* صاحب فیض بود در آفاق * چون نبی و علی بخوبی طاق *
١٢٨ * خلق را هادی خفی و جلی ست * سال مولود او امام ولی ست *
* روز جمعه امام نقل نمود * از رجب ماه بیست و پنجم بود *
١٨٣ * مالک العرش و حور خلد برین * سال نقلش بگفت قدوه دین *

* خاتم نسل مصطفی بوجود * ذات او هست ظله ممدود *
* این همه اختلاف بگذارم * از تعصب سخن نگهدارم *
* من ندانم کزین کدام نکوست * تا بدانم که حق بجانب اوست *
* تا قیامت بدان بصدق ویقین * زنده اند این همه ایمهٔ دین *
* هر یکی زین دو آزده اختر * بدو شش برج داده رونق و فر *
* هرکه ز اصلاب طاهرین باشد * منکرش مدبر از لعین باشد *
* مظهر الحق ز نسل ایشان است * فرع ایشان ز اصل ایشان است *
* او بجان خاکپای درویشان * میفرستد سلام بر ایشان *
* حق تعالی همیشه یارش باد * در دو آفاق غمگسارش باد *
* دین و دنیا بنام او بادا * هر دو عالم بکام او بادا *
* شادمش مهر و ماه گردون باد * سر خصمش همیشه در خون باد *
* بشنو ای دوست اختلاف علوم * بیشتر هست در رسد مرقوم *
* در سنه رحلت وولادت شان * اختلاف است از روات زمان *
* اختلافی که بیشتر بوده * آن گرفتم که معتبر بوده *
* بر من از روی جهل طعنه مزن * مختصر کردم این سخن بسخن *

* تاریخ شهادت حضرت امیر حمزه رضی الله عنه *

* آنکه او تا بحشر مقبول است * رمح مصقول وسیف مسلول است *

* کنیت او بو لعلی بوده * چون مه و مهر منجلی بوده *
* بیگمان حمزه سید الشهداست * که خدا و رسول هردو گواست *
* برره شرع مصطفی بوده * عم پیغمبر خدا بوده *
* روز جنگ احد شهید شده * پیشوای همه سعید شده *
* سلخ ذی قعده دوشنبه بود * که شهادت بیافت آن مشهود *
* عمر او بود پنجه و نه سال * کاندر آن رفت زین جهان مآل *
* سال نقلش نه کم نه افزون شد * اهل دین از زمانه بیرون شد * ۳ ۴

* تاریخ رحلت و عمر حضرت عباس رضی الله تعالی عنه *

* در جهان بود آنکه خیر الناس * نام نامی او بگو عباس *
* آن فروغ چراغ مطلبی * عم و یار محمد عربی *
* روز آدینه نقل فرموده * هفدهم از مه رجب بوده *
* سال عمر شریف آن مسعود * ابن جوزی دو کم نود فرمود *
* سال نقلش بدر دو غم برخوان * ماند آفاق خالی از سلطان * ۳۲

* تاریخ رحلت حضرت اویس قرنی رضی الله تعالی عنه *

* عمدهٔ اولیا اویس قرن * قدوهٔ دهر مقتدای زمن *
* پیشوای سالک تجرید * مقتدای ممالک تفرید *
* ذات عالی صفات آن مسعود * از همه اولیا سرآمد بود *

* زاهد و متقی و صابر بود * مقتدای همه اکابر بود *

* از همه تابعین مقدم اوست * وز همه عارفین معظم اوست *

* او بسوی علی مدد فرمود * در قتالیکه با معاویه بود *

* نقل کرد از جهان حزن و ملال * شب جمعه هفتم شوال *

* فرقهٔ منکر از شهادت اوست * متفق بر وفات و رحلت اوست *

* در سنه سی و هفت و یا سی دو * ناصری گفت سال رحلت او *

* سال نقلش باتفاق بخوان * حیف هادی ۲۰ برون شده ز جهان ۵۹ *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت خواجه حسن بصری *

۱۰ * رضی الله عنه *

* حسن بصری آن خدا آگاه * مقتدای همه ولی الله *

* ذات او قبلهٔ صغیر و کبیر * در او کعبهٔ وزیر و امیر *

* صاحب علم و معرفت بوده * مظهر فیض و مکرمت بوده *

* در سنه بیست و یک ولادت اوست * در صد و ده وفات و رحلت اوست

* عمر آن شهسوار عرصهٔ دین * هم ثمانین نوشته هم تسعین *

* لیک از اختلاف اهل سیر * سال نقلش بدین وتیره شمر *

* جمعه و پنجم رجب بوده * که ز دنیاش نقل فرموده *

* سال نقلش بدرد و حسرت خوان * قدوهٔ دین شده ز بصره نهان *

*باز تاریخ نقل اوست ببین * *بصره مانده بغیر عمدهٔ دین *

*حسن بصری است با حق دوست * *اهل دین بود سال رحلت اوست * ۱۱۴

* تاریخ رحلت حضرت خواجه حبیب عجمی رضی الله عنه *

*مقتدائی زمانه شیخ حبیب * *عجمی بود آن عزیز نجیب *

*قدوهٔ اولیای عالم بود * *اورع وافضل و اکرم بود *

*آسمان است حلقهٔ در او * *عرشیان مادح و ثناگر او *

*نهم ماه صوم و شنبه بود * *که زدنیا حبیب نقل نمود *

* سال نقلش باتفاق سند * *هادی اهل دین بگفت خرد * ۱۲۰

* سال نقلش سروش ربانی * *گفت بوده حبیب یزدانی *

* بازسال وصال آن مسعود * *ها تفم زبدهٔ جنان فرمود *

* تاریخ ولادت ووفات حضرت امام اعظم ابوحنیفه *

*کوفی بن نعمان رضی الله عنهما *

*آنکه او بود مجتهد بزمان * *نام او بوحنیفهٔ نعمان *

*شرع را در جهان اساس ازوست * *اهل عالم خداشناس ازوست *

*مرفقهای دین و اسلام است * *قبلهٔ خاص و کعبهٔ عام است *

*تابع مذهبش امیر و فقیر * *خادم شرع شرعش صغیر و کبیر *

*بعد او هرکه عالم است وولی * *تابع او ست در خفی و جلی *

* حق و باطل جدا نمودهٔ اوست * سرمهٔ چشم خلق سودهٔ اوست *
* این فقیهان عیال او هستند * تابع قیل و قال او هستند *
* ذات او رهنمای عالم بود * از همه اعظم و معظم بود *
* رتبه اش بسکه در فزودن بوده * از گروه مفردون بوده *
* ذات او بود قطب مجتهدین * از کمالات معنوی بیقین *
* از وجودش که بود فیض رسان * فخر زود اشتند مجتهدان *
* پدرش بود ثابت و زاهد * بره شرع مصطفی جاهد *
* سال مولود آن شه والا * سر علما امت و یا سر فقها * ۸۰ / ۷۰
* گر ازین هم ترا نشان نشود * سال مولود او عیان نشود *
* پس بیا [illegible] دش خوان * یا نگر طیب جهانش دان *
* روز شنبه [illegible] اوسه شنبه دان * بود تاریخ چارم شعبان *
* لیک از روی اختلاف امم * از رجب ماه بود چاردهم *
* عقل تاریخ او چو گوهر سفت * سال ترحیل او معلی گفت * ۱۵۰
* مرقدش دان بخطهٔ بغداد * تن و جانش برحمت حق شاد *

* تاریخ رحلت حضرت امام ابویوسف رحمه الله تعالی علیه *

* پیشوای زمانه یوسف بود * نقل او موجب تاسف بود *
* قاضی شرع و مفتی اسلام * ذات او بود در خواص و عوام *

* از رجب ماه بیست و هشتم بود * که بفردوس رحلتش فرمود *
* شب آدینه بود کان والا * رفت زین تیره خاکدان بالا *
* سال ترحیل او بلا اشتباه * گفت هاتف امام دین اله *
سال نقلش ز هفت بام فلک * گفت محبوب عدن حور و ملک *

۱۸۲۰

* تاریخ رحلت حضرت امام محمد رحمة الله علیه *

* مفتی شرع و دین محمد بود * تابع ذات پاک احمد بود *
* بره شرع استقامت داشت * پای بر فرق جاه و دولت داشت *
* نقل روز دوشنبهش فرمود * از صفر ماه بیست و دوم بود *
* لیک از روی اختلاف بدان * نقل او شد بغرهٔ رمضان *
* سال نقلش که به زکوهر سفت * ماه اوج فلک [illegible] گفت *

۱۸۶

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام شافعی رحمة الله علیه *

* بهمه علم و فضل و صدق و یقین * شافعی بود فخر مجتهدین *
* رتبه اش را ببین که حق داد است * مقتدای گروه اوتاد است *
* نسب مادرش رسد بحسن * ذات او زین سبب بود احسن *
* پدرش هاشمی و مطلبی است * هم قریشی و مکی و عربی است *
* اعلم و افقه جهانش بود * پیشوای جهانیانش بود *
* روز آدینه بود سلخ رجب * که شده شافعی بحضرت رب *

۲۰۴ ۱۵۰ ۱
* سال مولود او معانی دان * * سال ترحیل او مقدس خوان *
* مرقد او بمصر فیض رسان * * بزمین و زمان و کون و مکان *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام مالک رحمة الله علیه *

* مجتهد در زمانه مالک بود * * عارف و سالک مسالک بود *
* اجتهادش همه بصدق و یقین * * اعتقادش همه بملت و دین *
* قیل و قالش همه بفقه و حدیث * * کی ازین نکته واقف است خبیث *
* ذات پاکش ز فوق فوقه باست * * حافظ و ناصر کرده رضاست *
* ذات او مظهر کمال بدان * * مالک ملک علم کون و مکان *
۹۵ * سال مولود مالک دوران * * گفت هاتف زهی جواد جهان *
* بود یکتا [illegible] وم * * شده تاریخ نقل او هفتم *
۱۷۹ * بود چون رهنمای دین متین * * سال ترحیل اوست قدوهٔ دین *
* در مدینه مزار او آمد * * فیض ایزد نثار او آمد *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام احمد حنبل *
* رحمة الله علیه *

* آنکه او بود احمد حنبل * * شده از فخر علم و زیب عمل *
* مذهب او مثابه جان است * * زندگی بخش جسم و ایمان است *
* ذاتش از بسکه صاحب حال است * پیشوای گروه ابدال است *

*بود ز مذهبش بصدق و یقین * * قطب کونین شاه محی الدین *

*ذات او عمدهٔ زمان و زمین * *سال مولود اوست صاحب دین *

۱۶۵

* سال ترحیل آن خدا آگاه * * شد رقم صاحب جنان اله *

۲۴۱

*جسم پر نور اوست در بغداد * * روح پر فیض او بجنت شاد *

* تاریخ رحلت حضرت سفیان ثوری قدس سره *

*آنکه سفیان ثوریش نام است * *مرشد خاص و رهبر عام است *

* ذات او بحر عالم ملکوت * *کان ناسوت و مخزن جبروت *

۱۱۵

* مرقد عالیش به بصره بدان * * سال ترحیل [illegible] همای جهان *

* تاریخ وفات حضرت داؤد طائی قدس سره *

*آنکه داؤد طائیش نام ست * *قدوهٔ [illegible] عالم است *

* شاهباز رواق خلد برین * *بجز او کیست در زمان و زمین *

* بود بی شبه عارف کامل * * حنفی مذهب ست آن عامل *

*سال نقلش خرد بحکم سند * * گفت داؤد واصل ایزد *

۱۶۹

*تاریخ وفات حضرت شقیق بلخی قدس سره العزیز *

*آنکه نامش شقیق بلخی بود * * نهم ماه سوم نقل نمود *

*هر که آمد بدرگهش به نیاز * * شد در آفاق نامی و ممتاز *

*حنفی مذهب است آن فیاض * * تابع زفر بود آن مرتاض *

*گشته مدفون در ولایت ختلان * کل عدن آمده سال رحلت آن * ۱۷۴

تاریخ رحلت حضرت فضیل عیاض قدس سره

*آنکه نامش بود فضیل عیاض * نشنیدم کسی چو او مرتاض *
* جمعه و هفتم محرم بود * که ز دنیا فضیل نقل نمود *
*سال تاریخ نقلش از دل وجان * خردم زد رقم امام جنان * ۱۸۶
*یک دو قطعه سال رحلت او * گفته ام بشنو از من ای خوشخو *
*چون فضیل عیاض واصل حق * بخرامید سوی باغ بهشت *
*ماهم غیب سال رحلت او * بوده او واصل اله نوشت *

* تاریخ وفات حضرت معروف کرخی رحمة الله علیه *

*آنکه معروف کرخیش نام است * رازدان علیم وعلام است *
*عالم علم دین و دنیا بود * عارف ذات حق تعالی بود *
* او ز دنیا بجمعه نقل نمود * بیستم از مه محرم بود *
*سال نقلش بگو به پیر و جوان * که خرد زد رقم عزیز جهان *
*آنکه معروف کرخی است بگو * دل کرخ است سال رحلت او * ۲۰۰
*بیشک وریب ای ستوده خصال * دل معروف گشت سال وصال *
*سال نقلش ملک عیان و نهفت * هادی اهل عدن زیبا گفت *
*قبر پر فیض او ببغداد است * بیشک وریب جای ارشاد است *

* تاریخ وفات حضرت بشر حافی رحمة الله علیه *

* بشر حافی که قدوهٔ بشر است * بجد اراه دان [illegible] است *
* روز عاشورا چارشنبه بود * که ز آفاق بشر نقال نمود *
* سال تاریخ نقل او بشک * صاحب عدن گفت حور و ملک * ۲۲۵
* مرقد عالیش ببغداد است * جسم روحش لفیض حق شاد است *

* تاریخ رحلت حضرت حاتم اصم رحمة الله تعالی علیه *

* آنکه او بود عارف یزدان * نام او حاتم اصم بدان *
* سال تاریخ نقل آن مسعود * قبلهٔ اهل دین خرد فرمود * ۲۳۷
* در نواحی بلخ مرقد اوست * بر سریر بهشت مسند اوست *

* تاریخ رحلت حضرت احمد خضرویه قدس سره *

* آنکه چون خضر بود یکرویه * نام او احمد ابن خضرویه *
* قدوهٔ دین و عمدهٔ زیباست * اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست *
* عقل تاریخ آن ولی احد * گفت جاوید محرم حق احمد *
* مرقد او ببلخ مشهور است * تا قیامت به فیض معمور است * ۲۴۰

* تاریخ وفات حضرت ذوالنون مصری قدس سره *

* آنکه ذوالنون مصریش نام است * قدوهٔ اولیای ایام است *
* زبدهٔ اتقیای کون و مکان * عمدهٔ اصفیای هر دو جهان *

۲۴۴ * سال تاریخ آن ولی زمان * خرد م گفت بازعدن و جنان *

* تاریخ وفات و ولادت محمد بن اسماعیل صاحب *
* صحیح بخاری رحمته الله علیه *

* آن محمد که ابن اسماعیل * بود بیشک خلیل زب جلیل *
* مقتدای محدثان بوده * به بخارا ازو شرفت بوده *
* چون صحیح بخاری است ازو * زان بخاراست معتبر همه زو
* در احادیث پیشوای همه * بر ره شرع مقتدای همه *
۱۵۴ * ماه شوال بود تا بزدهم * که طلوعش نمود چون انجم *
* سال مولود آن خدا آگاه * گفت هاتف عزیز دین اله *
* صبح آدینه و غره رجب * بود کان قطب شد زدار تعب *
۲۵۰ * سال نقلش زاوج هفت طبق * هاتف غیب گفت قطب الحق *

* تاریخ رحلت حضرت سری سقطی قدس الله سره *

* عمدهٔ اولیا سری سقطی * قدوهٔ اصفیا سری سقطی *
* روز آدینه بود سلخ رجب * که گذشت از جهان بعیش وطرب *
* باز تاریخ سیوم از رمضان * روز ترحیل او سه شنبه دان *
۲۵۲ * لیک بی شبه سال رحلت آن * شده مرقوم زیب عدن و جنان *
* مرقد او بخطهٔ بغداد * هست بی شبه موقع ارشاد *

* بود ز مذهبش بصدق و یقین * قطب کونین شاه محی الدین *
* ذات او عمدهٔ زمان و زمین * سال مولود او نسب صاحب دین * ۱۶۵
* سال ترحیل آن خدا آگاه * شد رقم صاحب جنان ا لہٰ * ۲۴۱
* جسم پر نور اوست در بغداد * روح پر فیض او بجنت شاد *

* تاریخ رحلت حضرت سفیان ثوری قدس سرہ *

* آنکه سفیان ثوریش نام است * مرشد خاص و رہبر عام است *
* ذات او بحر عالم ملکوت * کان ناسوت و مخزن جبروت *
* مرقد عالیش به بصره بدان * سال ترحیل [illegible] همای جهان * ۱۱۵

* تاریخ وفات حضرت داؤد طائی قدس سرہ *

* آنکه داؤد طائیش نام ست * قدوهٔ [illegible] عالم است *
* شاهباز رواق خلد برین * بحر او کیست در زمان و زمین *
* بود بی شبه عارف کامل * حنفی مذهب ست آن عامل *
* سال نقلش خرد بحکم سند * گفت داؤد واصل ایزد * ۱۶۹

* تاریخ وفات حضرت شقیق بلخی قدس سره العزیز *

* آنکه نامش شقیق بلخی بود * نهم ماه سوم نقل نمود *
* هرکه آمد بدرگهش به نیاز * شد در آفاق نامی و ممتاز *
* حنفی مذهب است آن فیاض * تابع زفر بود آن مرتاض *

۱۷۴ *گفت بر او در ولایت ختلان* *کل عدن است سال رحلت آن*

تاریخ رحلت حضرت فضیل عیاض قدس سره

آنکه نامش بود فضیل عیاض *نشنیدم کسی چو او مرتاض*
جمعه و هفتم محرم بود *که ز دنیا فضیل نقل نمود*
۱۸۶ *سال تاریخ نقلش از دل وجان* *خردم زد رقم امام جنان*
یک دو قطعه سال رحلت او *گفته ام بشنو از من ای خوشخو*
چون فضیل عیاض واصل حق *بخرامید سوی باغ بهشت*
ملهم غیب سال رحلت او *بوده او واصل اله نوشت*

تاریخ وفات حضرت معروف کرخی رحمة الله علیه

آنکه معروف کرخیش نام است *راز دان علیم وعلام است*
عالم علم دین ز دنیا بود *عارف ذات حق تعالی بود*
او ز دنیا بجمعه نقل نمود *بیستم از مه محرم بود*
سال نقلش بگو به پیر و جوان *که خرد زد رقم عزیز جهان*
۲۰۰ *آنکه معروف کرخی است بگو* *دل کرخ است سال رحلت او*
۲۰۰ *بیشک وریب ای ستوده خصال* *دل معروف گشت سال وصال*
سال نقلش ملک عیان و نهفت *هادی اهل عدن زیبا گفت*
قبر پر فیض او ببغداد است *بیشک وریب جای ارشاد است*

* تاریخ وفات حضرت بشر حافی رحمة الله علیه *

* بشر حافی که قدوهٔ بشر است * * بجد اراه دان [illegible] جبر است *
* روز عاشور را چار شنبه بود * * که ز آفاق بشر نقل نمود *
* سال تاریخ نقل او بیشک * * صاحب عدن گفت حور و ملک * ۲۲۵
* مرقد عالیش بابغد اد است * * جسم و روحش لفیض حق شاد است *

* تاریخ رحلت حضرت حاتم اصم رحمة الله تعالی علیه *

* آنکه او بود عارف یزدان * * نام او حاتم اصم بدان *
* سال تاریخ نقل آن مسعود * * قبلهٔ اهل دین خرد فرمود * ۲۲۷
* در نواحی بلخ مرقد اوست * * بر سریر بهشت مسند اوست *

* تاریخ رحلت حضرت احمد خضر[illegible] قدس سره *

* آنکه چون خضر بود یکرو یه * * نام او احمد ابن خضرویه *
* قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست * * اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست *
* عقل تاریخ آن ولی احد * * گفت جاوید محرم حق احمد *
* مرقد او ببلخ مشهور است * * تا قیامت به فیض معمور است * ۲۴۰

* تاریخ وفات حضرت ذو النون مصری قدس سره *

* آنکه ذوالنون مصریش نام است * * قدوهٔ اولیای ایام است *
* زبدهٔ اتقیای کون و مکان * * عمدهٔ اصفیای هر دو جهان *

* سال [illegible] ولی زمان * خردم گفت بازعدن و جنان * ۲۴۴

* تاریخ ولادت محمد بن اسماعیل صاحب

* صحیح بخاری رحمته الله علیه *

* آن محمد که ابن اسماعیل * بود بی‌شک خلیل زب جلیل *
* مقتدای محدثان بوده * به بخارا ازو شرف بوده *
* چون صحیح بخاری است ازو * زان بخاراست معتبر همه زو
* در احادیث پیشوای همه * بر ره شرع مقتدای همه *
* ماه شوال [illegible] و دهر * که طلوعش نمود چون انجم * ۱۵۴
* بسال مولود آن خدا آگاه * گفت ہاتف عزیز دین اکمه *
* صبح آدینه در [illegible] حب * بود کان قطب شد زدار تعب *
* سال نقاش زاوج ہفت طبق * ہاتف غیب گفت قطب الحق * ۲۵۰

* تاریخ رحلت حضرت سری سقطی قدس الله سره *

* عمدهٔ اولیا سری سقطی * قدوهٔ اصفیا سری سقطی *
* روز آدینه بود سلخ رجب * کرگذشت از جهان بعیش و طرب *
* باز تاریخ سیوم از رمضان * روز ترحیل او سه شنبه دان *
* لیک بی شبه سال رحلت آن * شده مرقوم زیب عدن و جنان * ۲۵۲
* مرقد او بخطهٔ بغداد * ہست بی شبه موقع ارشاد *

* تاریخ رحلت حضرت یحیی بن معاذ قدس سره *

* آنکه یحیی بن معاذ است او * اهل آفاق را ملاذ است او *
* روز شنبه که کرد عزم جنان * بود هم بود از مه رمضان *
* سال نقلش ز راه رفعت فلک * گفت ساکن بعدن نور و ملک * ۲۵۷
* عقل تاریخ آن نکو فرجام * گفت یحیی با دج عدن مدام *
* مرقد پاک او به نیشاپور * زائرش جن وانس وحش وطیور *

* تاریخ ولادت و وفات عبدالله ابو مسلم صاحب *
* صحیح مسلم رضی الله عنه *

* پیشوای زمانه مسلم بود * بکمالات دین مسلم بود *
* در احادیث مثل او دیگر * نشد اندر جهان بفضل و هنر *
* سال مولود آن یگانه وطاق * خرم گفته هادی آفاق * ۲۰۲
* سال تاریخ نقل او بیشک * صاحب امال علی گفت ملک * ۲۶۱

* تاریخ رحلت حضرت سلطان ابراهیم *
* ادهم قدس سره *

* پور ادهم که بود ابراهیم * صاحب معرفت بقلب سلیم *
* بر سر تخت فقر سلطان بود * بسرش تاج نور عرفان بود *
* صاحب ذوق بود آن سلطان * تارک سلطنت شد از دل و جان *

* اختیار طریق شاه کرفت * قوت خود را بفقر و فاقه کرفت *
* عمدهٔ اولیا شد آن سلطان * قدوهٔ اصفیا شد آن سلطان *
* بجز از عبادت ایزد متعال * عمر آن شاه یکصد و ده سال *
* از شماری نخست بیست و ششم * بود کان شاه شد بچرخ نهم *
* بشب جمعه سال رحلت آن * عقل مصباح عدن کفت بخوان *
* شماری نخست ماه رجب * در صباح ظلم بلا شک و ریب *
٧٢٦ * سال نقش که دلنشین بوده * کفت سلطان اهل دین بوده *
* قبر او [illegible] بسطام است * نور بر وی ز صبح تا شام است *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت بایزید بسطامی *
* رحمه الله تعالی *

* محقق بایزید بسطامی * روح الله روحه السامی *
* آنکه سلطان عارفین است او * بیگمان مقتدای دین است او *
* صاحب کشف و کرامات او بوده * ساقی جام در اذواق او بوده *
٩٠ * سال مولود آن شهنشه دین * سر صوفی بدان بصدق و یقین *
* بود عمرش صد و سی و سه سال * کان زمان شد ز دار حزن و ملال *
* لیک بی اختلاف کفت و شنود * نود و پنج سال عمرش بود *
* با امام زمان که جعفر بود * او ملاقات ظاهری ننمود *

* بالیقت بی شبهٔ خواص و عوام * یافت آنو معرفت ز روح امام *
* گرچه بعضی نوشته اند چنان * کو ملاقی شد از امام زمان *
* این سخن لیک معتبر بود * متفق باد گر سیه نبود *
* روز جمعه که کرد عزم جنان * هفدهم بود از مه شعبان *
* سال ترحیل آن مکان حق * شد رقم بایزید و اصل حق * ۲۶۱
* سال نقلش ز لطف واهب عدن * گفته ام بایزید صاحب عدن *

* تاریخ وفات حضرت حسین بن منصور حلاج قدس سره *

* شاهباز هوای عالم نور * هست بیشک حسین بن منصور *
* جست زین دامگاه بی تمکین * کرد پرواز سوی خلد برین *
* سلخ عاشورا و سه شنبه بدان * روز قتلش باتفاق جهان *
* بیست و چارم ز ماه ذی قعده * بود کان مه ببهرج عدن شده *
* نود و هفت سال عمرش بود * کان زمان زین حضیض شد بصعود *
* سال تاریخ قتل آن مغفور * گفت مقبول حق ملائک وحور * ۳۸۶
* سال تاریخ قتل او بیشک * قبلهٔ اهل عدن گفت ملک *
* گفت تاریخ نقل او فاضل * بود حلاج محو حق کامل *

* تاریخ وفات حضرت شیخ جنید بغدادی *
* رحمة الله تعالی علیه *

* مقدس علم و قائم عرفان * * سید الطایفه جنید است آن *
* شرف از ذات او ببغداد است * دل و جانش بطاعت حق شاد است *
* شافعی مذهب است آن عارف * بشنو از من اگر نه واقف *
* اورع و افقه زمان بوده * اعلم و افضل جهان بوده *
* روز جمعه و شنبه رجب بوده * که بفردوس نقل فرموده *
* سال ترحیل او ز هفت طبق * گفت هاتف جنید واصل حق * ۳۰۲

* قبر عالی او ببغداد است * موقع فیض و جای ارشاد است *

* تاریخ وفات حضرت شیخ شبلی رحمة الله تعالی علیه *

* شیخ شبلی که بحر عرفان بود * روز نقلش بعید قربان بود *
* ذات او بود صاحب ارشاد * شد رقم سال عمر او هشتاد *
* مالکی مذهب است آن مقبول * بیشک و ریب از فروع و وصول *
* سال ترحیل آن سلالهٔ دین * بجنان آبروی داد ببین * ۳۴۲
* اسم شبلی شمار کن بیقین * هست تاریخ آن سلالهٔ دین *

* تاریخ رحلت صاحب صحاح اللغات ابو نصر *
* اسماعیل بن حماد الجوهری رحمة الله تعالی *

* آنکه ذاتش بصد صفات آمد * جوهری کاشف اللغات آمد *
* بود در علم از کمال قیاس * جوهری جوهر لغات شناس *

۲۹۳ * سال ترحیلش از روی حساب * * مظهر رحمة العلی دریاب *

* سال ترحیل آن وحید زمان * * رحمة الحق رقم زده رضوان *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره *

* قطب حق بوسعید بوالخیر است * * رهنمای یگانه کاخیر است *

* وصف او از رقم فزون آمد * * از قوای قلم برون آمد *

* شد ز دنیا بسوی اوج جنان * * بشب جمعه چارم شعبان *

۴۰۷ * ذات او گلشنای فردوس است * * سال نقاش‌های فردوس است *

* تاریخ رحلت سلطان محمود غزنوی *

* آنکه محمود غزنوی بوده * * واقف سر معنوی بوده *

* عادل و عارف خدا بوده * * تابع شرع مصطفی بوده *

* بزمانش زمانه رونق داشت * * اهل آفاق تخم عشرت داشت *

* ملک از عدل او گلستان شد * * سبز و خرم ریاض دوران شد *

* مثل او هیچ پادشاه نبود * * بزمانش فغان و آه نبود *

۴۲۰ * سال شنقار آن خدیو زمان * * هاتفم گفت شاه باز جنان *

* تاریخ رحلت حضرت ابوالحسن خرقانی قدس سره *

* بو الحسن آنکه بود خرقانی * * نشنیدم مثال او ثانی *

* تربیت یافت آن نکو فرجام * * بی شک از روح صاحب بسطام *

* روز عاشورا روز شنبه بود * که از آفاق رحلتش فرمود *

* شیخ تاریخ صاحب خرقان * بوالحسن زیب جامع عدن و جنان * ۴۱۸

* تاریخ ولادت و رحلت حکیم ابوعلی سینا *

* آن حکیمی که بوعلی سیناست * در همه علم واقف و بیناست *

* مثال او کس نبود در دوران شد * ماهر ریاضی و ماهر الهی دان *

* بابن بقا نون او شفای دل است * باشارات رهنمای دل است *

* ذات والاش حجة الحق بود * کز زمان آمد از عدم بوجود *

* سال مولود حجة الحق بینا * گفت قابل ابوعلی سینا * ۳۷۳

* سال رحلتش خرد عیان و نهفت * رحمة الواحد العزیز بگفت * ۴۲۸

* تاریخ ولادت و رحلت میر مرتضی السید علم الهدی *

* رحمة الله تعالی علیه *

* آنکه او میر مرتضی بوده * لقبش علم الهدی بوده *

* قرة العین مصطفی و علی است * عالم و فاضل و زکی و ولی است *

* سال مولود مرتضی برخوان * گفت میرزمانه اهل جهان * ۳۵۵

* لیلة الجمعه بود و سلخ صفر * که گذشت از جهان بفضل و هنر *

* سال ترحیل مرتضی بیشک * قطب عدن النعیم گفت ملک *

* سال ترحیل نقل آن خوش رو * آب فردوس داد سید گو * ۴۳۶

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت عبدالله [illegible]

* انصاری [illegible] *

* آنکه او بود قدوهٔ انصار [illegible] *

* شیخ الاسلام اولیای جهان * قدوهٔ [illegible] زمین و زمان *

* نام آن عارف خدا آگاه * خواجهٔ فیض بخش عبدالله *

* بود تاریخ دوم شعبان * شد بآدینه چون مه تابان *

* سال مولود و سال رحلت او * جان انصار و اهل جنت گو * ۳۹۶ ۴۸۹

* باز تاریخ نقل آن مغفور * جمعه و هفتم ز به مذکور *

* سال نقلش باختلاف عبار * هاتفم گفت زیب جنت دار *

* در هرا تست مرقد والاش * ابداً فیض ایزدی بالاش *

* تاریخ رحلت حضرت امام محمد غزالی قدس سره *

* آن محمد امام غزالی * صاحب کشف در تبهٔ عالی *

* ذات او بود حجة الاسلام * بیشک و زیب در خواص و عوام *

* گرچه او بود شافعی مذهب * لیک میداشت وحدت مشرب *

* از ره صدق اجتهادش کرد * دل عالم بعلم شادش کرد *

* در جهان صاحب حقایق بود * کاشف نکته دقایق بود *

* تازی و فارسی ست تصنیفش * بیشمار آمده است تالیفش *

* [illegible] جهان [illegible] رفت آن قدوه زمان و زمین *

* سال شنتار [illegible] ن بگو * ۵۰۵

* سال [illegible] بادشه ملک جنان *

* تاریخ [illegible] امام احمد غزالی قدس سره *

* احمد آنکس که [illegible] بود و عالم بدرجهٔ عالی ست *

* در جهان بود عارف حق بین * بکمالات علم و صدق و یقین *

* سال ترحیلش از زبان خرد * شد رقم آب جنت از احمد * ۵۱۷

* تاریخ رحلت حضرت حکیم سنائی مولف *

* حدیقة الحقایق قدس سره *

* آن حکیم زمان سنائی بود * عالم از وی بروشنائی بود *

* قدوهٔ اولیای حق بوده * زبدهٔ اصفیای حق بوده *

* در جهان بود افصح الشعراء * در زمان بود احسن الفصحاء *

* از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوهٔ دقیقه بدان *

* سال نقلش برتبه و مکنت * گفت هاتف زهی گل جنت * ۵۲۵

* عقل [illegible] وگفتا * طوطی اوج جنت والا *

* [illegible] حضرت مودود چشتی قدس سره *

* آنکه مودود چشتیش نام است * [illegible] چار باغ اسلام احمد *
* عمدهٔ خاندان چشت آمد * [illegible] جانب بهشت آمد *
سال تاریخ نقل آن مسعود * [illegible] نجات [illegible] * ۵۲۷

* تاریخ رحلت حضرت جار الله زمخشری صاحب تفسیر کشاف *

* آنکه او بود صاحب کشاف * دشمن از کینه و کدورت صاف *
* نام نامی اوست جار الله * جعل الله فی الجنان مثواه *
* عالم و راز دان حق بوده * کاشف سر نه طبق بوده *
* اوست بی شبه صاحب کشاف * اندرین حرف نیست لاف و گزاف *
* نظر ما ست بر خدا بینی * نه چو جهال در سخن چینی *
سال نقاش ملک بهفت ورق * زد رقم رحمة العالی الحق * ۵۳۸

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ احمد *
* جام زنده فیل قدس سره *

* قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام * قطب کونین شیخ احمد جام *
* ذات او با کمال خلق موصوف * همچو خورشید آسمان معروف *
* مدح او از سخن برون باشد * هرچه گویند زان فزون باشد *
* شده سال تولدش بجهان * احمد جام رهنمای ازل * ۴۴۱
* سال ترحیل آن همیان و نهفت * عقل والی اهلی جنت گفت * ۵۳۶

* بازشان وصلش آن خوشنمو * ... *
* تاریخ رحلت ... *
* آنکه ... ادانه دان *
* وصف او را شمار نتوان کرد * بلکه یک از هزار نتوان کرد *
* ... * بادشاه جهان قدس بخوان * ۵۳۶

* تاریخ ولادت ورحلت حضرت قطب الاقطاب غوث الثقلین *
* شیخ الجن والانس سید محی الدین شاه عبدالقادر *
* جیلانی الحنبلی رضی الله عنه *

* آنکه بیشک قطب ربانی بود * بیگمان محبوب سبحانی بود *
* شاه شاهان شیخ عبدالقادر است * دلنشین و دلربا و دلبر است *
* سید عالی نسب درّ اولیاست * نور چشم مصطفی و مرتضی است *
* سال مولودش زاد حکبریا * گفت ہاتف زیب تاج اولیا * ۴۷۱
* سال مولودش که بس رنگین تر است * شد رقم محبوب عبدالقادر است * ۴۷۰
* عقل سال نقل آن عالی شیم * صاحب فردوس اعلی زد رقم * ۵۶۲

* فی صفته وشانه *

* آ... حق است * بهر آفاق رحمت حق است *
* قطب ... غوث جیلانی * لیس فی الدهر مثله ثانی *

* او ... رکاب آمد * قدرش ... آفتاب آمد *
* لقب او بدان ... * قطب کونین شاه ... الدین *
* ... او ... جودش روان * ... جامه در ... جودش دان *
* دستگیر جهان و اهل جهان * ... زمان و ... زمان *
* نشود ... با و ... * ... شود ... مسیحا ... *
* ماه نخشب نه ماه تابان است * ماه تابان نه مهر رخشان است *
* رافضی را از و گریز بود * خارجی را از و ستیز بود *
* ذات او صاحب کراماتست * بیگمان آبر ولی ساداتست *
* ... قطب دولی و سلطان است * بره حق دلیل و برهان است *
* جیلی و حنبلی و بغدادی * بیشک و شبهه مهدی و هادی *
* حسنی و حسینی ست و شریف * احسن و محسن و لطیف و نظیف *
* دری و ثاقب و فرید و وحید * عالی و والی و حمید و رشید *
* اعلم و افقه و بلیغ و فصیح * در همه اولیا ملیح و صبیح *
* پدرش راست نسبت احسن * بیشک و ریب با امام حسن *
* مادرش را بجعفر صادق * نسب را ... *
* ... را بر ... دتش سخن است * ... *
* رافضی گفت شاه سید نیست * گفته را ... *

* خارجی گفته آن بلند نژاد * ... داشت ...
* آنکه اولاد او دست بیشک زان * ... برادرش بجهان *
... چنین گفته‌گو ... * آن دو بدکیش ... *
* ... اولاد ... * ... آنکه آن هر یک است لایق دار *
* ذات آن شاه روشن است چو ماه * بار ... و لا د او بر فعت و جاه *
* تا قیامت همیشه معمور است * در دو آفاق فائض النور است
* گر زبانم یکی هزار شود * صد هزارش سخن گذار شود *
* وصف او را شمردن نتوانم * بلکه یک از هزار نتوانم *
* سال مولود آن معالی شان * هاتفم گفت کاشف دو جهان * ۴۷۰
* سال فرخندهٔ ولادت او * ولی مالک الرقاب بگو * ۴۷۰
* سال مولود او بصدق و صواب * کو ولی و سر آمد اقطاب * ۴۷۰
* سال مولود آن سعید ازل * سر اقطاب و اولیای اجل * ۴۷۱
* بی شک و شبه از ربیع دوم * روز آدینه بود یازدهم *
* که ز دنیا باوج علیین * همچو خورشید شد ز روی زمین *
* ... از دل و جان * صاحب رونق جنان رضوان *
* ... آن حق رس * قطب اقطاب عالم اقدس *
* ... آن عالی * قدس الله روحه العالی *
۵۶۱

* نقش ... گفته نور عالم قدس *
* ... اهل عالم از ... مراد *

* تاریخ شهادت حضرت شهاب الدین مقتول الله قدس الله سره *
* آنکه او بود ... سبیل ... * ز اتفاق ... *
* هست مانند مهر و ماه مبین * اسم سامی او شهاب الدین *
* آن زمان کز جهان بخلد رسید * سال عمرش ... داشت کشد *
* سال شنقار آن خلاصهٔ دین * شد رقم تما ... ز علییین *

576

* تاریخ رحلت حضرت شیخ نظام الدین *
* گنجوی رضی الله عنه *

* شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوهٔ اولیای نامی بود *
* گنجه را گنج دین شده حاصل * بطفیلش و ... آن کامل *
* خمسهٔ مثنوی ز تصنیفش * برتر از ... تالیفش *
* سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم گنجوی کلن جنت *

592

* تاریخ رحلت حضرت خاقانی شروانی ... *
* افضل الدین امام خاقانی * ... بوعلی ... *
* عمده اولیای شعرا بود * زبدهٔ اصفیا ... *

* شاه [illegible] حبیب احمد آن مقبول * اندرین نیست لفظ [illegible] مقبول *

* سال تاریخ [illegible] او رضوان * گفت طوطی جنت حق خوان * ۵۹۵

* تاریخ رحلت شاه [illegible] جان قدس سره *

* شاه [illegible] بهان که عارف حق بود * هم مقید [illegible] ذات مطلق بود *

* وصف او از سخن برون آمد * هرچه گویم ازان فزون آمد *

* مظهر الحق که [illegible] قال میسر است * واقف و راز دان هر هنر است *

* سال [illegible] آن شه والا * گفت شهباز مسکن اعلی * ۵۹۶

* تاریخ رحلت حضرت شیخ روزبهان قدس سره *

* مجمع فیض و منبع عرفان * قطب آفاق شیخ روزبهان *

* ولش از [illegible] علم [illegible] * کس نه ساحل نه غور پیدا بود *

* منتصف بو[illegible] * که گذشت از جهان بعیش و سرور *

* سال تاریخ رحلتش بیشک * نور فردوس گشت حور و ملک * ۶۰۶

* تاریخ رحلت حضرت امام فخر الدین رازی قدس سره *

* آن امامیکه فخر رازی بود * روز جمعه ز دهر نقل نمود *

* ماه ترحیل آن ستوده خصال * بیگمان بود غرهٔ شوال *

* سال [illegible] آن خوشرو * عمدهٔ اهل جنت است بگو * ۶۰۸

[illegible] حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سره *

* شیخ ... آفتاب سپهر و ... الدین
* ... او یکصد ... از لطف ... استعال *
* سال ترحیل آن ... قبله ... است بدان *
* عقل تاریخ نقلش آن ... بلبل ... جنان فرمود
* مرقد عالیش به نیشاپور * * زائرش آدم و ملایک و حور *

* تاریخ رحلت حضرت نجم الدین کبری رحمه الله *

* آفتاب سپهر صدق و یقین * * قطب کونین شیخ نجم الدین *
* گلشن باغ عالم قدس است * لاله زار اغ عالم قدس است *
* آنکه خورشید پیش او صغری * * الملقب بنجم دین کبری *
* نهم ماه صوم و شنبه بود * * که ز دنیا بخلد عزم نمود *
* سال تاریخ نقل آن محمود * * خردم مقتدای دین فرمود *
* سال ترحیل آن هدایت فن * * شد رقم آفتاب اوج عدن *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ الشیوخ *

* شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله *

* آنکه شیخ الشیوخ عالم بود * * عمدهٔ اولیای اعظم بود *
* مظهر خاص خالق کونین * * هادی ... *
* عمدة الواصلین شهاب الدین * قدوة الکاملین ... دین *

626

616

* در ملتاج اولیای جهان * مراة القلب احتشامی بوان * ٥٤٢

* سال مولود او بدان بیقین * اکمل اولیا شهاب الدین *

* ماه عاشوره دو دو آزدهم * بود کامل قطب شد به چرخ نهم * ٦٣١

* شد رقم سال نقل آن والا * زیب داده بجنت الاعلی *

* باز از روی اختلاف عوام * با تو میگویم ای شریف انام *

* جمعه و غره محرم بود * کر بخاندش زد هر نقال نمود * ٦٣٢

* سال نقلش بگفت ارض وسما * ساکن اوج جنت والا *

* مدفن شیخ هست در بغداد * رحمت ایزدی نثارش باد *

* تاریخ رحلت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره *

* فیض بخش جهان بعلم و یقین * خواجه حق نما معین الدین *

* رونق خاندان چشت ازوست * زینت روضه بهشت ازوست *

* سنجری چشتی است آن فیاض * هادی و مهدی است آن مرتاض *

* آفتاب ممالک هند است * بادشاه ممالک هند است *

* جمعه و ششم رجب بوده * کز جهان خواجه نقل فرموده *

* نود و هفت سال عمرش بود * کان زمان نقل از جهان فرمود *

* سال نقلش بعزت و تمکین * کو سراج جنان معین الدین * ٦٣٣

* سال تاریخ نقل او برخوان * هاتفم گفت شمس عدن و جنان *

۶۳۳ سه سال تمامش بخوان بصدق و صفا * بیگمان زیب جنت والا *

* گفت سال وصالش از دم قدس * آه گم پیشوای عالم قدس *

۶۳۴ * روضهٔ پاک اوست در اجمیر * زائرش جن و انس و از در و شیر *

* تاریخ ولادت و وفات حضرت شیخ محی الدین بن عربی قدس سره *

* شیخ والا جناب بن عربی * مقتدای ره خدا طلبی *

* لقب خاص اوست محی الدین * مرشد کافهٔ زمان و زمین *

* قائل وحدت وجودش بود * معدن فیض و بحر جودش بود *

* صورت نقش زد که رفت فصوص * شده زو حل مشکلات نصوص *

* شیخ اکبر ز عارفان بوده * در تن روزکار جان بوده *

* خاتم سوم ولایت اوست * فاتحه نسخهٔ هدایت اوست *

* جامع نسخهٔ فتوحات است * صاحب خارق و کرامات است *

* رهنمای جهانیان بودش * شب دوشنبه است مولودش *

* هفدهم بود از مه رمضان * که در آفاق شد چو خور رخشان *

۵۶۱ * چون شد او ثانی محی الدین * سال مولود او به ثانی ببین *

* بود تاریخ از ربیع دوم * شب آدینه و دوازدهم *

* که ز دنیا بسوی خلد برین * نقل فرمود آن محمد دین *

* شد رقم سال نقل آن سامی * قدس الله سره السامی *

* در دمشق است ای ستوده جوان * موضع صالحیه مرقد آن *

تاریخ رحلت حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره

*فیض بخش جهان بصدق و یقین * قطب آفاق خواجه قطب الدین *
* اسوه دهر و قدوه عالم * زبده دودهٔ بنی آدم *
* لقبش بختیار کاکی دان * چون اویشی ست اوسیش برخوان *
* از ربیع نخست چارده هم * بود کان قطب شد بچرخ نهم *
* روز ترحیل آن دوشنبه دان * بیشک و ریب ای ستوده جوان *
* عقل تاریخ نقل آن محمود * آب جنت بقطب دین فرمود * ۶۳۳
* باز گو سال نقل آن نامی * روح الله روحه السامی * ۶۳۱
* عمر پنجاه و چار سالش بود * کانزمان سوی عدن نقل نمود *
* مرقد پاک آن بدهلی دان * روز و شب فاتحه برو برخوان *
* سال نقلش به بحر دیگر نیز * بیشکی گفته ام شنو به تمیز *
* سال نقل آن ولی نیکخو * بود بدر دهر قطب دین بگو * ۶۳۳

* تاریخ رحلت حضرت علی لالا قدس سره *

* عمدهٔ اولیا علی لالا * شد ز دنیا بجنت والا *
* از ربیع [illegible] بود سوم * که گذشت از تعلق مردم *
* سال نقلش بگو بعالم قدس * شد هباز هوای عالم قدس *
۶۴۳

تاریخ ولادت ورحلت حضرت شمس الدین تبریزی قدس سره

* واصل ذات حق بصدق و یقین * عارف بی نظیر شمس الدین *
* مولد او بشهر تبریز است * سیر کاهش بروم و کردیز است *
* صاحب جذبه و جنون بوده * از گروه مقربون بوده *
* بود یکشنبه و نهم ز رجب * که نهاد بر بهشت شده بطرب *
* سال تاریخ نقل او رضوان * زود رقم شمس اوج عدن وجنان * ۶۴۴

* تاریخ رحلت حضرت سید برهان الدین محقق قدس سره *

* آنکه برهان دین و دنیا بود * نور چشم علی و زهرا بود *
* باتفرد زمانه را گذراند * به تجرد کمیت همت راند *
* بی بدل عارف محقق بود * فی المثال عالم مدقق بود *
* شد بجنت ازین سرای سپنج * آن محقق بششصد و چل و پنج * ۶۴۵
* مرقد او بقیصریه بدان * هر زمان فاتحه بر او برخوان *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ بهاء الدین
* زکریا ملتانی قدس سره *

* قدوهٔ خاندان اهل یقین * شیخ ارض و سما بهاء الدین *
* اعلم و افقه جهانش بود * اورع و اکمل زمانش بود *
* ذات والای او بلطف خدا * صاحب دین شد و لیک دنیا *

* شهره رویست این عطای شان * مسکن و مدفنش بود ملتان *
* مادرش قادری و جیلانی ست * بیشک و شبه مریم ثانی ست *
* پدرا و قریشی واسدی ست * بیشک و ریب این سخن سندیست *
* پانصد و شصت و شش زهجرت بود * کانجم ذات او طلوع نمود *
* او بیوم الخمیس کرد سفر * سوی فردوس منابع ز صفر *
* بی شک او سرفراز فردوس است * سال او شاهباز فردوس است *
* لیک شد سال رحلت او بیقین * شاهباز مقام علیین *

٦٦٧

* عمر آن قطب حق به بر و نوال * هست مرقوم در کتب صد سال *
* سال نقلش از این دو بیت بخوان * که درو نیست راه شک و گمان *
نه بی آن شیخ بی همتا بهاء الدین زکریا * بدل کان و بکعف دریا بهاء الدین زکریا
* ولادر هفتم ماه صفر تاریخ نقل او * یکو قطب جنان حقا بهاء الدین زکریا *

تاریخ رحلت حضرت شیخ فریدالدین گنجشکر قدس سره

* افتخار زمان و فخر زمین * شیخ دنیا و دین فرید الدین *
* بوجودش که فقر را دال است * زینت و جدور ونق حال است *
* نسبش را شرف زفاروق است * حسبش را فروغ عیوق است *
* بود عمر شریف او هشتاد * رحمت حق همیشه بروی باد *
* بیگمان پنجم محرم بود * که فرید از زمانه نقل نمود *

* روز ترحیل او سه شنبه دان * کاندرین نیست حرف شک وگمان
٦٧٠
* سال شفقا را او خاینی آید * بر کمالات او دلیل آمد *
٦٧٠
* بیگمان است سال رحلت او * زجهان شد فرید آه بگو *
٦٧٠
* سال نقلش باعتبار سند * کوششکر گنج بود محو احد *
٦٧١
* شده تاریخ نقل او بیقین * عمدهٔ دین حق فرید الدین *

* سال ترحیل آن فرید زمان * بیشک وشبه اهل خلد بخوان *

* روضهٔ پاک او بدان به یقین * رحمت حق بر اوست بیشک وظن

* سال نقلش بقطعه هم گفتم * بشنو از من چه گوهری سفتم *

* فرید الدین کاو گنج شکر بود * چو در ذات خدا شد محو مطلق *

* به ظهر گفت هاتف سال نقلش * فرید الدین ولی واصل حق *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس سره *

* پیشوای مقام اهل یقین * شیخ عالی نسب حمید الدین *

* هست ناگور مولد والاش * فیض ولطف خدا است بر بالاش

* بیشک وریب از ربیع دوم * شب آدینه بود بیست ونهم *

* سال نقلش خرد عیان ونهفت * عمدهٔ اهل دین بهشت گفت *
٦٧٠

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت جلال الدین مولوی *

* روم صاحب مثنوی قدس سره *

*[illegible] بود * دل فروز جهان کلامش بود *

* آفتاب [illegible] * نور کون و مکان جلال الدین *

* صاحب مثنوی ست آن مولی * در جهان بود احسن و اولی *

* از ربیع نخست بود ششم * که طلوعش نمود چون انجم *

* سال مولود آن خدا آگاه * شد رقم آفتاب عالیجاه * ٦٠٤

* شده تاریخ نقل او پنجم * پیشک وریب از جمادی دوم *

* سال نقلش بخوان بصد تعظیم * ابدآ آفتاب اوج نعیم *

* سال نقلش زاوج هفت طبق * هاتفم گفت قطب جنت حق * ٦٧٢

* سال نقلش باشتهار زمان * نور الله مرقده برخوان *

* تاریخ رحلت حضرت فخر الدین عراقی رحمه الله *

* عارف بی نظیر فخر الدین * واقف راز آسمان و زمین *

* شیخ عالی نسب عراقی نام * مقتدای همه خواص و عوام *

* جمعه و هشتم ز ذی قعده * بودکان شیخ سوی خلد شده *

* سال تاریخ نقل آن مرحوم * از خرد جان خلد شد مرقوم * ٦٨٨

* سال نقلش از زبان عراقی عدن * کو بود مسکن عراقی عدن *

* قبر او در دمشق مشهور است * زائر او ملایک و حور است *

* تاریخ رحلت حضرت سعد الدین حموی قدس سره *

* قومی آنکه بود سعد الدین *

* عارف رازدان حق بوده * ... *

۶۵۰ * سال نقلش بشش‌صد و پنجاه * شد مرحوم بیشک و اشباه *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ مصلح الدین سعدی *

* شیرازی قدس سره *

* شیخ سعدی که عارف حق بود * رازدان وجود مطلق بود *

* موطن و مسکنش بشیراز است * مولد و مدفنش بشیراز است *

* یکصد و بیست سال عمرش بود * کانزمان رحلت از جهان فرمود *

* بوجودش جهان گلستان شد * مرز بوم زمانه بستان شد *

* رتبه غوث داشت آن فیاض * پایه قطب داشت آن مرتاض *

* بشب جمعه پنجم شوال * شد بفردوس آن ستوده خصال *

* چون ز خاصان حق تعالی بود * خاص تاریخ او ملک فرمود *

۶۹۱ * شیخ سعدی چو شد بمسکن عدن * شد رقم عندلیب گلشن عدن *

۶۹۰ * پیش حق بی گفتگوی خاص و عام * با کمال جاه و حشمت سعدی است *

* گفت هاتف سال نقل آن فصیح * بلبل طوطی جنت سعدی است *

* تاریخ رحلت حضرت ناصر الدین قاضی بیضاوی رحمه الله *

۶۹۲ / ۷۱۹ * آنکه او بود قاضی بیضا * * نور الله صد ز هلا بدا

* [illegible] * عالمی را بعلم راه نمود *
* باطنش رهنمای [illegible] * ظاهرش مقتدای کون و مکان *
* ناصر الدین قاضی بیضا [illegible] * بره شافعی ست راهنما *
* سال نقاش بخوان بدرو حدا * ناصر از پادشاه ست جدا * ٦٩٦
* لیک تاریخ آن اخص ودود * مظهر الحق اخص رقم فرمود * ٦٩١

تاریخ رحلت حضرت قطب الدین علامه قدس سره

* بود علامهٔ مکان ومکین * مولوی زمانه قطب الدین *
* صاحب منطق و معانی بود * فاضل بی نظیر و ثانی بود *
* شرح شمسیه زو طلوع شده * قطبیه نام او وقوع شده *
* سال نقاش ملک باغ بهشت * رحمة القادر الملک بنوشت * ٧١٠
* سال نقاش که به زکوهر سفت * عقل علامه قطب جنت گفت *

تاریخ رحلت حضرت سید حسین قدس سره

* بحر عرفان و علم سید حسین * فخر کونین و مفخر ثقلین *
* قرة العین احمد مختار * ثمرة القلب حیدر کرار *
* ذات او با کمال علم حلی * رهنمای جهان خفی و جلی *
* ذات او را که احسن الصور است * در همه چشم جلوه اش دگر است *
* ذات او با صفات حق بوده * هم صفاتش بذات حق بوده *

* نزهم با آن صفت زتالیفش * زا د [illegible] *
* صاحب علم و معرفت بود * منبع [illegible] مت بود *
* قطب آفاق بود بی اشباه * طیب الله قبره و ثراه *
* نسبم را شرف ز نسبت اوست * حسبم را کمال فخر بدوست *
* هفدهم بود از مه شوال * که گذشت از جهان به برد نوال *
* شب آدینه بود وشا نزدهم * همد رین است اختلاف امم *
* عقل تاریخ نقلش از دم قدس * گفت عنقای قاف عالم قدس *
* سال ترحیل آن خجسته صفات * هاتف غیب گفت قطب هرات *
* سال ترحیل آن امیرزمان * از زبان ملک بهشتی جان *
* سال ترحیل او با وج فلک * * [illegible] خلد گفت ملک *
* سال نقلش به آشکار و نهفت * خردم ماه خلد والا گفت *
* باز تاریخ آن خدا آگاه * هاتفم گفت قطب عرش اله *
* سال نقلش با ختلاف زبان * بابلبل جنت النعیم بدان *
* سال ترحیل او بلا اشباه * ماهم غیب گفت طاب ثراه *
* گفت تاریخ نقل او ثقلین * سیر جنات شه جاود ان یحسین *
* یکصد و هفده سال عمرش بود * کانزمان کرکو زجهان پدرود *
* مولد او بخطهٔ غزنی ست * صورتم را وجود را معنی ست *

۷|۷

۷|۶

* اصلش از [illegible] شباه * جعل الله فی الجنان مثواه *

* پدرش از کریو وازه [illegible]ست * از چنین برج آنچنان نورست *

* در هراتست مرقد پاکش * سرمهٔ چشم قدسیان خاکش

* بود از ذات او فروغ هدا * روح الله روحه ابدا *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ نظام الدین سلطان *

* اولیا قدس سره *

* انتظام زمان و اهل زمین * شیخ عالی نسب نظام الدین *

* اورع و فقه و محدث بود * بهر دنیا نداشت گفت و شنود *

* قیل و قالش همه براه خدا * حال و وجدش همه براه خدا *

* حسن و خسرو از مریدانش * ریزه چینان خوان عرفانش *

* چارشنبه بخاند نقل نمود * هژدهم از ربیع ثانی بود *

* نود و چار سال عمرش بود * کانزمان شو بحضرت معبود *

٧٢٥

* سال ترحیل آن ستوده شیم * زد خرد زبدهٔ بهشت رقم *

* سال نقل نظام دین احمد * گفت زیب بساط خلد خرد *

* سال ترحیلش از زبان خرد * کو شهنشاه دین بحکم سند *

* مرقد او بشهر دهلی دان * فیض بخشد بطفل و پیر و جوان *

* تاریخ رحلت حضرت امیر خسرو دهلوی رحمة الله *

* خسرو د هلوی بحکم خدا * بشنو ... ارسونا *
* عمر هفتاد و پنج سالش بود * کانز ... بدر که ... بود *
* هژدهم بود از مه شوال * که گذشته ازینجهان ملال *
* سال ترحیل افصح الشعرا * گفت هاتف بهشتی ابدا *
* خسرو دهلوی بهشتی بود * سال نقلش بگو که چشتی بود *
* اوست باقی بحق زمن بشنو * لفظ فانی برآر از خسرو *
* که همین است سال رحلت او * اندرین نیست شبهه ای خوشخو *
* سال انتقالش خرد عیان و نهفت * باز شکر مقال طوطی گفت *
* تاریخ سال آن سخن دان * طوطی شکر مقال بر خوانی *

* تاریخ وفات حضرت شیخ صفی الموسوی *
* الاردبیلی قدس سره *

* آنکه سلطان اولیا بوده * درة التاج اصفیا بوده *
* وانکه دریای فیض و عرفان است * جد شاهان مملکت ایران است *
* ذات والاصفات آن مسعود * سید الاصفیای عالم بود *
* کشف او برتر از ثنا و بیان * خارقش چو آفتاب عیان *
* صاحب اردبیل شیخ صفی است * کاشف نکته جلی وخفی ست *
* ذات آن شیخ ... والا بود * قطب اقطاب دین و دنیا بود *

* آن موسوی و حسینی ... است * بیشک از نسل سید مرسل است *
* ماه عاشورا او دو الاد ... * بود کان قطب شد بچرخ نهم *
* روز تکفین او دوشنبه کو ... * صاحب خلد سال رحلت او * ۷۳۵
* سال نقلش خرد چو کوهر سفت * کمان اصفیای جنت کفت *
* سال نقل آن صفی و شمس دین * کفت رضوان صفی شمس الدین *

* تاریخ رحلت حضرت صفی شمس الدین علاء الدوله *
* سمنانی قدس سره *

* آنکه سمنان زو کرفته نظام * هست او را علاء دوله نام *
* زبده اهل معرفت ... * زبده اهل مکرمت بوده *
* مدحش از حرف ابجد است برون * وصفش از فکر عالم است فزون *
* سال تاریخ نقل او برخوان * قطب سمنان شده باوج جنان * ۷۳۷

* تاریخ رحلت حضرت اوحد الدین اصفهانی قدس سره *

* آنکه او بی نظیر و ثانی بود * اوحد الدین اصفهانی بود *
* عارف ذات پاک لم یزلی * واقف منزل خفی و جلی *
* قطب اقطاب اصفهان بوده * بلکه قطب همه جهان بوده *
* سال نقلش بکوی بی منت * اوحد الدین ساقی جنت * ۷۲۵
* هست پیوسته لطف و فیضش آمیز * قبر او در مراغه تبریز *

تاریخ رحلت حضرت امام یافعی [illegible] قدس سره

*آن امامیکه یافعی بوده * تابع [illegible] بوده*
*مقتدای خدا شناسان است * صاحب فیض و جود و احسان است*
*از مریدان او که دل خواه است * نور دین شاه نعمت الله است*
*سال ترحیل آن ستوده سرشت * خردم قطب اوج خاند نوشت* ۷۶۵
*باز از روی اختلاف زبان * گفت ساکن بخلد پیر و جوان* ۷۶۷
*هست در مکه قبر آن منفور * زائرش روز و شب ملایک و حور*

تاریخ رحلت حضرت شیخ نصیر الدین چراغ
دهلی قدس سره

*آنکه ذاتش چراغ راه یقین * [illegible] نامی او نصیر الدین*
*ذات او را چراغ دهلی دان * بلکه نور شید هر دو عالم خوان*
*عمر او شصت و پنج سال شمار * بی کم و بیش ای ستوده شعار*
*بشب جمعه داد حق را جان * هژدهم بود از مه رمضان*
*سال نقلش بگو بطبع سلیم * ابداً مهر برج عدن نعیم* ۷۵۲
*شد ز دنیا چو آن نصیر زمان * سال نقلش همه بهشت بدان*

تاریخ رحلت حضرت سید علی همدانی قدس سره

*همدانی است سید همه دان * اسم سامی او علی همدان*

* الاعلی *

* [illegible] نقشاهش [illegible] * فیض بخشد بهر صغیر و کبیر *

* مرقدش در ولایت [illegible] * فیض امید هر به پیر و جوان *

* شد رقم سال نقل آن والا * قطب عالی جنت اعلی *

٧٦٦

* تاریخ وفات فخرالدین امیر محمود ابن یمین رحمه الله *

* * رفته بود از سال هجرت هفصد و شصت و نهم * *

* * روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخرین * *

* * گفت رضوان حور را برخیز و استقبال کن * *

* * خیمه در صحرای جنت می زند ابن یمین * *

* تاریخ رحلت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره *

* [illegible] خلوت در انجمن دارد * سفر و سیر در وطن دارد *

* پیشوای طریق صدق و یقین * نقشبند جهان بهاء الدین *

* عالم علم اول و ثانی * * کاشف نکتهٔ خدا دانی *

* رهنمای ره خدا طلبی * * محو ذات نبی و آل نبی *

* نظرش از قدم نه دید ا * * دلش از هوش داشت یاد خدا *

* مقتدای طریق صدق و صواب * * خواجهٔ نقشبند را دریاب *

* آن مرادی که در دلت باشد * * وآن امید یکه مشکلت باشد *

* می برآید ز دون او بی‌شک * * گر هزار و صد آشت ورده و یک *

* در ... خواجه است صدیقی * ... [illegible] ...
* یافت از روی اعتقاد کمال * * ... رسید امیر کلال *
* از ربیع نخست بود دوم * * باز از روی اختلاف سوم *
* شب دوشنبه آن ولی زجهان * * شد بحکم اله سوی جنان *
* سال تاریخ نقل آن محمود * * خردم خاص اهل دین فرمود *
* سال نقلش که به زکوهر سفت * * عقل ماه بهشت والا گفت *
* شده تاریخ آن بگمان حق * * آمده نقشبند واصل حق *
* باز تاریخ آن خدا آگاه * * شد رقم قطب اوج خاند اله * ۷۹۱
* در بخارا راست مرقد والاش * چون ... است فیض حق بالاش *

* تاریخ رحلت حضرت خواجه حافظ شیرازی قدس سره *

* افصح بی نظیر شمس الدین * * طوطی سبزه زار خلد برین *
* بابلبل آشیان گلشن راز * * بیگمان است خواجهٔ شیراز *
* بود غیب اللسان بحمد اله * * نور راستش ابدا *
* سالک و عارف و محقق بود * * واعظ و عالم مدقق بود *
* گفت تاریخ نقل آن عارف * * طوطی خاند یکان هاتف *
* بمصلی است مرقد پاکش * * سرمهٔ چشم عاشقان خاکش * ۷۹۱

* تاریخ تولد و وفات سید جلال بخاری الملقب بمخدوم *
* جهانیان جهان گرد قدس سره *

* سید بی نظیر بی مانند * مصطفی راست بیگمان فرزند *
* دلش از حرص و ز هوا مرداست * لقبش در جهان جهان گرداست *
* جد او سید جلال آمد * ذات او مصدر کمال آمد *
* به بخارا حشم بدولت او است * به بخارا شرف ز نسبت او ست *
* او ست بی شبه با کمال علوم * بجهان و جهانیان مخدوم *
* شرف خاندان مصطفوی ست * مشهد وی بخاری و رضوی ست *
* صاحب کشف بود آن سید * وارث معرفت ابا عن جد *
* عمر آن سید بلند نژاد * بیش خوانده ام هشتاد *
* منتصف ز ماه شعبان بود * که طلوعش چو آفتاب نمود *
* عمرش ابن ضیای نیک سرشت * یکصد است هفت سال کم بنوشت *
* لیک این قول معتبر دیدم * متفق با همه سیر دیدم *
* نام نامی او حسین نجوان * خلف احمد کبیر بدان *
* هفصد و هفت سال ہجری بود * کان مه برج دین طلوع نمود *
* عید قربان و چارشنبه بود * که ز آفاق نهضتش فرمود *
* سال اشتقار آن عزیز جهان * گفت هاتف های خلد و جنان *

۸۰۰ * بسال نقاش از بن جهان رضوان * گفت خلد نام الله دین بر خوان *
* سال ترحیل آن خدا آگاه * گفت رضوان بکل بهشت آمد *
* هست در آنجه مرقد آن شاه * عطر الله قبره و ثراه *
*تاریخ رحلت افصح الفصحا کمال خجندی علیه الرحمة *
*آن خجندی که نام اوست کمال * بکمال سخن نداشت مثال *
* بود در کاشن سخن گویا * بفصاحت چو بلبل گویا *
۸۰۰ * سال شتقار آن فصیح عجم * زد خرد عند لیب خلد رقم *
* قبر پر نور اوست در تبریز * رحمت آمیز و فیض حق انگیز *
* تاریخ رحلت صاحبقران اول امیر تیمور
* گورکان انار الله برهانه *
* آنکه او صاحب قران بوده * میر تیمور نام آن بوده *
* شاه توران و هند و ایران بود * روم هم و رغلامی آن بود *
* ذات او بود عادل و باذل * بره شرع عامل و کامل *
* هرطرف رو چو آفتاب نهاد * خصم را چون چراغ داد بباد *
* بود ذاتش بهار باغ عجم * رونق افزای چار باغ حشم *
* در زمانش مشایخ و سادات * داشت درکام خویش آب حیات *
* بود هفتاد و یک ز عمرش سال * کان زمان شد بخلد با اقبال *

*سال ترحیل آن شه مغفور * *شد ز تقسیم والی جنان مسرور* ٨٠٧

*سال ترحیل آن ابکفت خرد * *ابدا اوالی بهشت آمد *

*قبر آن میر در سمرقند است * *روح او در بهشت خرسند است *

* تاریخ رحلت ملا سعد الدین تفتازانی صاحب *

* مطول و مختصر رحمه الله تعالی *

*قلزم علم و جودی تمکین * *فاضل بی نظیر سعد الدین *

*گلشن چار باغ تفتازان * *نور شمع و چراغ تفتازان *

*مختصر نقطهٔ ز تصنیفش * *هم مطول خطی ز تالیفش *

*سال ترحیل نقل سعد الدین * *بی گمان از کمال صدق و یقین *

*مظهر اصحاب بهشت خوان * *یا تو نور بهشت و الاد ان* ٨٠٨

* تاریخ رحلت میر شریف علامه رحمه الله *

*فاضل بی نظیر میر شریف * *جسم او همچو روح بود لطیف *

*شارح قطبی و سراجی اوست * *حل علم کلام نیز بد وست *

*سید بی نظیر و بی همتا * *همچو خورشید آسمان یکتا *

*سال انتقال کو بهشت مکان * *یا تو قطب بهشت او را دان*

*استاد بشر حیات عالم * *سلطان جهان شریف ملت*

*اندر ششم ربیع الثانی * *در هشتصد و شانزده ز هجرت* ٨١٦

۸۰۰ * بسال نقاش ازین جهان رضوان * گفت ... ماه دین برخوان *
* سال ترحیل آن خدا آگاه * گفت رضوان گل بهشت آگه *
* هست در آنجه مرقد آن شاه * عطر الله قبره و ثراه *

* تاریخ رحلت افصح الفصحا کمال خجندی علیه الرحمة *

* آن خجندی که نام اوست کمال * بکمال سخن نداشت مثال *
* بود در کاشن سخن کویا * بفصاحت چو بلبل کویا *
۸۰۰ * سال شقتار آن فصیح عجم * زد خرد عندلیب خاند رقم *
* قبر پر نور اوست در تبریز * رحمت آمیز و فیض حق انگیز *

* تاریخ رحلت صاحبقران اول امیر تیمور *
* گورکان انار الله برهانه *

* آنکه او صاحب قران بوده * میر تیمور نام آن بوده *
* شاه توران و هند و ایران بود * روم هم در غلامی آن بود *
* ذات او بود عادل و باذل * بره شرع عامل و کامل *
* هر طرف رو چو آفتاب نهاد * خصم را چون چراغ داد بباد *
* بود ذاتش بهار باغ عجم * رونق افزای چار باغ حشم *
* در زمانش مشایخ و سادات * داشت درکام خویش آب حیات *
* بود هفتاد و یک ز عمرش سال * کانزمان شد بخلد با اقبال *

* سال ترحیل آن شه مغفور * شد رقم والی جنان تیمور * ٨٠٧

* سال ترحیل آن ابکفت خرد * ابدا والی بهشت آمد *

* قبر آن میر در سمرقند است * روح او در بهشت خرسند است *

* تاریخ رحلت ملا سعد الدین تفتازانی صاحب *

* مطول و مختصر رحمه الله تعالی *

* قلزم علم و جودی تمکین * فاضل بی نظیر سعد الدین *

* گلشن چار باغ تفتازان * نور شمع و چراغ تفتازان *

* مختصر نقطهٔ ز تصنیفش * هم مطول خطی ز تالیفش *

* سال ترحیل نقل سعد الدین * بی گمان از کمال صدق و یقین *

* مظهر اصاحب بهشت بخوان * یا تو نور بهشت والادان * ٨٠٨

* تاریخ رحلت میر شریف علامه رحمه الله *

* فاضل بی نظیر میر شریف * جسم او همچو روح بود لطیف *

* شارح قطبی و سراجی اوست * علم علم کلام نیز بدوست *

* سید بی نظیر و بی همتا * همچو خورشید آسمان یکتا *

* سال نقلش کو بهشت مکان * یا تو قطب بهشت او را دان *

* استاد بشر حیات عالم * سلطان جهان شریف ملت *

* اندر ششم ربیع الثانی * در هشتصد و شانزده ز هجرت * ٨١٦

* زین دار فنا بچار شنبه * * فرمود بدار خلد رحلت *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ مغربی رحمه الله *

* آنکه او شیخ مغربی بوده * محو ذات حق و نبی بوده *

* زبده او بود افصح الفصحا * چون شده سوی عالم عقبی *

* بود آدینه ودهم ز رجب * روّح الله روحه بطرب *

* سال نقلش بگو بلا اکراه * ابد الله فی الجنان مثواه * ۸۲۰

* تاریخ رحلت حضرت سید محمد چشتی گیسو دراز قدس سره

* آنکه سید محمدش نام است * بیکمان پیر اهل ایام است *

* عالمی را کشید از چه آز * بر رسنهای گیسوان دراز *

* شاه باز بلند پرواز است * آشیانش بپرده راز است *

* ماه ذی القعده بود شانزدهم * که شده سید ی بچرخ نهم *

* سال نقلش که هیچ و گو سفت * عقل مخدوم دین و دنیا گفت * ۸۲۵

* مرقد عالیش بملک دکهن * هست چون در بقیعه قبر حسن *

* تاریخ رحلت حضرت سید شاه نعمت الله ولی قدس سره *

* آنکه روشن تر از خور و ماه است * شاه کونین نعمت الله است *

* لقب خاص اوست نور الدین * روشن از نور او زمان و زمین *

* قدوه دودمان آل عباست * زبده خاندان صدق و صفاست *

* او ولی خدا ست در دو جهان * مرشد و رهنمای پیر و جوان *
* رفعت پایهٔ کرامت از وست * شرف رتبهٔ ولایت از وست *
* بیست و پنجم مه رجب بوده * که ز دنیاش نقل فرموده *
* آنکه مفتاح باب فردوس است * نقل او آفتاب فردوس است * ۸۳۴
* باز تاریخ نقل او رضوان * نور جنات عدن گفت بدان *
* روضهٔ عالیش بماهان است * که بسرحد شهر کرمان است *

* تاریخ رحلت حضرت سید قاسم انوار قدس سره *

* شاه کونین قاسم انوار * زبدهٔ آل حیدر کرار *
* بود مست شراب لم یزلی * واقف حالت خفی و جلی *
* قطب آفاق بود بی اشباه * ذات آن پادشاه عالیجاه *
* مطلع نور حق تعالی بود * ذات و الاصفات آن مسعود *
* سال ترحیل آن ملازم خلد * گفت قاسم بخلد قاسم خلد *
* باز تاریخ نقل آن اعظم * زد خرد ساکن بهشت رقم * ۸۳۸
* مرقد او بشهر جام نکو * بسرش نور صبح و شام نکو *

* تاریخ رحلت و ولادت حضرت بدیع الدین *
* شاه مدار قدس سره *

* آنکه قطب مدار عالم بود * پادشاه ممالک دین بود *

* شاهیا زرواق ماه‌بین * نامدار جهان بدیع الدین *
* یعنی است شاه ولی و جلبی * پیشوائی ره خدا طلبی *
* آن شهنشه که مطالع انوار است * از مرید ان شاه طیفور است *
* لیک ویسی است آن ستوده سیر * یافت عرفان ز روح پیغمبر *
* شاه اشرف که مشرقی پیراست * لقبش در جهان جهانگیر است *
* مرقدش همچو مهر و مه تابد * دیو بکر فته زد شفا یابد *
* او بقطب المدار هم سفر است * واقف را ز آن نکوسیر است *
* خارقش در لطایف اشرف * او نوشته است با کمال شرف *
* باز محمود قاضی کنتور * در کتب کرده حال او مسطور *
* خادمانش ز گفتگو است برون * طالبانش ز حد و عد افزون *
* ذکر کشف و کراماتش همه جا بیست * همچو خورشید آسمان پیدا است *
* عمر آن شاه مطالع الانوار * یکصد و بیست و چهار سال شمار *
* شده سال طلوع آن بیقین * شمس دنیا و دین بدیع الدین *

۷۱۶

* مسقط الرأس اوست کشور شام * این سخن نیست از کلام عوام *
* بشب جمعه شاه نقل نمود * هژدهم از جمادی اولی بود *
* سال ترحیل او عیان و نهفت * عقل قطب المدار جنت گفت *

۸۴۰

* در مکن پور شب مرقد او * هند را صد هزار فخر از و *

* تاریخ رحلت حضرت سعد الدین کاشغری قدس سره *

* عارف بی نظیر سعد الدین * آفتاب سپهر و ماه زمین *
* کاشغر را بذات او شرف است * ذات او لولوء و جهان صدف است *
* از مریدان خاص او جامی است * زان سبب در زمانه اش نامی است *
* هفدهم از جمادی الاخری بود * که ز دار الفناش نقل نمود *
* سال نقاش خرد چو گوهر سفت * زبده و عمدهٔ بهشتی گفت * ۸۶۰

* تاریخ رحلت و ولادت خواجه ناصر الدین عبید الله احرار قدس سره *

* مظهر فیض و فضل و لطف آله * خواجهٔ حق نما عبید الله *
* عزت دودمان ابرار است * سرشتهٔ خاندان احرار است *
* ذات او مرکز ولایت بود * دائرهٔ نقطهٔ هدایت بود *
* از وجودش زمانه پرضو شد * کهنه بنیاد دین از و نو شد *
* از زبان سروش حق بشنو * سال مولود آن خدا بین ضو * ۸۰۶
* شب شنبه که خواجه نقل نمود * سلخ ماه ربیع اول بود *
* زد رقم سال نقل او ابرار * زیب فردوس و عمدهٔ احرار *
* سال نقاش بکو بلا اشباه * خواجهٔ عابدان عبید الله *
* بتاریخ رحلتش بیشک * ساکن عدن و خلد گفت ملک * ۸۹۵

* در سمرقند مرقدش میدان * * بر سر عرش مسندش میدان *

* تاریخ رحلت حضرت عبد الرحمن جامی قدس سره *

* افصح بی نظیر جامی بود * * بکمالات علم نامی بود *

* درجه در تبه ولایت داشت * * اهل عالم از و هدایت داشت *

* همه تصنیف آن معلی شان * * عدد جام شد رقم بر خوان * ۸۹۸

* شب آدینه بود نوزدهم * * بی شک و ریب از ربیع دوم *

* که ز دنیا گذشت عارف حق * * جانب آسمان هفت طبق *

* سال عمر شریف او نود است * * یکم و بیش از شمار صد است *

* هاتفم گفت سال رحلت او * * جای جامی بهشت عدن بگو * ۸۹۹

* لیک در نفحه که با برکات * * هست نام شریف او رشحات *

* خوانده ام سال رحلت او را * * هژدهم روز ماه عاشورا * ۸۹۸

* تاریخ رحلت شیخ جمالی دهلوی قدس سره *

* محو ذات خدا جمالی بود * * عاشق و مست لاابالی بود *

* شعر رنگین و تازه اش بجهان * * هست عشرت فزای پیر و جوان *

* دهلوی بود آن خدا آگاه * * خالد الله فی الجنان مثواه *

* دل دراسته داشت در عالم * * همچو ماه فلک نه بیش و نه کم *

* لقبش را بدان زروی یقین * * بود بی اشتباه قمر الدین *

۹۴۲ * سال نقالش بعزت و تمکین * * خردم گفت ماه خلد برین *

* تاریخ وفات مولانا حسین و لفظ [illegible] تفسیر *

* حسینی هم عصر ملا جامی رح *

* * تا صبح وفیاض مولانا حسین کاشفی * *

* * آنکه گنج معرفت در مخزن دلها نهاد * *

* * دیدش در واقعه بر منبر عرش از شرف * *

* * گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد * *

* * گفت چون شد بعد زین بر منبر عرشم مقام * *

۹۱۰ * * از پی تاریخ نیکو منبر ما عرش باد * *

* تاریخ رحلت شاه علاء الدین مجذوب *

* اکبرآبادی قدس سره *

* عارف راه حق بعلم و یقین * * شاه عالی لقب علاء الدین *

* ذات او بود سالک و مجذوب * * بانکه خود بود طالب و مطلوب *

۹۴۸ * لفظ مجذوب با علاء الدین * * ضم کن و سال انتقالش بین *

* مرقد او باکبرآباد است * * بیگمان جای فیض و ارشاد است *

* تاریخ رحلت شیخ محمد رفیع محدث قدس سره *

* مظهر خالق زمان و زمین * * شاه دنیا و دین رفیع الدین *

* صفوی بود آن خدا آگاه * طیب الله روحه وثراه *
* در جهان از فقه و حدیث بود * ذات او پادشاه کشور جود *
* سال نقاش چو در شمار آمد * نهصد و پنجه و چهار آمد *
۹۵۵ * سال نقاش کرّ چون کهر سفتم * صاحب رفعت چنان گفتم *
* در حویلی آصف جاهی * مرقدش را ببین اگر خواهی *
* آن حویلی با کبرآباد است * نه بجای دگر ترا یاد است *

* تاریخ رحلت حضرت سید محمد غوث گوالیاری قدس سره *

* سید الاولیا محمد غوث * سند الاتقیا محمد غوث *
* انکه از حق خطاب او شد غوث * فکگیت دنیا و دین محمد غوث *
* اهل شطار زاو رونق * تا قیامت بلطف حضرت حق *
* کرد او را بلطف سبحانی * تربیت روح غوث جیلانی *
* مرشد مغیثش بصد امداد * هست روح شهنشه بغداد *
* رهنما شد با لتفات کمال * جانب دعوت جلال و جمال *
* ثانی غوث اعظمش میخوان * بلکه خود غوث اعظمش میدان *
* مرشد چار ده سلاسل اوست * به همه راه شیخ کامل اوست *
* اختر برج چرخ لم یزلیست * گوهر درج قلزم ازلیست *
* جد عالی او به نیشاپور * نعمت و فیض را دو رونق و نور *

صدهٔ آل مرتضی و بتول * بود در بهرات او مقبول *
* از مه صوم بود چاردهم * که گذشت از زمانه غوث امم *
* [illegible] نقاش بتعمیه رضوان * غوث پی لوث زد رقم برخوان *
* قطعها گفته ام دگر برخوان * که درو هست سال رحلت آن *
* مرقدش درگو الیار آمد * در دو عالم خداش یار آمد *
* ذات او بود محو ذات خدا * قدس الله سره ابدا *

٩٧٠

* چون محمد غوث عالی مرتبت * جانب جنت عنان عزم تافت *
* گفت تاریخ وصالش هاتفم * اوج فردوس از محمد زیب یافت *
* آن شیخ محمد المخاطب * بالغوث بلطف رب معبود *
* تاریخ وصال او ملایک * گفتند که شیخ اولیا بود *
* شیخ عالی نسب محمد غوث * چون ز دنیا بخلد نقل نمود *
* سال تاریخ نقل آن فیاض * هاتفم نبده شد خدا فرمود *

* تاریخ رحلت شاه عالم محبوب احمدآبادی قدس سره *

* آنکه محبوب نسل آدم بود * قطب کونین شاه عالم بود *
* احمدآباد را از و رونق * بلکه زو نور یافت هفت طبق *
* هرچه گویم بوصف آن سید * میسرید یک بیک ز اب تا جد *
* مشهدی و حسینی و علویست * هم بخاری و سید رضویست *

* بیستم از جمادی الاخری * * صبح شنبه شده زدار فنا *

۸۸۰ *سال ترحیل آن شه عالم * * آخر الاولیا شد است رقم *

* روضه اش راکه عرش بنیا داست * خلد ثانی باحمد آباد است *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ احمد *

* مغربی قدس سره *

* اندران شهر قطب دوران بود * پیش ازین سید خدادان بود *

* شیخ احمد که مغربی بوده * * صاحب علم موهبی بوده *

* دل او بود قلزم انوار * * تن او بود بو قبیس وقار *

*عارف ذات حق تعالی بود * * بصفات کمال والا بود *

۱۱۱ * قطب حق بود عمر او از حق * *عدد قطب شد به نیک نسق *

*مات یوم الخمیس قبل زوال * کان ذلک بثامن الشوال *

۸۴۹ * گفت تاریخ نقل او رضوان * جای احمد بهشت جاویدان *

* سال نقلش سروش غیب نوشت *جاودان جای احمد اوج بهشت *

* روضهٔ او باحمد آباد است * * موقع فیض و جای ارشاد است *

* تاریخ رحلت حضرت شاه علی گجراتی قدس سره *

*سید بی نظیر شاه علی * * مظهر ذات پاک لم یزلی *

* صاحب نطق بود آن فیاض * * مصدر کشف بود آن مرتاض *

* نسخهٔ فارسی و هم عربی * * کرده تالیف از خدا طلبی *
* باز در اصطلاح گجراتی * * گفت بر صفاتی و ذاتی *
* نب خلد و جنت اعلی * * شد بماه جمادی الاخری *
* سال نقلش ازین سراچه زشت * * خردم گفت نور اوج بهشت * ۹۷۳
* مرقد او باحمد آباد است * * جای فیض و مقام ارشاد است *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ علی متقی گجراتی قدس سره *

* آنکه او هادی خفی و جلی ست * * متقی زمانه شیخ علی است *
* وارث علم مرسلین بوده * * خاتم دهر را نگین بوده *
* درة التاج اتقیا او بود * * گوی تقواش از زمانه ربود *
* در احادیث بود بی همتا * * همچو در اختران قمر یکتا *
* بفقاهت عدیل او عدم است * * عاجز از وصف مدح او قلم است *
* از جمادی نخست بود دوم * * که علی شد باوج چرخ نهم *
* سال ترحیل او رقم افتاد * * وارث الانبیا بحق جان داد * ۹۷۵
* مولد و موطنش بگجرات است * * در تفاوت بلند در بات است *
* مرقد او بمکة الله است * * فیض بخش گدا و هم شاه است *

* تاریخ رحلت حضرت شاه عبد الغفور عرف شاه *

* کپو زمجذوب قدس سره *

* شاه عالم کپور مجذوب است * ماه عالم کپو رمجذوب است *
* آنکه او بوده عاقبت محمود * شاه عبد الغفو ر نامش بود *
* مرقدش در گوالیار ببین * مسندش بر سریر خلد برین *
* سال نقلش که احسن و خوب است * گفت هاتف کپو رمجذوب ست * ۹۷۹
* بر مزارش ز روی صدق و صواب * فاتحه خوان که هست جای ثواب *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ سلیم چشتی قدس سره *

* عارف بی نظیر شیخ سلیم * مرشد و رهنمای هفت اقلیم *
* در فتحپور بر بلندی کوه * مرقد اوست با علو و شکوه *
* صاحب خاندان چشت است او * گوهر معدن بهشت است او *
* هم عیاضی ست آن ولی خدا * قدس الله سره ابدا *
* از مه صوم بیست و هفتم بود * که بخلدش ز دهر نقلش نمود *
* باز گفتند معتبر مردم * از مه صوم نو د بیست و نهم *
* سال ترحیل آن ولی کریم * هاتفم گفت بدر خلد سلیم * ۹۸۵
* سال نقلش ملک زد از نعیم * زوند ا ساکن بهشت سلیم * ۹۸۷
* کو سال وصال آن بهشتی * بوده مه دین سلیم چشتی * ۹۷۹
* ملک بر آسمان تاریخ فرمود * سلیم چشتی سندی و لی بود *
* لیک این قطعه گفته ام بیشک * سال ترحیلش از زبان ملک *

چون شیخ سلیم چشتی از دهر گذشت
** گفتند ملایکش بهشتی بوده **
** تاریخ غروب او بماه رمضان **
** گفتم مه دین سلیم چشتی بوده **

۸۷۹

** شیخ الاسلام آن سلیم چشتی ست **
** ذات او در بحر عرفان کشتی ست **

۹۷۹

*سال نقل آن ولی با سوز گفت *گفت هاتف حیف قطب ملک رفت*

* مدح حضرت موصوف *

*آن ماه سپهر فیض واحسان * وان شاه سریر ملک عرفان *
*آن هادی وادی طریقت * وآن مرشد منزل حقیقت *
* وان صدر نشین مسند شرع * وان بدر سپهر دانش وورع *
* وان گوهر درج عالم قدس * وان اختر برج عالم قدس *
* وان کابن چار باغ فردوس * وان روشنی چراغ فردوس *
* وان صاحب فیض جاودانی ست *وان قطب مکان لامکانی ست *
*سیاح فیافی تجرد * سباح قلازم تفرد *
* آن شیخ سلیم صاحب دین * بی شایبه حق پرست وحق بین *
*هم چشتی وهم عیاضیش دان * هم حاجی ونیمه غازیش خوان *

* کو سنت انبیا را ادا کرد * با کافر نفس خود غزا کرد *
* تاریخ که زینت ادا بوده * از ماه صیام آن ستوده *
* شد جانب خلد بی شک و ریب * آمین است ندا ز ملهم غیب *
* کو سال وصال آن بهشتی * بوده مه دین سلیم چشتی *
* بی او نه بفتح پور نور است * آن دار سرور پر ز شور است *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره *

* عارف ذات ایزد متعال * قطب وقت زمانه شیخ جلال *
* ذات او بود از قدم تا سر * گل خورشید باغ تهانیسر *
* ماه ذی الحجه و چهاردهم * بودگان شیخ شد بچرخ نهم *
* سال ترحیل آن ستوده خصال * شد رقم در بهشت جای جلال *

۹۸۹

* تاریخ رحلت شیخ وجیه الدین گجراتی قدس سره *

* قدوة الاصفیا وجیه الدین * عالم حق نما وجیه الدین *
* علوی بود آن ستوده صفات * مسقط الراس و مدفنش گجرات *
* عقل تاریخ نقل آن بنوشت * علوی صاحب جمال بهشت *
* گفته ام سال نقل او بیقیاس * بابهشت مسکن وجیه الدین *

۸۹۹

* تاریخ رحلت حضرت شیخ فتح الله الحسینی قدس سره *

* عارف و سالک خدا آگاه * شیخ عالی جناب فتح الله *

* مقتدای خدا پرستان بود * قلزم فیض و ابر احسان بود *
* پدر ما ز رمنست آن شیخ * از همه قوم احسن است آن شیخ *
* او سنی باندی یمن است * نور بخش نواحی دکن است *
* سید موسویست از مادر * حسنی است بیگمان ز پدر *
* پدر او محمد ابن علی است * باز عباس ابن شاه ولی است *
* شه ابوالفتح باز عبدالله * پس او شاه میر سید شاه *
* شاه عبد الرحیم و نور الحق * بعد او بیگمان ظهور الحق *
* پس او سید زمان جعفر * بعد او سید جهان انور *
* پس او هست شاه عبدالله * بعد او کامل ابن میران شاه *
* بعد او عارف است بی اشباه * سید حق نما عبید الله *
* بعد او احمد است و هم جعفر * وز پسش بومحمد است شهر *
* بومحمد که شیخ آفاق است * پدرش شاه عبدرزاق است *
* پدر او بعزت و تمکین * بود قطب جهان محی الدین *
* در دو آفاق غوث اعظم اوست * بیشک و شبه قطب عالم اوست *
* ابن بوصالحی که موسای است * قدمش فرق عرش اعلای است *
* بعد او عارف است والا جاه * بیشک و ریب شاه عبدالله *
* آنکه او مقتدای ایام ست * شیخ یحیای زاهدش نام است *

* بعد او بود شیخ سیف الله * سید و عارف و خدا آگاه *
* لیک نامش محمد است بدان * از سر صدق ای ستوده جوان *
* بعد او مرشد جهان داود * خلق را رهنما بر ب ودود *
* بعد او موسی است و عبدالله * هردو هادی خلق بی اشباه *
* بعد آن که موسی جون است * رتبه او همیشه افزون است *
* بعد او آن امام عبد الله * محض در راه حق خدا آگاه *
* بعد او آن حسن مثنی شد * از امام حسن هویدا شد *
* آن حسن بود نور چشم علی * آن علی کاشف خفی و جلی *
* سی و چار اند آن ولی الله * بیشک و شبهه اند والا جاه *
* مادر آن بزرگ سیده بود * پدرش بود نور دین محمود *
* بعد او صالح است و شاه علی * پس او موسی است و میر ولی *
* باز نور الحق و نظام الدین * باز عبد الحق و قوام الدین *
* بعد او جعفر است و ابراهیم * پس او باقر است و شاه مقیم *
* باز میر زمان جلال الدین * باز نور جهان کمال الدین *
* باز پیر جهان محمد شاه * باز میر زمان عظیم الله *
* بعد او سید زمانه خلیل * پس او شد محمد اسماعیل *
* بعد او سید محمد دان * پس او قاسم ابن حمزه خوان *

* لیک آن حمزه است بن موسی * کاظم او زالقب بود همه جا *
* بعد او جعفر است بی اشباه * پس از او باقر خدا آگاه *
* بعد او زین عابدین بر خوان * پس او آن حسین امام بدان *
* بعد او مرتضی علی ولی ست * کاشف حکمت خفی و جلی ست *
* بی سبت و نه بی شک و بلا اشباه * بوده اند این همه خدا آگاه *
* بود آن شیخ مقتدای زمان * بره شرع پیشوای زمان *
* نود و هفت سال عمرش بود * کاندران سال رحلت از جهان فرمود *
* او بعزم طواف کعبه بداد * جان خود را بیاد شاه عباد *
* سال نقلش بگو بنیمه رجب * صبح آدینه و ششم ز رجب * ۱۰۲۸

* تاریخ فوت بهاء الدین آملی قدس سره *

* شیخ علامهٔ زمان و زمین * قلزم علم حق بهاء الدین *
* آملی بود آن ستوده سیر * بی بدل در جهان بفضل و هنر *
* نان خواست از تصانیفش * بیشمار و حساب تالیفش *
* سال ترحیل او بلا اکراه * آه تف گفت شیخ عالی جاه * ۱۰۳
* گفت تاریخ نقل او بیتک * رحمة النافع الرشید ملک *
* سال ترحیل او ز اوج فلک * بجنان جای شیخ گفت ملک * ۱۰۳۰

* تاریخ فوت میر نور الله ششتری *

* میر نور الله عالی انتساب * * زین زمانه با دل آگه شده *
* سال نقلش مظهر الحق زد رقم * * عدن جای میر نور الله شده *
* میر عالیجناب نور الله * * بود نیکو خصال و نیک سرشت *
* سال ترحیل آن شهید خدا * * شد رقم نور ماه اوج بهشت *
* سال تاریخ نقل آن خوشرو * * از جهان نور رفت وای بگو *
* میر نور الله چون شد محو حق * * سال نقلش خواستم ارقاب خود *
* گفت قایم سال نقلش او بگو * * میر نور الله زیب عدن شد * ۱۰۱۹

* تاریخ رحلت حضرت شیخ احمد کابلی سرهندی فاروقی *

* آنکه او جوهر خردمندی ست * احمد کابلی و سرهندی ست *
* نقشبندی ست آن ستوده سیر * رونق افزای شرع پیغمبر *
* بیشک آن شیخ عاقبت محمود * از مریدان خواجه باقی بود *
* ذات والای آن خدا آگاه * قطب اقطاب بود بی اشباه *
* او مجدد بالف ثانی بود * واقف سر جاودانی بود *
* الف ثانی با و مجدد شد * زانکه احمد بجای احمد شد *
* نعل با لنعل بود با احمد * احمد کابلی بلطف احد *
* بره شرع و تابعت بصفا * از کمال علوم نور افزا *
* از مریدان اوست بس مشهور * میر نعمان و آدم و بنور *

* تو اجه خدا لتی وشیخ عهدا سخی * * داشت اقبال سرمدی از وی *
* شیخ چون چار یار چار پسر * * داشت کامل بشرع پیغمبر *
* خلفش بوسعید ومعصوم است * * سیومش همچو هردو مخدوم است *
* وان چهارم زدار دنیا شد * * جانب عدن تو خاند والا شد *
* بوسعید آنکه عارف حق است * * کاشف سر و واقف حق است *
* عالم و اورع وستوده شعار * * مرشد اهل شهر واهل دیار *
* شیخ معصوم مجوزات خداست * * مرشد ورهنمای شاه وگداست *
* وان سیوم شاه کشور دین است * * در جهان حق نما وحق بین است *
* هر یکی عارف است بی اشباه * * طال الله عمره وبقاه *
* بود آن شیخ احمد ثانی * * طاق آفاق ودغا ادانی *
* او بتاریخ صفر سفر فرمود * * زین جهان سوی حضرت معبود *
* سال ترحیل آن خدا آگاه * * شد رقم شیخ بود اهل الله *
1024
* عقل تاریخ آن ولی احد * * گفت نور بهشت از احمد *
* سال انقاش بگو بعون احد * * نور اوج بهشت از احمد *
* هاتفم سال نقل فرموده * * شیخ احمد ز اولیا بوده *
* شده تاریخ آن ولی خدا * * احمد کابلی بهشت آرا *
* بیشک است آن ولی ربانی * * گل باغ خلیفهٔ ثانی *

* مرقد او بشهر سرهند است * زان ز حق فیض بهر سرهند است *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ میر لاهوری قدس سره *

* عارف راه حق بصدق و یقین * شیخ میر آفتاب کشور دین *
* قادری بود آن خدا آگاه * از مریدان اوست ملا شاه *
* خواجه ملا و احمد ستام * هر یک از دولتش رسیده بکام *
* گنبد مرقدش بلاهور است * همچو بر چرخ چارمی هور است *
* پاس انفاس بود مشغله اش * سر زانو ست خلوت و چله اش *
* در همه عمر خود نشد پابند * بحبال زن و غم فرزند *
* از ربیع نخست هفتم بود * در دل هفته رحلتش فرمود *
* عمر هشتاد و هشت سالش بود * کانزمان کرد سوی خلد صعود *
* مولد و موطنش سیوستان است * این چنین گوهر از چنان کان است *
* میرسد آن ولی و دوست خدا * تا بفاروق اعظم از آبا *
* کرد رحلت بسوی خلد نعیم * شیخ میر آفتاب هفت اقلیم *
* سال نقلش ملک باوج فلک * زد رقم میر جنتی بیشک * ۱۰۹۵

تاریخ رحلت حضرت شیخ پیر میرتهی قدس سره *

* در زمانم بلا شک و اشباه * شیخ پیر است عارف بالله *
* تا رقم همچو آفتاب عیان * شاهد حال اوست پیر و جو *

* از مریدان او جهانگیر است * * که شهنشاه هند و کشمیر است *
* مولد و مدفنش بمیر تهه دان * * که بهند است مقصبهٔ چو جنان *
* سال نقلش بگو بوا و بیا * * که عطا شد ز شیخ پیرجدا * ۱۰۴۲

* تاریخ رحلت حضرت سید عبدالقادر بخاری اکبرآبادی *

* آنکه او راندیده ام ثانی * * بود همنام شاه جیلانی *
* ذات او زینت توکل بود * * بر ریاض قناعتش گل بود *
* عارف ذات ایزدی بوده * * گوهر بحر سرمدی بوده *
* ذات او بود باکمال وقار * * منبع فیض و مطالع انوار *
* سال نقلش که بهر کو هر سفت * * عقل شهباز عرش اقدس گفت * ۱۰۵۰

* تاریخ رحلت حضرت شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله *

* فاضل هند شیخ عبدالحق * * حامی شرع و دین به نیک نسق *
* عالم و متقی و عارف بود * * بعلوم غریبه واقف بود *
* شرح مشکوة از تصانیفش * * تازی و فارسی ست تالیفش *
* آنچه او را دگر تصانیف است * * چه بنظم و چه نثر تالیف است *
* بیتهایش که در شمار آمد * * همگی هشتصد و هزار آمد *
* عمر او بود یکصد و ده سال * * کانزمان شد ازین سرای ملال *
* سال نقلش خرد عیان و نهفت * * بحنا یق بهشت مرقد گفت * ۱۰۵۱

* مدفن او بشهر دهلی دان * * مسکن او بشهر دهلی دان *

* تاریخ رحلت شیخ ناظر قدس سره *

* شیخ ناظر که عارف حق بود * کشف رازو واقف حق بود *

* خاک را از نظر طلا میکرد * آب را شیر با صفا میکرد *

* از خدا بود ناصر و منصور * بچه ابود ناظر و منظور *

* دانهٔ سبحه در کفش گردید * عقد یاقوت ولعل و مروارید *

* ابر را هرکجا که می فرمود * بارشش آنجا باعتدال نمود *

* ناقهٔ نوجوان که بچه نزاد * شیخ زو شیر را بمردم داد *

* کودک مرده را به نیم نگاه * زنده کرد آن ولی حق آگاه *

* طرفة العین مینخ خرگاهی * می شدی از نگاه او ماهی *

* خارق شیخ گرچه مشهور است * چون مه و مهر فائض النور است *

* لیک من آنچه دیده ام گفتم * نه گهرهای جمله را سفتم *

* خارقش چون حدیث مرفوع است *

* نه رقم ضعیف و موضوع است *

* خارقش از شمار بیرون ست * گرنگارش نمایم افزون ست *

* خارقش را مگو که این سهل است * منکر معجزه ای جهل است *

* در همه وقت اولیا هستند * مقتدی شو که مقتدی هستند *

ب

*شیخ با آن [illegible] بود * در لباس سپاهیان می بود*
*خنجر و تیغ بر میان می بست * سپر او را بدوش خنجر بدست*
*از [illegible] اینچنین ماموربود * با خدا [illegible] آنچنان معمور*
*تا بسی سال شب چو روز نمود * بر [illegible] تشنه بود*
*بر کرامات او که بس نیکوست * متفق گشته اند دشمن و دوست*
*حامی پادشاه شاهجهان * بود پیوسته آن ولی زمان*
*عاشق پاک بین و پاک نظر * بود بر پادشاه دین پرور*
*شیخ را راه بود بی اکراه * در حرمگاه خاص شاهنشاه*
*شیخ از بسکه متقی بوده * چون تقی و علی نقی بوده*
*حنفی بوده است مذهب شیخ * قادری بوده است مشرب شیخ*
*بود در حکم شیخ وحش و طیور * انس و هم جن و هم فرشته و حور*
*از جمادی نخست سیزدهم * بود کان قطب شد بچرخ نهم*
*سال نقلش خرد با هل زمان * گفت افسوس رفت قطب جهان* ۱۰۵۷
*روضهٔ او باکبرآباد است * منزل فیض و جای ارشاد است*

تاریخ وفات حضرت ولی محمد نارنولی قدس سره

*آنکه [illegible] مرشد خواص و عوام * هست او را ولی محمد نام*
*نارنولی است آن ستوده شیم * دل و دستش بهار نسیم است و دیم*

* تاریخ وفات میر صالح الملقب بکشفی *

* بن عبد الله مسکین رحمه الله *

* میر صالح که اهل عرفان بود * صاحب کشف راز یزدان بود *

* درد و صهبای مصطفی بوده * کل کاند از مرتضی بوده *

* ذات پاکش که از حق آگاه ست * لمعهٔ نور نعمت الله است *

* عقل تاریخ آن ستوده نژاد * گفت کشفی بجامد آب بداد * ١٠٦٠

* باز سال وصال آن خوش شد * و الی خلد میر صالح گو * ١٠٦٠

* سال شنقار صالح دوران * شد رقم شاهباز خلد و جنان *

* مدفن او با کبرآباد است * روحش از فیض ایزدی شاد است *

* تاریخ وفات حضرت میرابوالعلا قدس سره *

* آنکه او با دل صفا بوده * در جهان میر بوالعلا بوده *

* ثمرة القلب احمد مختار * قرة العین خواجهٔ احرار *

* ذات او بود مصدر عرفان * قلزم فیض و معدن احسان *

* صبح سه شنبه و نهم ز صفر * بود کان قطب وقت کرد سفر *

* گفت سال وصال او مظهر * بوالعلا مهر جنت اکبر * ٠١٦١

* سال آن خسرو ولایت عدن * شد رقم آفتاب جنت عدن *

* سال شنقار آن ولی زمان * شاهباز بهشت والاخوان *

* سال شمار آن عزیز جهان * شد رقم شاهباز خلد مکان *
* روضهٔ او باکبرآباد است * جای فیض و مقام اولیا است *
* تاریخ وفات حضرت قبله کاه دستگیرا لنعمی *
* مرشد سید احمد قدس سره *
* بشنو از من ثنای عمدهٔ دین * که مثالش نه در زمان و زمین *
* سرو بستان احمد مختار * گل گلزار حیدر کرار *
* آنکه او بود سید بر حق * روشنای قوای هفت طبق *
* کاشف چار باغ شرع متین * کابین بوستان صدق و یقین *
* سید احمد که عمدهٔ دین بود * عزت شان و فخر تمکین بود *
* دل پر نور راو بعلم و کمال * دمت بر فیض او به برّ و نوال *
* لایح از روی او فروغ جهان * فایح از خوی او شمیم زمان *
* آفتاب سپهر معرفت است * ماه اوج کمال مکرمت است *
* خلق از فیض بخشش اهل کمال * لطف او دستگیر غمزده حال *
* افتخار سیادت است باو * اعتبار شرافت است باو *
* قبلهٔ اولیا جناب وی است * کعبهٔ اهل صدق باب وی است *
* ذات کرد او بود سید الطرفین * نور سعدین و لولوء بحرین *
* مولد او سیالکوت بدان * اکبرآباد گشت مسکن آن *

* لیک جد کلان آن شه دین * ترمذی [illegible] و [illegible] *

* مولدش گر [illegible] شاه بود است * شهر [illegible] ز آباد آمده است *

* [illegible] اندر آن شهر [illegible] ت * آخر چه گردش [illegible] *

* یا دران شهر [illegible] سازد * یاد گرفته [illegible] سازد *

* این نسب نامه [illegible] اوست * بشنو از من [illegible] و یکرو *

* جعفری و حسینی اش نسب است

* از چنان نخل اینچنین قطب است *

* پدرش عارف زمن بوده * نام نامی او حسن بوده *

* بعد او عمدهٔ زمان و زمین * سید بی نظیر قطب الدین *

* بعد او سید خدا آگاه * شاه عرفان پناه عبد الله *

* بعد او در قلزم عرفان * میر محمود ترمذی را دان *

* بعد او حامد و محمد بود * وز پس او امیر احمد بود *

* مقتدای زمان عصام الدین * پیشوای جهان حسام الدین *

* مسند فیض حق فقیه الدین * مطلع نور حق وجیه الدین *

* بعد او بوعلی ست بیشک وظن * پس او محسن ابن میرحسن *

* صاحب نزهه زاهدان بیشک * بود او را برادر کوچک *

* انکه نامش حسین سادات است *

* صاحب خارق و کرامات است *

* دختر خود بمیر حسن داد * او بنجوبی ابوعلی را زاد *

* نادر شن حسین امد حسن * نور اسا جیبن آمد *

* شه علی و امحث حسین ازان * که بماند ز او وفات بجهان *

* سید عالم است بیشک وظن * پدرو مرشد امیر حسن *

* بعد او انکه میر بوالحسن است * مرشد و رهنمای مرد و زن است *

* میر بوالخیر و شاه محی الدین * بود هریک بشوکت و تمکین *

* هریکی عالم و محدث بود * هریکی راه حق بخلق نمود *

* بعد او جعفر است و ابراهیم * پس او سید علی ست کریم *

* بعد او بامن محمد از بجیاں * خلف الصدق شاه اسماعیل *

* پس او هست جعفر صادق * بره شرع مصطفی واثق *

* بعد او بیگمان تو باقر دان * خلف زین عابدین برخوان *

* آنکه او زین عابدین آمد * رونق افزای شرع و دین امد *

* خلف الصدق سید الشهدا است * خلق را رهنمای سوی خدا است *

* آن شهید یکه نام اوست حسین * پدرش بود مرشد ثقلین *

* نام نامی او علی ولی ست * کاشف نکته خفی و جلی ست *

* اوست داماد مصطفی بیشک * اوست هادی اولیا بیشک *

* اوست بی [illegible] شیر خدا * کرم الله وجهه ابدا *

* زوجهٔ اوست فاطمه [illegible] شافع [illegible] روز [illegible] *

* گر شماری تو نام [illegible] * سی و یک میشود [illegible] *

* من و فرزندان [illegible] * سی و یک میشود گر پرسی *

* هرکه از آل مصطفی باشد * عدد آل او کوا باشد *

* نام فرزند ماست عبد الله * خالد الله عمره و ابقاه *

* دولت و بخت همنشینش باد * حق تعالی نگاهبانش باد *

* صد و سی سال عمر او بادا * در دو عالم بآبرو بادا *

* هم عزیز ماست مادر پدرم * من ز پشت چنان چنین گهرم *

* ذات من گوهری از آن کان است *

* نشوهٔ جسم من از آن جان است *

* مادر او عفیفه بوده * سوی خورشید چشم نگشوده *

* پدرش را ابو محمد نام * هست مشهور در خواص و عوام *

* بعد او بو سعید ابراهیم * در پس او خلیل با تسلیم *

* بعد او شاه نعمت الله است * پس او شاه عظمت الله است *

* بعد او حامد حسین بدان * پس او میر مرتضی [illegible] *

* بعد او شاه نور شاه ولی * پس او وحید راحت و شاه علی *

* ... پدر او علی بن جعفر *

* باز جعفر که صاحب با قروان * پدرش زین عابدین برخوان *
* پدر او بود امام حسین * که حسین است قبلهٔ کونین *
* او ست فرزند مرتضی حیدر * آنکه همتای او نشد دیگر *
* پیوسته و هشتند با ستوده صفات * این بزرگان عمدهٔ سادات *
* از کمالات شان بلوح و قلم * رضی الله عنهم است رقم *
* هر یکی زان بزرگها در دهر * مسکنی کرده اند در هر شهر *
* ... ز عرب آمدند در ایران * پس ز ایران بخطهٔ توران *
* باز در ملک هند کرده قرار * هر یکی زان بزرگهای دیار *
* نسب آن بزرگ والاجاه * اینچنین شد رقم بلا اشتباه *
* مدنی و عریضی و هروی ست * ترمذی و حسینی و علوی صفت *
* چو علی عریضی اش ماناست * علوی کر بگفتمش بر جاست *
* ... ذات او خداد انی * لیس فی الله هر مثله ثانی *
* اینچنین پاک سید از دو طرف * مثل او کی بود دگر بشرف *

*هر کرا آن چنان [illegible] رهنما شد * که [illegible] فخر مفتخر بالمجد *

*وصف [illegible] شام کار من است *

*دارم از [illegible] * کوچک از خبر *

*نام او عاقل [illegible] ز دو پسر * هست [illegible] سنجیده و *

*آن یکی را بدان ازین هردو * هست سید محمد ای خوش خو *

*آن دگر راست نام سید مهر * یا دحق هرد و را ظهیر و نصیر *

*باز از وی دو دختراند نکو * هریکی در زمانه فاطمه خو *

*من هم از لطف خالق دادار * دختری دارم ای ستوده شعار *

*باز دارم ز فضل آن داور * یک پسر بهتر از هزار پسر *

*مادرشان ز خاندان رسول * هست از نسل مرتضی و بتول *

*پدر آن صفیهٔ دوران * بود خافی بجاه و دولت آن *

*میر عبدالعظیم نامش بود * دین و دنیا بهرد و کامش بود *

*پدرش بود میر مهدی نام * واقف سر خالق الانام *

*میر مهدی بلطف حق میدان * بود از نسل سید همدان *

*آنکه او را علی همدانی * همه دانند با همه دانی *

*مادرش را رسد نسب نامه * تا بسید شریف علامه *

*باز آیم بقربت اصلی * بگذرم زین قرابت وصلی *

*گرچه ذ رباب و شان [illegible] این * گفت [illegible] نام کند ابون *

[illegible] مطابم

* [illegible] خویش [illegible] را بیان کرد [illegible] بیش عیان گرده *

* [illegible] ای سوده سیر * * بر [illegible] گرامی تر *

* لیک در عرف گفتگوی هست * بمه دهر [illegible] وروی هست *

* همچو رشید این سخن پیداست * هرکس از نسل آدم و حواست *

* لیک تفریق حق تعالی کرد * آن یک اعلی دو یکرا دنی کرد *

* من هم از رسم وسنت قدما * میکنم گفتگو بصدق و صفا *

* طعنه بر ما مزن ز بیخردی * گرنه هستی زشاخ و بیخ ردی *

* باز در وصف ومدح والدخویش * چند بیت ذکرکنم در پیش *

* هیچکس کی بآن جناب رسد * گرد و جانب بآفتاب رسد *

* ذات پاکش از نسل سیدالشهداست * قرة العین حیدر وز هراست *

* ذات او مجمع کمالات است * مصدر خارق وکرامات است *

* طالبش آفتاب عالمتاب * همتش مایه بخش بحر و سحاب *

* اولیای زمانه خادم اوست * جان نثار آمده بمقدم اوست *

* [illegible] اولیا و جود و کیست * دیگری مثل او بدهر کی هست *

* میکنم ذکر ثنای او تضمین * این دو سه بیت تازه و رنگین *

* پای تا [illegible] اگر [illegible] نمودم * [illegible] که گرد آن گردم *
* فرنهاد و [illegible]
* سالها ابر [illegible]
* من هم از سوی [illegible] * و [illegible] چه [illegible]
* تا که خاک است و آب و آتش و باد * رحمت ایزدی نثارش باد *
* بیست و پنجم ز ماه ذی حج بود * که بیوم الخمیس نقل نمود *
۱۰۶۴ * شد رقم سال نقل آن سید * آب و رونق بخلد از احمد *
* سال تاریخ نقل او رضوان * گفت قطب شیخ سید بدان *
* مرقد او با کبرآباد است * در جنان روحش از خدا شاد است *
* نور الله فی الجنان مثواه * عطر الله قبره و ثراه *
* باز یک قطعه ذکر گفتیم * سال تاریخ او چو دُر سفتیم *
* زهی قطب جهان و غوث دوران * که نام نامی او بود احمد *
* گذشته زین جهان با دولت فقر * مثال او ندیدم هیچ سید *
* درین عالم بآب و تاب دین بود * و جودش لؤلؤ دریای سرمد *
۱۰۶۴ * خرد تاریخ نقل روح پاکش * بگفتا شد بجنت میر احمد *
* تاریخ وفات حضرت سید احمد بخاری *
* اکبرآبادی قدس سره *

* ۱۰۹۰ *

سید بی نظیر احمد نام * عارف ذات خالق انام *

[illegible] بی [illegible] * [illegible] مجوز [illegible] بازی بود *

[illegible] بی اشا [illegible] آن خدا آگاه *

[illegible] رحلت فرمود * [illegible] و قسم پدر *

سال تاریخ نقل آن سید * کو [illegible] از احمد * ۱۰۶۲

ذات او از گروه اوتاد است * قبر او بین باکبرآباد است *

* تاریخ وفات شیخ حسین بن شیخ نصیر الله *

* ولد شیخ عبد الواحد *

عارف بی نظیر شیخ حسین * مرشد و پیر و هادی ثقلین *

سوم ماه عید و جمعه بود * که ز دنیاش انتقال نمود *

سال نقش نرد چو گو هر سفت * بجنت این است زیب جنت گفت * ۱۰۶۲

* تاریخ وفات حضرت شیخ فیروز صاحب فصوص رض *

* شیخ فیروز مقتدای انام * واقف راز خالق علام *

* مثل او کس نداشت علم فصوص *

* بود فیضش علی العموم و خصوص *

* عقل تاریخ آن ستوده سرشت * گفت فیروز زیب اهل بهشت * ۱۰۶۲

* قبر او بین باکبرآباد است * بی تکلف مقام ارشاد است *

* [illegible] وفات حضرت شیخ مجتبی [illegible] ی قادری قدس سره *

* مجتبی شیخ [illegible] *

* در [illegible] *

* [illegible] سید باقی [illegible] *

* عمده [illegible] دین و قدوهٔ کون و مکان *

* قبلهٔ اهل جهان و کعبهٔ عرش آستان *

* میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا *

* چون ازین دار الفنا شد جانب قصر جنان

* ساعت روز و مه و سال وصالش عقل گفت

* صبح شنبه پنجم شوال باقی داد جان

۱۰۶۵

* میر باقی که محو مطلق بود * حامی دین و عارف حق بود *

* فخر بناه از بلندی جاهش * صاحب بزم بی مع الله اش *

* رفت زین خاکدان حزن و ملال * صبح شنبه به پنجم شوال *

* شده دنیا ز رفتنش تیره * چشم خورشید آسمان خیره *

* رفتنش زین جهان چنان ماند * که بحز ماه آسمان ماند *

* جسم بی جان بماند کون و مکان * ماند بی ماه و خور زمین و زمان *

* او بقصد طواف کعبهٔ حق * در سفر داد جان به نیک نسق *

* عطرا لله ... مه المنا ... روح ... آ ... می *
* سال نقلش که به ذکر هر ... * عقل ... بهشت بلقیس گفت *
۱۰۶۵

* ... تاریخ وفات حضرت اسمعیل ... آبادی *
* شیخ عالی مقام اسماعیل * بر رها ... بود دلیلان *
* گفت تاریخ نقل او هاتف * ماه فردوس بود جنت اسماعیل *
۱۰۶۱

* شیخ والاجناب اسماعیل * بود محو خدا عیان ونهفت *
* در مه صوم سال رحلت او * خردم قدوه مشایخ گفت *

* احوال حضرت ارشاد پناهی شیخ الشیوخ محمد صالح رض *

* شیخ ما عارف است ربانی * از مریدان شاه جیلانی *
* اول و آخرش همه پرنور * ظاهر و باطنش همه معمور *
* شیخ صالح که ماه عرفان است * مطلع نور چرخ فیضان است *
* گنج گنج قناعتش میخوان * گل باغ توکلش میدان *
* جز خدا با کسی نبودش کار * بخدایی خدا نبودش یار *
* عالم و عارف خدا بوده * تابع شرع مصطفی بوده *
* علم منقول و نکته معقول * از برش بود با فروع و اصول *
* درس میگفت از برای خدا * شغل او علم بود صبح و مسا *
* گرد خود حلقه خواص و عوام * جمع هرگز نکرد از پی نام *

* تابع [illegible] * [illegible] و حال [illegible] *

* [illegible] *

* [illegible] *

* نه نمودی [illegible] * خویشتن را [illegible] *

* نه بتذویر فنحروشیخی داشت * نه لباس هزار میخی داشت *

* در میان خلایق پر زیب * هرگز او را نبود بهر فریب *

* همچو شیخان بمکر و عیاری * هاے هوئی گو زن کهاری *

* از پی لقمه های رنگ برنگ * نزد مرد حق النگ و شلنگ *

* در نکوهش مقلدان بطریق وعظ *

* چند شیخی بمکر و عیاری * آه ازین شیوهٔ تبه کاری *

* شیخ جاهل زمعرفت دوراست * بیگمان چشم کوربی نوراست *

* زنکی چند را مریدش کرد * دست بگرفت و معتقدیش کرد *

* تا یکی جنبش نهانی داد * خاطرش را تسلی بمراد *

* عامی چند را زبی عملی * ذکر فرمود در خفی و جلی *

* نه تفحص کند با کل حلال * نه مقید شود بصدق مقال *

* چه حلال است پیش او چه حرام * شغل الله کارا و ست مدام *

* که بمکرش فریب عام دهد * نام خود تارک الطعام دهد *

*گاه گوید که صائم الدهرم * غوث آن ملک قطب این شهرم*
*گاه گوید که قائم اللیلم * [illegible] سر خیلم*
*گاه گوید که شب رسول خدا * بسر دوش من فگند ردا*
*گاه گوید که مرتضی حیدر * بکفم داد سبحه و خنجر*
*گاه گوید که شاه جیلانی * داد ما را کلاه بارانی*
*گه بتوحید دم زند از حال * میشناسد یکی حرام و حلال*
*همچنین گفتگوی پر اشباه * جاهلی چند را کند گمراه*
*گاه دینارکی دهد بفقیر * فخر زان میکند بصد تقریر*
روز و شب باد روغ و بهتان کار
آه زین غافلان شهر و دیار
*گاه رقصد بنغمهٔ قانون * گاه جوشد چو بادهٔ گلگون*
*خرقه پوشی کماهر دهل رقصد * فرمستی ست کو بحیل رقصد*
*این تماحالتی که بی معنی ست * از خدا و رسول نزهت نیست*
*حالت عاریت بکار آید * عاریت چون برفت عار آید*
*برخنث روا ست رقصیدن * لولیان را سزا ست رقصیدن*
حال عارف محیط ارض و سما ست
قبض و بسطش نه برتمنا ست

* کی با آواز چنگ و نغمهٔ رود * مصطفی وجد و رقص و حال نمود *

* نشنیدم کسی که از اصحاب *

* مست گشته بصوت چنگ و رباب *

* نشنیدم که اهل بیت رسول * بدف و نای میشدی مشغول *

* مادرا رقص بر صدای نی ست * اهل را اینچنین سماع کی ست *

* کی با آواز دف مثال غزال * عارف حق شود ز حال بحال *

* مستی اشتران بالحان است * این نه اوضاع اهل عرفان است *

* تا ترا وجد و حال حیوانی ست * بخدا از تو دور انسانی ست *

* عارضی نیست حال عارف حق * که بآن شد مقید و مطلق *

* بوزنه رقص میکند بدهل * حاش لله ز اهل علم و عمل *

* از سماع غنا نمیدانی * منع کرداست شاه جیلانی *

* خویشتن را مرید او گیری * قول و فعلش بصدق نه پذیری *

* این چه بی پیریست و بی راهی * که با طوار پیر خود نا ئی *

* حیله و عذر ها کنی در پیش * پس با آواز دف زنی سر خویش *

* چو زن حائضه چه عذر تراست * توبه زین فعل بد بکن که رواست *

* در سماع و غنا حدیث صحیح * کس ندیداست آشکار و صریح *

* نتوان گفت [illegible] * که زدوش نابی فتاد رد ا *

* مصطفی روز نحر و موسم عید * کی سرود بعشیه بشنید *
* گر شنید ست آن باز منع کرد * من به نهیش عمل کنم ای مرد *
* بر حدیثی که هست نامعمول * نزد چنگ خود مکن مجهول *
* من درین کار غور ها کردم * بسر تحقیق نه پی بردم *
* از برای ازالت وحشت * وز پی دفع محنت و کربت *
* بشنوی گر غنا روا باشد * این شنیدن نه از خطا باشد *
* اینچنین یوسف و محمد گفت * جایزش هست آشکار و نهفت *
* ابن لیلی که اهل دین بوده * مر غنا را حلال فرموده *
* فرقهٔ اهل علم با تبجیل * مر غنا را چنین نمود دلیل *
* دستک و شعر و ساز و نغمه بهم * جمع گردد غنا شود آن دم *
* گر یکی زین سه میشود نایاب * آن غنا نیست بیگمان دریاب *
* آن امام یکی بود غزالی * روح الله روحه العالی *
* او غنا را چهار قسم نمود * اینچنین در کتاب خود فرمود *
* که حرام و مباح و مندوبست * باز مکروه و غیر مرغوبست *
* اینهمه گفتگو ضعیف ببین * پیش ارباب علم و فضل و یقین *
* بو حنیفه که فرق مجتهدین * بود در عرصهٔ زمان و زمین *
* مالک و شافعی و هم احمد * یوسف و هم محمد و امجد *

* پیشکش وزیب آشکار ونهفت * مرغنا را حرام مطلق گفت *
* پس دلیل سماع او هدر است * قال قلیل از قبیل کاهتر است *
* آنچه بی اختیار روی نمود * اندر و نیست حرف گفت وشنود *
* فقها را درو روایت نیست * علما را درو حکایت نیست *
* آن عطیه زعالم دگر است * این همه گفتگو درو هدر است *
* من و تو هر دو را د روحیرت * غیرت الله بین درو غیرت *
* هست این رمز عارف حق بین * قطره را محو بحر مطلق بین *
* سنگ وآهن اگر تو جمع کنی * آتشی درمیان پنبه زنی *
* این سخن را باختیار مگو * حالت دیگران بخویش مجو *
* بر شکر گنج و بر نظام الدین * تهمت وجد ورقص نیست یقین *
* قطب ویقی نبود از اصحاب * که ازین فعل ورسم شد شواب *
* بدترین از همه گناه است این * تهمت رقص بر معین الدین *
* اگر اورا سماع وحالت بود * تو چه دانی که او چه طرز نمود *
* از برای فریب مردم عام * رقص از صبح میکنی تا شام *
* شرم کن زین طریقهٔ بیجا * عارفان را باین مکن رسوا *
* نشنیدی که از سماع و غنا * بحسن زجر کرد شیر خدا *
* نشنیدی که از فروع واصول * لعن بر صوت لحن کرد رسول *

*گاه از عایشه سخن رانی * وز زبانش حدیثها رانی *

*گاه از بوهریره و بوذر * گاه از ابن کعب و ابن عمر *

*گفتگو میکنی برای غنا * چند افتی بر نج و رد و عنا *

*پیش ازین بود ای ستوده خصال * متعه و لحم خر بشرع حلال *

*بعد ازان فعل و اکل منع نمود * آن شهنشاه عاقبت محمود *

*آنچنان گرچه حکم اول بود * حکم ثانی ولی چنین فرمود *

*من برین حکم ثانی از دل و جان * ثابتم بر دلائل و برهان *

*مستحب بود بر خواص و عوام * گر غنا در اوائل اسلام *

*بعد ازان زین سماع نامحمود * سرور دین پناه منع نمود *

*تو نظر کن بناسخ و منسوخ * از سر عدل و اعتقاد رسوخ *

*سعد چشتی که مرد بینا بود * از مرید ان شیخ مینا بود *

*نسخهٔ در بیان حل غنا * هست تالیف آن ستوده لقا *

*در مزامیر و دهلک و طنبور * با باحت نموده او مسطور *

*گرچه برهان ادبش خوب است * پیش ارباب وجد مرغوب است *

*شیخ علامهٔ که او راوی ست * هم از و نسخهٔ وزین وادی ست *

*لیک مارا بمجتهد کاراست * ورنه تقریر حل بسیار است *

*شیخ گنگوهی بندهٔ قدوس * بود در مملکت رئیس روس *

* او هم از بهر حل نفس غنا * کرد تحریر نسخهٔ زعنا *
* لیک آنهم نه اشتهار گرفت * پیش دانا نه اعتبار گرفت *
* آن محدث که بود شیخ جمال * در زمانم بعلم و فضل و کمال *
* نسخهٔ در جواز حل غنا * کرد او هم بیان حسن ادا *
* لیک چون نیست او ز مجتهدین * حجت او نشد بسمع قرین *

* سخن این ست ای خدا اندیش *
* سخن سلف را مکن کم و بیش *

* گفتگو بر خلاف زنادانی است * نه سخن فهمی و سخن رانی ست *

* هرچه زاهل دین بود دین ست *
* سخن اهل معرفت این است *

* لیک من آنچه دیده ام گویم * زانکه چوگان شرع را گویم *
* تا چو من بر تو مبرهن گردد * نی سخن حل آن سخن گردد *

* * * * * فی الواقعه * * * * *

* دوش دیدم بمجلس سرور * خواجه مودود را بعزت و فر *
* گفتمش ای خواجهٔ بلند نژاد * از تو خرد و بزرگ را ارشاد *
* عزت خاندان چشت ز تست * رونق گوشک بهشت ز تست *
* در سماع و غنا چه فرمائی * عقدهٔ مشکلم تو بکشائی *

* من روایات مختلف بلسیار * * دیده ام در کتب باستحضار *
* فرقهٔ بر اباحتش نازد * * کافهٔ سوی حرمتش تازد *
* گر حرام ست اولیا بچه رو * * سر بسر کشته گوش جانب او *
* ور حلال ست اهل فقه چرا * * شد بخرد و بزرگ چشم نما *
* هر دو قوم از حدیث می نازند * * بدلیل اسپ خویش می تازند *
* از سر لطف بنده زا بنما * * وجه حاییت سماع و غنا *
* خواجه از روی التفات بمن * کفت کای ثمرهٔ حسین و حسن *
* من باخلاص دل سماع و غنا * * نمودم خدا بس است گوا *
* حالت من نه رقص تن بوده * * جنبش دل بذو لسمعن بوده *
* حالتی کان بنغمهٔ تارا ست * عارفان رابسی از ان عار است *
* ناقصان وجد از سرود کنند * * رقص مرغا نیان برود کنند *
* حالت ما نه بر سماع غنا ست * * حالت ما بود ذات خدا ست *
* هر که او مائل خدا باشد * * کی دلش بند بر غنا باشد *
* هر که او با یگانه بنشیند * * غیر را کی به بزم خود بیند *
* تا که نقص است هوی و ها باشد * * ظرف خالی پر از صدا باشد *
* تهمتی سخت بسته اند بما * * ناقصی چند از سماع غنا *
* مومنی نیست خالی از علت * * عارفی نیست فارغ از ذلت *

* ذلت ما همین قدر گردید * * لیک برو بکران هنر کردید *
* این هنر را کسی قبول کند * * که ور اخاص خود رسول کند *
* این هنر بر کسی روا کردید * * که ز دنیا دلش صفا کردید *
* مبتدی را از دست کام هوا * * منتهی را از دست استغنا *
* مبتدی راست رتبهٔ حیوان * * منتهی راست درجهٔ انسان *
* هر که او عارف است آخر کار * * کرد زین اجتماع استغفار *
* مائل صوت ولحن حیوان ست * طالب ذکر و فکر انسان است *
* گفتم ای خواجهٔ فصیح کلام * * گویم این نکته باخواص و عوام *
* گفت این نکته را عیان فرمای * * کمرهان را ره خدا بنمای *
* هر که با ما دل صفا دارد * * حب پیغمبر خدا دارد *
* در دلش این سخن بکیسر دجای * * ورنه مردیست بی سر و بی پای *
* واقعه از برای خاصان است * * عام از واقعه هراسان است *
* کار ما با عوام ناقص نیست * * حرف ما با گروه راقص نیست *
* هر که رسوای خواجه راه بود * * صدق گفتار ما گواه بود *
* گفتهٔ من که شد بصدق بشیر * * منکرانرا چو منکر است و نکیر *
* مظهر الحق که سعی حق کردید * * حق و باطل بباطل و حق دید *
* ختم و دم و گر طوطیان کلام * * واختتم بالسلام والاکرام *

***** تضمینه *****

بر من از جهل اعتراض مکن *بشنو از جامی ستوده سخن*

سبحه ما میزند ز شور و شغب

سبحهٔ صبح گاه و سه شب

صف زده گردش از خران گلهٔ

ذرفکنده بشهر و لولهٔ

خنکی چند کرده خود را گرم *نه زخالق نه از خلائق شرم*

همه بر بانگ نای و دف رقصان *لیک رقصان بجانب نقصان*

هیچ یک را بدل قبولی نه *پای کوبان و لی فضولی نه*

رقص ناقص بسوی نقص بود *جنبش کاملان نه رقص بود*

حاصل ذکر رد گردن و سر *اثر رقص ضعف پشت و کمر*

حذر از صوفیان شهر و دیار *همه نامردم اند و مردم خوار*

این نه صوفی گری و آزادی است *بلکه گیدی خری و قوادی ست*

داد زین ابلهان نکرهٔ داد *منحرف از طریق عقل و سداد*

صحبت پاک شان ز صدق و وفاق

مایهٔ صد هزار کذب و نفاق

الامان الامان ازین مردم *که چو خر بس اند بی سر و بی دم*

* شیخ ما پیر ما مربی ما * همت از جان مطیع امر خدا *

* نه ورا آرزوی نغمه و ساز * نه ورا وجد و رقص و حال مجاز *

* ظاهر او چو کوه با تمکین * باطن او چو بحر علییین *

* شغل او روز و شب کتاب الله * ذکر او نام حق بشام و پگاه *

* ننمودی چو صوفیان مجاز * خویش را محو چنگ و نغمه و ساز *

* بود او را همه خفی و جلی * حکمت مصطفی و علم علی *

* بود در علم چارده بیشک * همچو ماه چهارده بفلک *

* در بر او نه خرقهٔ سالوس * بر سر او نه تاج و قینانوس *

* مسندش بود بوریا و پلاس * اینچنین مسندی رسول شناس *

* فخر او فقر بود در همه حال * همچو فقر محمدی بکمال *

* بره فقر استقامت داشت * فقر را خارق و کرامت داشت *

* فقر موقوف بر کرامت نیست * فقر جز صبر و استقامت نیست *

* فقر آنست کز هوا رستن * دل همه وقت با خدا بستن *

* فقر نبود که بر در سلطان * خویش را بهر زر کنی قربان *

* طامعانی که دم ز فقر زنند * فی الحقیقت نه مرد بلکه زنند *

* مرد دنیا ز فقر بیخبر است * قدر عیسی برون ز فقر خر است *

* آن فقیران که طالب مالند * همچو زنهای قحبه با بالند *

* شیخ ما را بفقر ره بوده * بر غنا گاه چشم نگشوده *
* واقف علم کیمیا بوده * صاحب فن کیمیا بوده *
* دست رس داشت بر خزائن غیب *
* دامنش بود قدسیان را جیب *
* دست همت بذیل عقبی زد * پشت پا را بر دنیا زد *
* چار تکبیر بر هوا خوانده * دست از هر دو عالم افشانده *
* خضر با او همیشه صحبت داشت * هر یکرنگی و محبت داشت *
* روز و شب صحبت رسول خدا * داشت آن رهنمای اهل صفا *
* روز و شب کار او عمل بوده * فارغ از حیله و دغل بوده *
* * * * در نکوهش علمای بی عمل * * * *
* نشنیدی ز احمد مرسل * عالم بیعمل چو خر بوحل *
* از خدا و رسول حرف زند * لیک او خود بر و عمل نکند *
* گرد او حلقه ز مردم عام * سر فرو کرده با خضوع تمام *
* میزند حرف با کمال بکا * پیش هر بیعمل ز خوف و رجا *
* این نصایح که میکند بعوام * صبح تا شام از حلال و حرام *
* خود ز اعمال نیک بیخبر است *
* قیل و قالش فسانه و سمر است *

* چند هنگامهٔ بزرگ پسر * * پس او شهاب منسج زد *
* باغری چند گفتگو زخر هیچ * * میکند روز و شب بحیله گری *
* گه دلش بر وظیفهٔ سلطان * * گه تنش تن زده به پیر و جوان *
* گه بدبّاغ حرف حال زند * * گه بصباغ قیل و قال زند *
* گاه پندی دهد بعطّاری * * گاه وعظی کند بعصّاری *
* گاه باموزه دوزکفش گری * میرساند به نیک و بد خبری *
* گه به بندّاف مردم جلاف * * خرقها میزند بلاف و گزاف *
* گفتهٔ بیقیاس ندارد مسود * * آتش نیک را نباشد دود *
* شیخ ما صاحب عیان بوده * * پاک از مکر و زحیل بوده *
* ظاهر حال آن خدا آگاه * * بو وقال الرسول وقال الله *
* باطنش محو ذات مطلق بود * * سخن حق شنو که باحق بود *
* نسبش هاشمی و مطلبی است * * حسبش شیوهٔ خدا طلبی است *
* هرکرا ورا نبود چون او زاد * * کشف آباد خارق اجداد *
* چه شرف پیش مردم جهلا * * از بزرگی و عزت آبا *
* چند لاف و گزاف جد و پدر * * پیش هرکس بیان کنی ای خر *
* از نسب درمیان مردم عام * * فخرها زصبح میکنی تا شام *
* چون ترا نیست شیوهٔ محمود * * افتخار پدر زند از چه سود *

* هست ایک شهر بنگی ز فعل سرعلی * المسمی باعلم و اجهل *

* بایتکی چند مولوی جامی * بشنوا ز گوش هوش ای عامی *

* همچو این جاهلان جاه طلب * که نهاد داده در عار نسب *

* پدر و مادر از نسب عاری * پسر افتاده در نسب داری *

* وی پدر از اراذل قروی * پسر امروز سید علوی *

* مادرش لولی و پدر لالا * او زند دم ز حیدر و زهرا *

* کی چو نافه خریطهٔ سرگین * فتد از ناف آهوی مشکین *

* بنیادش مسیلمه کذاب * چون بود زاده حدیث و کتاب *

* باد لعنت بر آنکه مهرهٔ خر * کرد پیوند سلک دُر و گهر *

* زد خری لاف با خران دگر * که مرا رخش رستم است پدر *

* واد زا بنها یکی جوابش باز * که گواه تو بس دو گوش دراز *

* هر که او صاحب نسب باشد * شاهد حال او حسب باشد *

* شیخ ما صاحب نسب بوده * شاهد حال او حسب بوده *

* نظرش مائل هنر میبود * همچو آینه عیب کس ننمود *

* شیر مردان که مجمع هنر اند * از هنر سوی عیب کم نگراند *

* جاهل عیب جوی و عیب پذیر * ز بر حقیقت سگی است آهو گیر *

* سخت عیب است پیش اهل هنر *
* شتر [illegible] را [illegible] کند [illegible] نظر *

* [illegible]یش را ناقصان نظر کنند * [illegible] را بعیب طعنه زنند *

* بحر الانساب و معدن الاخیار * معتبر نیست ای ستوده شعار *

* نسب قابه [illegible] ق و بواب بان * شرف باغبان و قصابان *

* قابل شان بشان بیان کرده * شرفا را نسب نهان کرده *

* هرکرا مادر و پدر حبشی * او چه داند شرافت قرشی *

* گفته هرکسی که بی سند است * پیش ارباب فضل و علم [illegible] *

* در حق خواجه گفته است بنده * نبود راست و خوب زیبنده *

* فاضل بی نظیر عبد الحق * راز دان مفید مطلق *

* کاملا نیکه خطه هندند * واصلا نیکه خطه هندند *

* ذکر کرد است حال هر یک را * رقم نا کرده نقطه شک را *

* چند جا کرده آن عزیز غلط * بر خط راست کج نهاده نقط *

* اینچنین است لایق دانا * قسم اعلی بدانند از نادانی *

* مینویسد هر آنکه بی تحقیق * بدتر است از عشایر زندیق *

* اینچنین بد بود بنزد خدا * که ز بد نیک را نکرده جدا *

* بسواد یکه بود نور الحق * داشت از روی علم نیک نسق *

* [illegible] ی سود و شعار * * پدرت لفظه نسخه اخبار *

* [illegible] * * این چنین طبع آنچنان کرده *

* [illegible] * * داد او را ز اعتقاد جواب *

* که بتصحیح آن کتاب نظر * * از ضعیفی نکرده با رگه [illegible] *

* همچنین از طفیل شاگردان * * شهرتی [illegible] نسخهٔ آن *

* اینچنین گفتنش سند نبود * * بد از و نیک و نیک بد نبود *

* بر کم و بیش او خدای کریم * * ساتر آمد بلطفهای عمیم *

* ای جوان شیخ ما بآن فرهنگ *

* نه بدامان عیب کس زده چنگ *

* شیخ ما مظهر کمالات است *

* صاحب کشف و هم کرامات است *

* در ته دلق بس که بالا فشرد * گوی خوبی ز هرد و عالم برد *

* او مرا رهنمای حق گردید *

* پایهام زین سبب بعرش رسید *

* آنچه او نعمتی مرا که سپرد * * شکر او کی توان بجا آورد *

* گر زبانم یکی هزار شود * * هر هزارش سخن گزار بود *

* شکر او را شمار نتوان کرد * * بایکی یک از هزار نتوان کرد *

* صرف ونحو وحدیث وفقه واصول * علم [illegible] وهم
[illegible]
[illegible] وهم خط احمر
* [illegible] را یافتم [illegible] او * نهر من ز بحر همت او *
او مرا رهنما بمعنی شد * پایه ام فوق عرش اعلی شد *
و مرا شغل باطنی فرمود * آنچه میخواست [illegible] نمود *
[illegible] من از و منور شد * [illegible] من ز وطا [illegible] شد *
* حاجت من بکس نماند جز او * هیچ دیگر هوس نماند [illegible] *
* گفتمش دم بدم نفس بنفس * انت لی لیس ما سواک هوس *
* هرکرا مرشد اینچنین باشد * کی کند گنج جای این باشد *
* او مرا بود مرشد و استاد * او مرا علم داد و هم ارشاد *
* شده از التفات او بخدا * در من قبله گاه شاه و گدا *
* هریکی را رجوع در ماست * این همه از طفیل او پیدا ست *
* شکر احسان او نهان نکنم * کافرم گر چنین بیان نکنم *
* وصف او برتر است از تقریر * مدحش افزون تر است از تحریر *
* زین جهان رفت با نکو نامی * قدس الله سره السامی *

[illegible] * [illegible] بادی شد بحر رخ [illegible] *

*سال [illegible] [illegible] * [illegible] [illegible] *

[illegible] [illegible] * [illegible] مسکن صالح *

* سال تاریخ نقل آن مسعود * زد رقم [illegible] فیض صالح [illegible] *

* سال نقلش بعزت و مکنت * جای صالح [illegible] جنت *

* سال تاریخ نقل آن خوش رو * رونق شرع بود صالح گو *

* سال نقلش بعزت صدق و صواب * شد رقم بود افضل الاقطاب *

* مرقد [illegible] جای ارشاد است * خاص در شهر اکبرآباد است *

* [illegible] او ز پشته خاک است * گنبذش دور ز جرم افلاک است *

* تاریخ وفات حضرت مولوی عبدالحکیم سیالکوتی *

* عالم و عامل و خدا آگاه * بود عبدالحکیم رضوان جاه *

* علمش [illegible] کشیده باوج * راست چون بحر در تلاطم موج *

* دل و طبعش [illegible] بعلم و یقین * نهر خلد و فیه ماء معین *

* مجتهد [illegible] بوده * اجتهادش اگرچه ننموده *

* همسر او نبوده [illegible] * گرچه بودند اهل علم بسی *

* بود او بوحنیفهٔ ثانی * بکمالات علم ربانی *

* مکی و مشربی و تورانی * رومی و هندی و خراسانی *

* [illegible] کرویش * [illegible]
* هر علم که او [illegible] تانی [illegible]
* [illegible] صفتش از حد و عد فزون آمد * [illegible] ون
* [illegible] * بلکه از وی جهان منور بود *
* سال نقاش [illegible] اقلیم * سکس مو بوی بخلد نعیم * ۱۰۶۸

* تاریخ وفات ملا شاه مرشد دارا شکوه *

* مقتدای زمانه ملا شاه * نور راسعد قمره [illegible] *
* پیشوای محققان بوده * رهنمای مدققان [illegible] *
* از مریدان شیخ میر [illegible] بود * جامی عزلت [illegible] *
* پاس انفاس کسب او بوده * بنفس عرش و فرش پیمود *
* عقل تاریخ آن خدا آگاه * گفت محبوب [illegible] ملا شاه * ۱۰۶۹

* تاریخ وفات حکیم [illegible] *

* عارف حق حکیم [illegible] بود * در [illegible] آمد بود *
* همچو [illegible] فلک [illegible] یانی * بود [illegible] *
* همه علم و دانش و ادراک * کرد [illegible] از لوث دنیا پاک *
* مثل او در جهان نبود کسی * گرچه دیدم حریف و رند بسی *
* ذات [illegible] الای آن خدا آگاه * بود بیشک قتیل عشق الله *

* مقام عالی ... *

* شیخ ... *

* سال نقل آن ولی در ماه ... *
* شیخ اهل عدن رضوان زد رقم *

* تاریخ ریاست سلطان دارا شکوه رح *

* ... اقبال است * رتبه اش در مقام ابدال ست *
* ... بی باور شنید * گفت شبلی هر آنکه او را دید *
* شاه دارا شکوه ناسش بود * در کمالات شیخ جامش بود *
* چون از این دامگاه حزن و ملال * شد بفردوس با دل خوشحال *
* جمعه و غره ... عاشور * بود روز و سال آن مذکور *
* سال تاریخ نقل آن بشنو دیس * شد رقم صاحب بهشت برین *
* مرقد آن تتیل عشق آله * هست در گنبد همایون شاه * ۱۰۷۰
* آنکه او ... علم بود * عارف حق نمای عالم بود *

* در جهان بود از جهان بیرون *
* نتوان گفت حق درون و برون *

* محرم بزم لی مع الله بود * بی نیاز از گدا و از شه بود *



* مزار دلبر با بهشت بگو *

* تاریخ رحلت حضرت وجیه الدین رح *

* اسوة الاولیا وجیه الدین *

* قدوة الاتقیا وجیه الدین

*حافظ وعالم محقق بود * *عارف و [illegible]

* درهمه عمر کاه نه نموده * * دهن خود بغیبت آلوده

* صاحب خاندان چشتش بود *

* بکمالات دین سرشتش بود *

* بود سالخ مربیع نعمت * * که سوی خلد شد با نزم درست*

* سال نقلش بخوان زروی یقین *

* باخد اشد یکی وجیه الدین *

* مرقد او باکبرآباد است * * درمحله که دولت آباد است*

* تاریخ رحلت شیخ شهاب الدین رح *

* عارف بی نظیر شیخ شهاب *



* بود عبد اللطیف بزرگ [illegible] *

*جد عبد اللطیف صاحب دل * * بود سید جلال متوکل

* قبر هر یک کجای ارشاد است *

با تو گویم که اکبر آباد است *

و شیخ شهاب * * قبر او در محله اش دریاب *

*سال نقلش که او آب نجات * شد رقم منزل شهاب نجات *

* تاریخ رحلت شیخ جعفر رح *

* شیخ جعفر که مظهر دین بود * عارف حق نما و حق بین بود *

• ذات او شد از [illegible] سپنج * از خدا به برقت گویا گنج *

*شیخ صالح که [illegible] صاحب فر * از خلیفه برادرش بشمر *

۱۰۷۴ • سال نقل شیخ [illegible] جهان و نهفت * به بهشت آب داد جعفر گفت *

۱۰۷۴ * سال نقلش ز [illegible] اق ناتک * جای جعفر بهشت گفت ملک *

* در نظم سلسلهٔ قادریه و تاریخ نظم او *

• کلمه لا اله الا الله * * شجره و ثمره اش رسول الله *

...فت ازوی امام باقر فیض * هم زباقر گرفت جعفر فیض *
...درک او یکسان ز جعفر یافت * موسی کاظم آنچه اود ریافت *
...ادآن فیض معنوی موسی * بامام رضا بحکم خدا *
* یافت معروف کرخی ازوی فیض ...
* نوشش کرده زجام ادمی فیض *
* سری سقطی است ازمریدانش * یافت گوهر ... عرفانش
* هم ازو آنکه باامید آمد * سید الطایفه جنید آمد *
* هم ازو شیخ شبلی ازدل وجان *
* یافت ارشاد دولت عرفان *
* باز ازو شیخ عبد واحد یافت * نقد وجنس آنچه از یکی صد یافت *
* از مریدان او ابوالفرج است *
* نافع الخلق ودافع الحرج است *
* ... ابوالحسن قرشی * یافت اقبال سرمدی بخوشی *
* ... از دل وجان * ...فت ازوی کرامت عرفان *

[illegible]افت را [illegible] و یقین

* [illegible] شاه محی الدین [illegible]

[illegible] پیدا [illegible] عطر اسبزه ابدا

* نافش آنکه عبد رزاق است *

* موی حق ره نمای آفاق [illegible] *

* دولت مردمی از آن شه یافت *

* آری از مهر روشنی مه یافت *

* یافت [illegible]ن امیر والاجاه * نعمت خاص شاه عبد اسد *

* [illegible] از و میر سید ابراهیم * مرشد و رهنمای هفت اقلیم *

* هم از و سید زمان جعفر * شده آفاق را بحق رهبر *

* هم از و مستفید گشت علی * بکمالات فیض لم یزلی *

* از علی [illegible] معنوی آمد * بر محمد که او ولی آمد *

* عبد غفار از محمد یافت * این همه نعمتی که بحد یافت *

* باز سید محمد از دل و جان * یافت از وی مراتب عرفان *

* شیخ عبد [illegible] از و معمور * شیخ عبد الوهاب از و مسرور *

* شیخ دین آنکه او محمد بود * شد از و صاحب کرامت و جود *

* آن محمد که فائز النور است * شیخ فاضل بدهر [illegible] *

* هم شیخ ابو الفتح را محمد داد [illegible]
[illegible]
* [illegible] و ضوابط *
* شیخ حاجی حضور را دریاب *
* او حاجی حضور اخلاص * * به محمد همه کرامت خاص *
* بادشاه جهان محمد غوث * * پیر کون و مکان محمد غوث *
* شیخ لشکر محمد از دل و جان * * یافت از وی کرامت عرفان *
* باز از فیض شیخ عیسی یافت * * رتبهٔ دین و جاه [illegible] یافت *
* هم از و یافت نعمت کونین * * نعمت اسم تاجی [illegible] *
* هم از و یافت شیخ صالح راه * * بیشک در نسب جانب الله *
* او فرید زمان و اهل زمان *
* قطب آفاق و غوث کون و مکان *
* ذات او را صفات حق باد * * هم صفاتش برات حق باد *
* مظهر الحق از و گرفت ارشاد * یافت اقبال [illegible] بی مراد *
* او ز نسل محمد عربی است * * و مقتدا [illegible] نبی است *
* رتبه ایشان سامی و گرامی باد * * از دو عالم به نیک نامی باد *
* حق تعالی معین او بادا * * جاودان دلنشین او بادا *

[illegible] نصیب هر بار * مصطفی و خدا حبیبش باد *
بشکر حق ز الهام شاه رسول * کرشد این نظم سلسله مقبول *
* از سلاسل که عروة الوثقی است *
* بیشک این سلسله بلطف خدا است *
* همه فرع اند و اصل شان این است *
* این سخن کی بگوشش بی دین است *

* هر که در قادریه یافت نظام * شده مقبول خالق علّام *
* معظم این سلسله بعون خدا است *
* پاک از بدعت و ضلالتها ست *

* نعل بالنعل میرسد به نبی * در خفی و جلی بحق طلبی *
* بدعتی اصل باشد آن نامرد *
* کانحراف از جناب آن شه گرد *

* ابتدای همه سلاسل او ست * انتهای همه منازل او ست *
* شده شطاریه از او پر نور * چشتیه هم همین از او معمور *
* کبریه از او کبیر شده * ورد و آفاق بی نظیر شده *
* سهروردیه را لطافت از وست * نقشبندیه را نظافت از وست *
* بر همه مالک الرقاب است او *

* همه نجم اند آفتاب است او *

* هر یکی ذره هوا خواهش * هر یکی خوشه چین درگاهش *

* بر همه سید الشهدا سلطان دان * در همه مستعد و کامل دان *

* همت او چو مهر رخشان فاش * لیک زو نور کی برد خفاش *

* سگ درگاه آن شه جیلان * بهتر از شیرهای هر دو جهان *

* رافضی را از و عنایت نیست * خارجی را از و هدایت نیست *

* رافضی را با و نقار بود * * خارجی را با و غبار بود

* بیشک این سلسله چو سلک گهر *

* در گلوی بهشتیان خوشتر *

* بیگمان جنتی است آن زن و مرد * که قدا خویش را بر آن درگرد *

* نظم این سلسله بلطف قدیر * شد در ایام شاه عالمگیر *

* یارب این بادشاه عادل را * متقی و شجاع و باذل را *

* تا که ماه و خور است بر گردون *

* تا که آب و ورست در شیحون *

* از حسودی دشمن بدکیش * تو نگهدار در حمایت خویش *

۱۰۷۲ * نام آن شجرة القلوب بدان * که همین است سال ختم آن *

* نه نمودم دگر طوالت کلام * و اختتم بالسلام و الاکرام *

تاریخ وفات شاه حمید رح

شاه حمید رکه مظهر حق بود *راز دان وجود مطلق بود*
گفت تاریخ نقل او رضوان *جای حمید رکجو تر و ریحان* ۱۰۷۶

تاریخ رحلت شاهجهان پادشاه

خرد تاریخ نقلش چون گهر سفت
جمال خلد با شاه جهان گفت ۱۰۷۶

آنکه فردوس آشیان آمد *ثانی صاحب قران آمد*
شاه گیتی پناه شاه جهان *چون ز دنیا شده بقصر جنان*
عیش عالم بغم مبدل شد *خواب راحت چو خواب مخمل شد*
سود آفاق را زیان آمد *گلشن دهر را خزان آمد*

ذات والاش چون ز دنیا شد
کس زکلز اروز رز دریا شد

ور زمانش رواج دین بود *رونق ملت متین بود*
پیشش از پس بادبدعت کبری *سجده کردند شاه را امرا*

شاه این بدعت از جهان برداشت
سجده غیر از خدا بکس نگذاشت

رونق معبد و مساجد کرد *خیر جاری بشیخ و عابد کرد*

* در زمانش نمود کاوکشی * خاص و عام از کمال عیش و خوشی *
* عدل زو آنچنان رواج گرفت * که ز زرانا و زانی باج گرفت *

* از رجب ماه بود بیست و ششم *
* که ز شاهی شده بچرخ نهم *

۱۰۷۶ * سال تاریخ رحلتش رضوان * زد رقم عز خلد شاهجهان *
* گفتم ای دوست خاصه فردوس * سال نقلش خلاصه فردوس *
* سال نقلش ملک عیان و نهفت * پادشاه ولی بهشتی گفت *
* سال تاریخ نقل شاهجهان * رضی الله زد رقم رضوان *
* روضه او باکبر آباد است * همچو فردوس عرش بنیاد است *
* نور الله قبره سالف * خلد الله عمره خالف *

* تاریخ رحلت شیخ پیره ساکن مدار دروازه *

* شیخ پیره از کمال صدق و یقین * در دل هفته شد بخلد برین *
* در صفر سال نقل او مظهر * زد رقم شیخ بود کامل دین *
* زهی آن شیخ پیره از لطف ایزد * بیکدم از زمین سوی سما شد *
* درین عالم بجا هردم مدار است * که دریکدم دمش نا آشنا شد *
۱۰۷۷ * خرد تاریخ ترحیلش بیکدم * رقم زد شیخ پیره از دم جدا شد *

* تاریخ وفات حضرت شیخ جمال محدث رح *

* عالم بی نظیر شیخ جمال * * عارف ذات ایزد متعال *
* وارث علم احمد مرسل * صاحب ورع و جود و حسن عمل *
* بعجم عالم و محدث بود * بعرب لیک کسب علم نمود *
* رفت زین خاکدان حزن و ملال * سوی فردوس در مه شوال *
* عقل تاریخش از شوا هتی خلد * گفت داده جمال رونق خلد * ۱۰۷۸

* تاریخ وفات شیخ الهدا قادری رح *

* شیخ الهداد بود واصل حق * ماه چرخ مقید و مطلق *
* آدمی و عارف خدا آگاه * اینچنین کس ندیده ام بالله *
* ذات او قدوهٔ مشایخ بود * در جهان همچو کوه شامخ بود *
* مه ذی قعده بود بیست و یکم * که زدنیا شده بچرخ نهم *
* عقل تاریخ نقل آن مقصود * زد رقم قدوهٔ مشایخ بود * ۱۰۷۸

* تاریخ وفات میرزا ابونصر المتخلص بنصر بدخشی *

* آنکه در دهر نادر العصر است * بیگمان میرزا ابونصر است *
* در لباس توانگری درویش * ذات او بود بی کم و بی بیش *
* نظم او عقد ماه و خور دارد * نثر او رشتهٔ گهر دارد *
* اصلش از خطهٔ بدخشان است *
* سخنش لعل گفته ام زان است *

۱۰۷۸ *گفت تاریخ نقل او ابرار* *جای بو نصر جنت و انهار*

تاریخ وفات حضرت شیخ محمد معصوم سرهندی رح

قطب دین شیخ محمد معصوم *عزم چون سوی جنان فرموده*
سال نقلش خرد مظهر حق *زد رقم قطب مشایخ بوده*

فیاض زمان شیخ محمد معصوم
این منزل خاکی جهان را چو بهشت
تاریخ و صالش خرد مظهر حق
۱۰۷۹ *فرمود بدل منزل معصوم بهشت*

عارف ذات خدا شیخ محمد معصوم
عزم چون جانب فردوس برین فرموده
سال نقلش نهم ماه ربیع الاول
زد رقم مظهر حق قطب مشایخ بوده

تاریخ وفات حضرت شیخ زاهد قدس سره

سید بی نظیر زاهد بود *از تورع بشرع جاهد بود*
ذات او با کمال علم و عمل *شده فانی بذات عز و جل*
از ربیع نخست شانزدهم *بود کان قطب شد بچرخ نهم*
۱۰۸۰ *سال نقلش همین منازل شد* *جای زاهد بهشت و الا شد*

تاریخ وفات حضرت شاه نعمت الله نارنولی

*شهنشاه عرفان پناه عالیجاه * *نعمت الله مظهر الله *
*نارنولی ست آن ولی خدا * *رفع الله قدره ابدا *
*شده فیروزپور زو معمور * *ملک بنگاله گشت زو پرنور *
نعمت و دولتش چنان میداشت
*که مکر صاحب قران میداشت *

*بود شاهانه دولت آن شاه * *که ندارد باین تکلف راه *
*علم و عرفان باو مروج بود * *جاه و دولت باو معرج بود *
*گفت تاریخ نقل او ایام * *نعمت الله مهر عدن مدام * ۱۰۸۰
* آنکه در آفاق بود صاحب صدق و یقین *
* پر شده از نعمتش سفرهٔ چرخ و زمین *
*چون ز جهان فنا رفت بدار البقا *
*سال وصالش بگو قطب بهشت برین *

تاریخ وفات حضرت میر فیض الله بن میر ابو العلا رح

*آنکه او مظهر صفا بوده * *خلف میر بو العلا بوده *
*قطب آفاق میر فیض الله * *جعل الله فی الجنان مثواه *
*سلخ ماه ذی قعده بود و آدینه * *که گذشت آن عزیز دیرینه *

۱۰۸۱ * سال ترحیل او سروش آمد * گفت زیب جهان بفیض اسا

* تاریخ وفات قاسم خان علیه الرحمة *

* قاسم خبر بود قاسم خان * شد زدنیا به پنجم شعبان
* در شجاعت مثال رستم بود * در سخاوت بسان حاتم بود

۱۰۸۲ * گفت تاریخ نقل او رضوان * چمن عدل جای قاسم خان *

* تاریخ وفات حضرت شیخ برهان شطاری *

* شیخ برهان که عارف حق بود * محو در ذات پاک مطلق بود *
* ذات او فیض بخش ابرار است * رونق خاندان شطار است *
* وسعت مشربش چو ذات و صفات *
* بصفا تش نمود جوهر ذات *
* روی او قبله صغیر و کبیر * کوی او کعبه غنی و فقیر *
* از مریدان شیخ عیسی بود * آن خداوند عاقبت محمود *
* در بحوحت و در بحر حسین * که حسین است قبله کونین *
* پدرش نقد کان صدیق است * منکرش روسیاه و زندیق است *
* بوجود شریف او معمور * بود پیوسته شهر برهان پور *
* ز جهان رفت در رمضان * جانب چار باغ خلد و جنان *
۱۰۸۳ * سال نقاش خرد عیان و نهفت * صاحب ملک خلد برهان گفت *

... جانب ...
... شهاب خلد و جنان *
... گفت ... * بود ... خدا قطب زمان *

* تاریخ وفات حضرت شیخ ولی محمد بن اسرائیل *

* عارف حق ولی محمد بود * همچو ویس قرن مجرد بود *
* جز خدا با کسی نبود ش کار * در توکل بکل گرفت قرار *
* چشم تن را ز نیجهان بر دوخت * شمع دل را بنور حق افروخت *
* ماه ذی حجه و چهار دهم * بود کان قطب شد بچرخ نهم *
* آن ولی زمان بلطف ودود * زین جهان نقل رو زجمعه نمود *
* سال نقاش خرد چو گو هر سفت * شد ولی زمان بخلد بگفت * ۱۰۸۴

* تاریخ وفات میرزا حسن بیگ المعروف *
* بحسن بیگ صوفی *

* عارف حق بین و سخن آشنا * بود حسن بیگ ... صدق و صفا *
* بی سخن از اهل سعادت شده * خاتمه اش چون بشهادت شده *
* بیست و سوم بود ز ماه صفر * کو بشب ... *
... و سال شمس خرد حق نما * گفت حسن بیگ شهید خدا * ۱۰۸۴

... یخ وفات حضرت الشاه ولد قدس سره *

۱۰۸۵ * ولا مآبی وصالش آن خدا دان * مکان شیا...

* ولا تاریخ نقل آن خدا رس * بگو زیب بهشت آباد...

* تاریخ وفات حضرت شیخ محمد لکهنوی *

* شیخ پیر محمد از دنیا * شد چو بر منبر علوی سما *

* عارفی بود حق رس وحق دان * کاملی بود مقتدای زمان *

* مسکن او بلکهنو بوده * اندران شهر نقل فرموده *

۱۰۸۵ * اندرین آیت کلام خدا * سال نقلش بخوان بصدق وصفا *

* لا خوف علیهم ولا هم یحزنون *

* در جمادی دوم ز دنیا شد * جانب اوج چرخ والا شد *

* سال نقلش بآشکار و نهفت * شیخ الاسلام بود ها تف گفت *

* تاریخ وفات خلیفه محمد یوسف رحمه الله تعالی *

* رفت زین خاکدان بهر انجام * آنکه بودش خلیفه یوسف نام *

۱۰۶ * سه رقم سال نقل آن مغفور * جای یوسف بهشت عدن مدام *

* تاریخ وفات حضرت شاه رفیع سبز پوش قدس سره *

* آن سیادت پناه عالیجاه * که وجودش بماند عمده خلد *

۱۰۸۶ * سال تاریخ نقل او رضوان * گفت سید رفیع زبدهٔ خلد

* صاحب عز وشان شاه رفیع * ماه کون و مکان ...

۱۰۸۶ * شد باوج جنان شاه رفیع *

* تاریخ وفات شاهزادهٔ سلطان محمد رح *

* شاهزادهٔ والا که از چشم جهان *
* در زمین چون گنج زد سلطان محمد شد نهان *
* صد هزار افسوس زاندوه و غم و دوری وآه *
* شاه عالمگیر را از سوز فرزندگان *
* خاک بادا بر سر این روزگار بیوفا *
* چاک بادا سینهٔ این گیتی نامهربان *
* در دوشنبه هشتم شوال سال نقل او *
۱۰۸۷ * شد رقم سلطان محمد صاحب ملک و جنان *

* تاریخ وفات میرزا حکیم ابو المظفر رح *

* آن حکیمی که بو المظفر بود * چون بفرمود ازین جهان رفته *
* رفتنش زین جهان چنان ماند * که شفا از جهان [illegible] رفته *
* یا گهر از محیط گم گشته * یا گل از باغ بوستان رفته *
۱۰۹۸ * سال تاریخ نقل آن منقور * [illegible] ازین جهان رفته *

* تاریخ وفات میر محمد عاقل [illegible] محمد صالح *

* [illegible] ای جهان میر عاقل * که [illegible] بوده به نیک و خصایل *

* با کرام و با احسان و با خلق و مروت * ز لطف جهان آفرین بود بهره
* زماه رجب بود تاریخ هفتم * که کرده بفردوس والاش [illegible]
* خرد گفت سال وصالش بمظهر * بهشت بود مسکن [illegible]

۱۰۸۸

* تاریخ وفات افضل الفضلا شیخ عبد الرشید *

* شیخ عبد الرشید عارف حق * بود بینشک بعلم و دانش جفت *
* عقل تاریخ نقل آن مرحوم * جای عبد الرشید جنت گفت *

۱۰۸۸

* تاریخ وفات مریم زمانی علیها الرحمة *

* چو از دنیا گذشت آن مریم عهد * بسوی خلد شد با عزت و جاه *
* رقم زد سال نقلش مظهر حق * ز دنیا صاحب عصمت شده شاه *

۱۰۸۸

* زمان آن مریم ثانی که داده * بدیداری وعفت زیب جنت *
* دلا تاریخ نقلش آن عفیفه * بگو داده عصمت زیب جنت *

* تاریخ وفات بی بی صاحبه مخدومه علیها الرحمة *

* [illegible] نوشتم چنین * صاحبه اوج بهشت برین *
* باز شنو سال ز رضوان عدن * گفت که مخدومه تو ایوان عدن *

۱۰۸۵

* تاریخ وفات بی بی عفیفه علیها الرحمة *

* بی بی تاریخ نقل او بردم * آه رفته عفیفه از عالم *

۱۰۸۵

* تاریخ [illegible] حضرت شیخ طه قدس سره *

تاریخ ... زاد *شیخ طه آب ... زیب ... بود*
تاریخ وفات قاضی قربان علیه الرحمه
... بحق همیشه راضی ... * همتاش کم بعهد ما غی بوده *
تاریخ گذشتن محمد قربان گفتم که ب اعزیز قاضی بوده* ۱۰۸۵

تاریخ وفات معین الدین محتسب

معین الدین چو شد از دار دنیا *بسوی قصر و کاخ جنت حق*
خرد فرمود تاریخ وصالش *معین الدین بجنت دا در ونق* ۱۰۸۵

تاریخ وفات حضرت خلیفه ابو القاسم رح

رفت زین دار فنا جانب خلد آنکه بوده است بسی نیک سرشت*
سال نقاش بمه صوم خرد گفت ابو القاسم مصباح بهشت*

تاریخ وفات سید لطف الله شهید رح

آن حاجی و غازی و معارف آگاه *از نسل محمد و علامت یحاه*
تاریخ شهادتش رقم زد ها تف *حقا بیقین شهید شد لطف الله*
سید بی نظیر لطف الله *حاجی و غازی و خدا آگاه*
از زبان خدای عزوجل *که همراست ذات ... رخاش*
... شهادت او* *نجزی المحسنین گذ... گو* ۱۰۸۹

تاریخ وفات شیخ جلال متورع قدس سره

* تا جهی بی نظیر شیخ جلال * * سـ ... خاص ...

* بطرب جانب بهشت برین * * رفت زین [illegible] ...

* عقل تاریخ نقل آن معصور * ... قم شد بهشت ... 1089

* هاتفم باز سال رحلت او * * گفت شیخ زمانه ...

* تاریخ وفات فضیلت پناه شیخ عبد العزیز رح *

* شیخ عبد العزیز کرد سفر * * زین جهان باکمال عزت و فر *

* سال نقلش مگو که خالی ماند * * حیف کان فضیلت از گوهر *

* تاریخ فوت قمر الدین حسین معصوم علیه الرحمة *

* قمر الدین حسین عالیقدر * * بود والانژاد پاک سرشت *

* رفتنش زین جهان چنین ماند * * که گل از باغ رفت سبزه زکشت *

* شیر والا نجوم [illegible] سال تمام * * شد نجو بی ازین سراچه رفت *

* نقش تاریخ گل آن معصوم * گفت شد زیب روضهٔ بهشت * 1090

* تاریخ وفات شیخ نور الدین علیه الرحمة *

* صاحب [illegible] نور الدین * * از همه داشت دل وارسته *

* [illegible] * * گفت هاتف [illegible] 1091

* تاریخ وفات شیخ حفیظ الله علیه الرحمة

* حفیظ الله [illegible] از دنیا * * روان شد جان ...

۱۰۹۱ * ... بذی قعده * بگفته هاتف قصر خلد زیبا *

... یخ وفات میر مومن خوش نویس المتخلص بعرشی *

... تندای زمان میر ... * بخوبی گذشت از جهان میر مومن *

* بدین و باسلام و ایمان و عرفان *
* بحق کرد تسلیم جان میر مومن *
* همای که رفت از جهان سرور دین *
* گذشته از این خاکدان میر مومن *

* شب پنجشنبه بتاریخ زبده * روان شد بقصر جنان میر مومن *

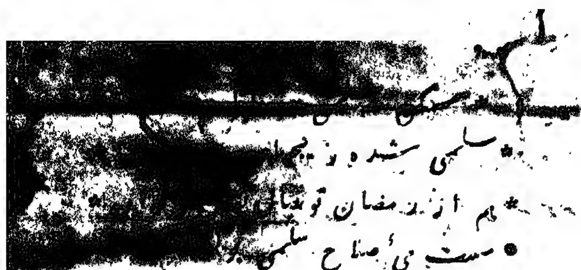
۱۰۹۱ * چو پرسید سال وفاتش محبان * بگو سید عرشیان میر مومن *

* میر مومن سید عرفان پناه * چون ز دنیا رفت سوی خلد آه *

* سال نقلش از زبان عرشیان * گو ولی از دور عالم رفت آه *

*تاریخ وفات ملا سلمی هندی که سرشت خالی نام داشت *

* سلمی هندی که سخن سنج بود *
* رفت ز دنیا ز باط بهشت *
* از غم و اندوه جهان برگذشت *
* یافت ز حق عیش و نشاط بهشت *
* سال وفاتش ز ده ... ثقف رقم *



۱۰۹۰

* سامی شده و نهان

* هم از رمضان تو ...

* مست ی صلاح سلمی ...

۱۰۹۱

* تاریخ وصال او از یں نیز بدان *

* تاریخ وصالش از زبان مظہر * با آب شدہ بخلد سامی برخوان *

* چہ دردنیا و عقبیٰ جز خدا و مصطفیٰ ہرگز *

* ندارد التجاو تکیہ بر کس سامی ہندی *

* بماہ صوم تاریخ وصال آن سخن آرا *

* بگفتہ ہاتفم بود ہ حدارس سامی ہندی *

* تاریخ وفات سید عالم علیہ الرحمۃ و المغفرۃ *

* چو سید عالم از عالم گذشتہ * مقام خود بفردوس جنان کرد *

* ... تاریخ وصالش * * زہی عالم بحق تسلیم جان کرد *

۱۰۹۱

* تاریخ وفات سید مصطفیٰ علیہ الرحمۃ *

۱۰۹۱

* ... لطف حق مصطفیٰ صدر خلد *

* ... بود ... و رتبہ و قدر خلد *

... اوج فلک ... نقاش ملک * بگفتا زہی مصطفیٰ ...

۱۰۹۱

... * جامی سید مصطفی خلد و... ن *

تاریخ انتقال آن سید * * گفت جاوید مصطفی در خلد * ۱۰۹۱

* تاریخ ... پناه شیخ عبد الله پیر *

* شاه عالمگیر رح *

* شیخ عبد الله والا جاه عرفان دستگاه *

* بود بیشک حق شناس وحق پرست وحق نما *

* اختر برج شریعت بود از اوج شرف *

* گوهر بحر حقیقت بود با قلب صفا *

* بیستم بود از مه عاشور روز نقل او *

* شد دوشنبه بر طریق سید خیر الوری *

* شد رقم سال وصال آن حقایق دستگاه *

* بود عبد الله بیشک متقی از اولیا * ۱۰۹۲

* شیخ عبد الله عرفان دستگاه * * بجانب جنت ... و جا ... شد

* در مه عاشور سال نقل او * * گو باوج خلد عبد الله شد *

* تاریخ وفات برادر حقیقی ام ... *

... سید عالی نیکنام * چو شد زین جهان سوی دار السلام

... خسته دلتنگ شد * گل زعفران زعفران رنگ ...

* سرشکم چو طوفان بلا خیز شد * دلم از غمش نعره انگیز شد
* مگر از غم ماتمش سینه چاک * من از اشک در آب او زیر خاک
* وجود لطیفش بخاک آمده * زمین از غمش سینه چاک آمده
* مه آسمان شد بزیر زمین * باعداد مه سال عمرش ببین

* وجودش بخاک از ره اعتبار *
* چو مصحف نهان شد بخط غبار *
* تنش زیر خاک آمده زان صفات *
* بظلمات پنهان چو آب حیات *

* وجودش تن خاک را جان شده * بگنجی که در خاک پنهان شده *
* در آئینه از لطف حی قدیر * بخاکش نهان شد چو بو در عبیر *

* مرا از غم آن برادر ببین *
* تن و روز با درد و غم همنشین *

* بهجران آن عبد نیکنام * بویلا و آه و فغانم مدام *
* دهم از جمادی دوم نقل کرد * ازین منزل زو آن نیکمرد *
* ولا سال نقلش بلطف کریم * بگو جای عاقل بهشت نعیم * ۱۰۹۴
* زهی سینه کو عاقل بود نام او * کز رحمت نثار جسم و جانش *
* چو تاریخ و صالش جستم از دل *

* مدیکا نثار *

* تاریخ وفات میرزا فریدون بیگ ذاکر رح *

* فریدون بیگ سلطان کیهان فم زای *
* روان شد بسوی خلد عشرت افزای *
* خرد فرمود تاریخ وفاتش * فریدون بیگ آمد بخت آرای * ۱۰۹۲

* تاریخ وفات سلطان حسین *

* خان عالیجناب والا شان * چون شده سوی قصر خلد و جنان *
* سال وصالش ز دل مظهر حق خواسته *
* گفت خرد اوج خلد مسکن سلطان حسین *

* تاریخ وفات شیخ قطب عالم قدس سره *

* قطب عالم از این سرای سپنج * سوی فردوس عدن نهضت کرد *
* گفته ام سال نقلش آن عارف * وای قطب یگانه رحلت کرد * ۱۰۹۳

* تاریخ وفات سیادت پناه میر محمد صادق رح *

* میر صادق که نوجوان بوده * بر جوانیش گشته عاشق خلد *
* سال نقلش بماه ذی قعده * شد رقم جای میر صادق خلد * ۱۰۹۳

* آن میر که بود صادق و نیک سرشت *
* بگذشت ز باغ دهر چون سبزه ز کشت *

۱۰۹۳ *تاریخ سال آن بهشتی هاتف * گفتا ابدا مقام صادق به بهشت *

* تاریخ وفات میرزا ابوعلی رح *

*ابوعلی که بخلق عظیم بی کم وکاست * بود گنج بهی بود باهمه کس راست *

* بگفت سال وصالش سروش عالم غیب *

۱۰۹۳ * بوعلی ابدا جای جنت والاست *

* تاریخ وفات میرزا محمد سعید مغفور *

* سید بی نظیر میر سعید * * چون زحق نغمه بقال شنید *

* جای خود را ازین سرای فنا * * سوی دار البقا ز شوق کشید *

۱۰۹۴ * عقل تاریخ نقل آن مغفور * * زد رقم شد با وج خلد سعید *

* تاریخ وفات میرزا جعفر *

* شد رقم تاریخ آن والا نژاد * * میرزا جعفر بجنت زیب داد *

۱۰۹۴ * سال رحلت خرد چوگو به سفت * جای جعفر بهشت زیبا گفت *

* شد رقم سال وصالش چه بگو * * جای جعفر چمن خلد بگو *

* رفت جعفر بسوی دار الخلد * یافت از لطف حق تعالی خلد *

* سال نقلش خرد بمظهر گفت * * جای جعفر مدام باد اخلد *

* تاریخ وفات حضرت شیخ بایزید خویشکی رح *

* چون گذشت از دار فانی بایزید * یافت قصر جاودانی بایزید *

* سال نقاش مظهر الحق زد رقم * شد ز آفاق آه ثانی بایزید ٥ ۱۰۹۴

* تاریخ وفات شیخ محمد زمان متوکل *

* سال تاریخ وفاتش بر خوان * محو بوده با خدا شیخ زمان *

* بروز جمعه و تاریخ ششم ذی قعده ٥ بسوی خلد محمد زمان چو عزم نمود *

* خرد که مظهر حق است سال رحلت او *

* بفیض بود محمد زمان رقم فرمود * ۱۰۹۴

* محمد زمان ماه برج کمال * * بر فعت گذشت از سر اوج خلد *

* فلک گفت سال صعودش بدهر * محمد زمان نیر اوج خلد ٥

* تاریخ وفات فضایل پناه مولوی عبد الله رح ٥

* سوی زمانه عبد الله * * عطر ابد قبره و ثراه *

* عقل تاریخ نقال آن مغفور * ٥ گفت شد خلد جای عبد الله * ۱۰۹۴

* تاریخ وفات میرزا توخته بیگ رح ٥

* توخته بیگ آنکه از لطف خدا ٥ * بود عالی فطرت و نیکو سرشت ٥

* سال نقاش از زبان عرشیان * * گفته ام بیگ مه اوج بهشت * ۱۰۹۴

* تاریخ وفات شیخ طالب اسکنه الله فی الجنان *

* شیخ طالب که طالب حق بود * * در محرم شده ز دنیا او *

* سال ترحیل از زبان سروش * * جای طالب بهشت بیگ گو *

* تاریخ وفات خواجه قاز محرم خان *

* خواجه قاز محرم خان از جهان در رفت *
* تاریخ فوت اوست وقاز از زمان برفت *

1095 * عقل سال نقل آن عالیمکان * گفت وه جای محرم خان جنان *

* تاریخ فوت عفیفه بیگم *

* ز ماه رجب بود چون بیست و هفتم *
* روان شد بفردوس ثانی مریم *
* ولا سال نقلش برو زسه شنبه *
1095 * بگو وای رفته عفیفه ز عالم *

* تاریخ وفات میرزا ایزد بخش معموری *

* خوا ایزد بخش سوی آسمان شد * که رستم به پشت رخش آمد *
1095 * رقم زو سال نقلش پیغمبر حق * با وج عدن ایزد بخش آمد *

* تاریخ وفات شیخ عبد الرسول *

1096 * جای عبد الرسول خلد آمد * شده بیشک بجنت والا *

* تاریخ وفات آقا با قرا صالتخانی *

* دوم بود از مه عید و دوشنبه * که آقا باقر از دنیا بر آمد *
* تاریخ فوتش بر فلک گفت * با وج خلد آقا باقر آمد *

* تاریخ وفات لعل محمد زمیندارت *

* آنکه یک لبض زمان لعل محمد بوده *

* چون شد از منزل ادنی برواق اعلی *

* گفت تاریخ وفاتش بدل من رضوان * منزل لعل محمد به بهشت والا * ۱۰۹۶

* تاریخ وفات حاجی ویس *

* هژدهم بود از ربیع نخست * که شده واصل خدای ویس *

* روز جمعه از زین بساط نشاط * در جوانی گذشته وای ویس *

* گفت تاریخ نقل او رضوان * جاودان شد بخلد جای ویس * ۱۰۹۶

* تاریخ وفات میرزا فریدون حسین *

* آن میرزای دهر فریدون حسین بود *

* چون او گلی بگلشن آفاق کم شگفت *

* از نسل مصطفی و علی و بتول بود *

* اوصاف او فزون بود از گفت و شنفت *

* تاریخ او بغره ذی حجه ها تفم *

* آرایش جنان فریدون حسین گفت * ۱۰۹۶

* تاریخ وفات میرزا فضل احراری *

* میرزا فضل خواجه عالی نسب * چون روان شد جانب خلد برین *

* ... سال رحلتش * گفت ... بود افضل ... * | ۱۰۹۸
* زهی با فضل و خواجهٔ میر عهد * چو شد زین جهان سوی جنت روان *
* بلا شبه سال وصالش دلا * بگو بود افضل ولی الزمان * | ۱۰۹۸

* تاریخ وفات میر محمد جان نقشبندی قدس سره *

* محمد جان صدیق بهشتی * چو در ذات خدا شد محو مطلق *
* بگفتم از سر اکرام تاریخ * محمد جان بهشتی واصل حق * | ۱۰۹۹
* فیاض جهانیان محمد جان * چون عزم بخلد حق نموده *
* تاریخ وصالش از ملایک * گفتند متین شریعت بوده * | ۱۰۹۹

* تاریخ وفات حضرت پیر محمد ساون *

* شیخ جهان و قطب زمان پیر اولیا *
* شد سوی ارقا فاه سالار فوج خلد *
* تاریخ رحلتش بمحرم سروش گفت *
* والا مکان پیر محمد باوج خلد * | ۱۰۹۹
* چون شیخ زمان پیر محمد بوده * از بادهٔ عرفان الهی سرمست *
* تاریخ وصال آن ولی اعظم * فرمود خرد بحق تعالی پیوست * | ۱۰۹۹

* تاریخ وفات سلطان محمد *

* ملک بر فلک سال ترحیل گفت * که از میر سید حسن زیب خلد * | ۱۱۰۳

... محمد قدس سره

* دو بست محمد [illegible] ولی شد چو ازین مکان غم *
* جانب جنت و [illegible] دل و جان و طبع شاد *
* از سر احترام عقل سال وفات آن ولی *
* گفت ازین چه [illegible] بدوست جان بداد *

۱۱۰۳

* تاریخ وفات عبد اللطیف *

* شیخ دین عبد اللطیف قادری از لطف حق *
* بود پیر رهنمای هر وضیع و هر شریف *
* از زبان عقل سال نقل آن عرفان پناه *
* گوشهٔ فردوس والا بسکن عبد اللطیف *

۱۱۰۳

* تاریخ وفات محمد طاهر رح *

* مصدر خیر محمد طاهر * سوی جنت بدل خرّم رفت *
* سال نقلش خرد مظهر حق * زورقم طاهر ازین عالم رفت *

۱۱۰۴

* تاریخ وفات میر محمد تقی *

* زهی میر بستغنی و متقی * محمد تقی چون امام تقی *
* دلا سال ترحیل تاریخ او * بگو ساکن اوج جنت تقی *

۱۱۰۴

* تاریخ فوت محمد وصبان *

* بخلدشد چو محمد وصال واصل حق * زحق شنید ندا مرحبا و طوبی لک *

* در ان شبی که بر آنست سال رحلت او *

* وصال نیر اوج بهشت گفت ملک * ۱۱۰۴

* تاریخ فوت نواب شایسته خان *

* محمد رفیض وکرم شایسته خان ... ... از زین آفاق برد *

* سال نقل آن امیر باکرم * گفت هاتف اهل خیرو دادمرد * ۱۱۰۴

* چو شد شایسته خان زین دهر دلکش * بجان غم داد شد تاریخ فوتش * ۱۱۰۵

* بود نواب امیر الامرا * عمدة الملک شهنشاه زمان *

* خان شایسته ابوطالب نام * قرهٔ باصرهٔ آصف خان *

* سال نقلش بتاسف گفتم * آه نواب سخی شد ز جهان *

* بود شایسته خان بو طالب * بیگمان صاحب سخاوت وجود *

* گفت میر بهشت حق آمد * عقل سال وصال آن محمود *

* تاریخ وفات میر حسینی *

* میر حسینی که با خدا * رفت ز دنیا شوی دار البقا *

* از سر اکرام دلا نقل او * میر حسینی بهشتی بگو * ۱۱۰۵

* تمام شد کتاب مخبر الواصلین تصنیف *

* میر محمد فاضل مظهر الحق رح *

* تاریخ وفات مصنف از برای زیاده مصنف رح *
بر ارباب دانش و... پیش که جوهریان رشته بازار معانی و صرافان دارالعیار نکته دانی اند مخفی و محتجب نماند * که اگرچه انجام... نامه نامی و اختتام این صحیفهٔ گرامی را مانند انجام قیامت نه حدی معین است و نه وقتی مقرر * و امتداد این سررشته تا بانقضای زمان و انتهای دوران ممکن امیست و ... * فاما کسی که مخترع این طرز غریب و کا واضع این اسلوب عجیب بود اعنی مهر سپهر فضل و کمال * ماه برج فضیلت و افضال * سالک مسالک طریقت * واقف اسرار حقیقت * مرکز دایرهٔ دانش و آگاهی * دایرهٔ مرکز معرفت الهی * زیبندهٔ مسند جاه و جلال * شاه سریر رفعت و اجلال * غواص بحار معانی و بیان * بحر مواج معارف و ایقان * نور حدقهٔ سیادت و شرافت * نور حدیقهٔ نجابت و نقابت * کریم النسب بالذات * شریف الحسب بحسن الصفات * مظهر الحق و الحقیقت * بانی مبانی شریعت و طریقت * مخدومی و عمی عارف کامل * حضرت میر سید محمد فاضل * قدس الله تعالی سره العزیز بحکم آیهٔ کریمه (کل نفس ذائقة الموت) *

آفتاب جهانتاب * قدرت صفاتش ... و آفتاب مغرب فنا ... خورشید * و دبیر کارخانهٔ تقدیر * و منشی دفتر الانشای حیّ قدیر * دفتر حیات و جریدهٔ بقای آن عمدة العرفا را پیچید *

* ز دست اجل هیچکس جان نبرد *
* بگیتی نزاد آنکه آخر نمرد *

* چنین است آئین این خاکدان * بقای جهان کی بود جاودان *
* چو خورشید تابد باوج کمال * همان لحظه یابد کمالش زوال *
* بعالم کی افروخت شمع بقا * که نشاند او را نسیم فنا *
* نهالی درین باغ کی سرکشید * که از دهر دهرا بدو نا رسید *
* گلی در بهار جهان کی شگفت * که باد خزانش زگلبن نرفت *
* بنا بر آن این چند ابیات را که مشتمل بر تاریخ ارتحال آن ستوده خصال * علیه المغفرة من الله المتعال * که بر خاطر فاتر این بنده خطور کرده بود بمنزلهٔ خاتمهٔ کتاب گردانید و کلام فصاحت انتظام آن فارس مضمار بلاغت و سخن پروری را
* بسرحد اختتام رسانید *

* عارف حق نما بحق واصل * * مظهر الحق محمد فاضل *
* عمدهٔ دودمان مصطفوی * * زبدهٔ خاندان مرتضوی *

* آنکه ذاتش یگانهٔ آفاق * بود در علم و فضل و دانش طاق *

* علم صوری و معنوی میدانست * [illegible] ناکرده عقدهٔ نگذاشت *

* جودت از طبع او شرف یابست * همچو گوهر که قدرش از آب است *

* لب او ترجمان [illegible] * دل او راز دان سر قدم *

* دست او همچو ابر نیسان بود * همه جود و بحر احسان بود *

* ذات او [illegible] بخش عالم بود * بخشش آموز معن و حاتم بود *

* انقطاع [illegible] داشت * دیده و دل بسوی خالق داشت *

* بر در اغنیا نگشته مقیم * از پی کسب مال و خواهش سیم *

* ذاتش از [illegible] ماست مستغنی * خور ز وصف [illegible] مستغنی *

* من [illegible] چگونه حرف زنم * سحر مواج را بکوزه کنم *

* لطفها نیکه او بمن میداشت * نتوانم یک از هزار نگاشت *

* بود در زندگی مددکارم * هست اکنون بروح او کارم *

* درد ما هست ذکر حالاتش * شغل باشد تصور ذاتش *

هر مهمی که مینماید رو * یکبیک عرض میکنم بر او *

* او مرا میدهد جواب صواب * حل مشکل همیکند بجواب *

* تن زنم زین حکایت مرغوب * زانکه افشای راز نبود خوب *

* از قلم رشحهٔ مدد جویم * سال تاریخ نقل او گویم *

* چون بتقدیر حضرت ایزد * خیمه زین تنگنای بیرون زد *
* شنبه دوم از ربیع دوم [illegible] ی ماخ نهم *
* روز روشن بچشم اهل شعور * گشت تاریک چون شب دیجور *
* از غم هجر او به بیت حزن * [illegible] دلها رسید تا دامن *
* دل چو آفاق را [illegible] از غم [illegible] از خرد سال نقلش [illegible] پرسید *
* از سر احتشام گفت بدل [illegible] * همان جای [illegible] *
* بسکه بوده [illegible] * گشت [illegible] واظهر *
* سال نقلش توای ستوده جوان * پیش ارباب عقل ظاهر دان *
* مظهر الحق یگانهٔ آفاق * بود در علم و دانش و تمکین *
* گفت تاریخ نقلش او رضوان * جای فاضلش باوج علیین *

۱۱۰۶

* مظهر حق فخر زمین و زمان * عالم و علامه اهل جهان *
* سید فاضل که نداده نشان * هیچکس از مثل او اندر جهان *
* کرد سفر چون ز جهان خراب * گشت ازان دیدهٔ عالم پر آب *
* عقدهٔ ایام الم نقش بست * سنگ جفا شیشهٔ دل را شکست *
* سال وفاتش دل عبرت سرشت * گفت منور فرقش بهشت *
* فیض رسان بود بهر نیک و بد * رحمت حق باد بر او تا ابد *
* رفت ز زین عالم سوی دار البقا * مظهر الحق عمدهٔ دنیا و دین *

* زد رقم پای خرد سال وفات * آفتاب اوج فردوس برین *

* هاتف غیب با نهایت جاه * [illegible] خامه گفت تاریخش *

* سال پدرود سید [illegible] * جای سید دار فردوس است *

* عارف ذات خدا [illegible] * کرد زین عالم فانی تحریک *

* از سر آه دل [illegible] گفت صدای جهان شد تاریک *

دیگر [illegible] آن [illegible] رشته اخلاص و سلسله

اختصاص [illegible] رباب تاریخ و سال نکته‌های لطیف

و دقیقه‌های [illegible] بیان و سوده اند اگر آن همه را جمع کرده شود

برای خود کتابی علیحده گردد چون داعیهٔ این داعی درین مقام آن

بود که [illegible] کتاب اشارتی کرده آید بر همین قدر را اکتفا نمود

والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب * تمام شد کتاب

مستطاب مخبر الواصلین در سنه ۱۲۴۹ از هجرت سید عالم

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم فی ید الحاذقان فی صناعة

الطبع المنشی احمد علی و المنشی جعفر علی حفظهما المالک الولی

[illegible] سرکار [illegible] و غیره * * * * * * * * * *

تم



* * غلطنامه [illegible] * *

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	یساماک	بساماک
۵	۱۰	درآود	درآورد
۳۴	۵	وحالت	ورحالت
۳۶	۶	ناصری	ناصری
۳؟	۴	مغردون	مفردون
۴؟	۱۱	وصول	اصول
۴؟	۱۲	لقبش	القبش
۴۸	۱۳	محبته	ححبته
۴؟	۱۳	صبیح	صبیح
۴۴	۱۵	۹۱۶	۶۱۹
۷۳	۸	مشهدوی	مشهدی و
۷۳	۱۱	متنصف	متنصف
۷۳	۱۰	هفصدووهفت	هفصدوهفت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۴	افسح	افصح
۷	۷	قاسم	قاسم
۸۱	۶	افعه	واقعه
۸۴	[illegible]	تاریخ	تاریخ
۱۰۱	۱۷	مولد	مولد
۱۰۹	۱۱	نقشی	نقاش
۱۱۰	۱۳	بی	لی
۱۱۲	۱۷	که	گه
۱۱۳	۸	ره	ده
۱۲۰	۱۷	واحتیم	واختم
۱۵۱	۱	بگفته	بگفتا
۱۵۲	۱۲	بگفته	بگفتا
۱۶۰	۱۶	سلطان محمد	سید…